



نگاه‌های آسمانی

نقدی بر اندیشه‌های جمعیت فکر نو

Ketabton.com

شیخ یحیی عنابی



سنگ‌های آسمانی

نقدی بر اندیشه‌های جمعیت فکر نو

نویسنده:

شیخ یحیی عنابی

تابستان ۱۳۹۶ خورشیدی



مشخصات کتاب

- عنوان: سنگ‌های آسمانی (نقدی بر اندیشه‌های جمعیت فکر نو)
- نویسنده: شیخ یحیی عنابی
- طراح جلد و برگ‌آرایی: اکرام الدین سعیدی
- ناشر: انتشارات سعید، چاپ و صحافی: چاپخانه سعید
- شماره‌گان: ۱۰۰۰ نسخه، نوبت و سال چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۶ خورشیدی
- بهاء: ۲۰۰ افغانی

حق چاپ، تکثیر، نشر و کاپی محفوظ و مخصوص مؤلف است.



نشانی انتشارات سعید: ابتدای جاده‌ی آسمایی، کابل

شماره‌های تماس:

۰۷۹۹۳۱۲۷۶۳ و ۰۷۰۵۸۱۴۶۴۲

۰۷۸۸۱۰۰۱۵۷ و ۰۷۰۷۵۷۵۹۳۵

Email: Shirahmad_saedy@yahoo.com

قابل توجه

۱.. نهادیکه سنگ‌های آسمانی بر بالای او می‌ریزند و نویسنده می‌خواهد اندیشه‌های آنرا نقد نماید جمعیت فکر نام دارد، ولی نویسنده کلمه "نو" را عمداً به شکل پسوند بر آن اضافه می‌کند، تا اسم نهاد موصوف با مسمی آن تطابق کند.

۲.. اگر چه شاید هم نهاد موصوف تا هنوز بر خود رئیس و رهبر نداشته باشد ولی نویسنده از یکی از ایشان عمداً و قصداً به رهبر جمعیت فکر، تعبیر می‌نماید، بخاطریه اینکه او عضو ارشد و یا هم بنیان‌گذار جمعیت مذکور است (تشکر).

جمعیت فکر نو از علمای دینی خواست تا به گفتمان نقد حاضر شوند! دکتور آتش قلم فکر نو در آخر گفتمان خود؟ علمای دینی را به مبارزه طلب میکند و میگوید خطابم به کسانی است که اشک تمساح برای اسلام می‌ریزند، اگر جوهر اسلامی دارید مردانه بحث کنید، به جای تکفیر به نقد پردازید، به جای دشنام و نفرت استدلال کنید، بجای انگ و رنگ زدن شکیبای تان را بیشتر سازید صفحه (۶۸) کتاب جدال ثقافت.

پاسخ علماء؛

اینست یکی از حقیر ترین علمای کشور که نه چندان دانش و نه هم چندان قلمی دارد همراه با سنگ های آسمانی به گفتمان و بحث باشما حاضر شد و با چوب نقد و نکوهش به تادیب تان آغاز کرد، و او برای ده سال به شما مهلت میدهد تا در نقد نقد او، شیره بخورید و شیرین بگویید گفتمان حضوری میان با شما در حضور داوران، هیأت منصفه و رسانهها گزینه دیگری برای شکستاندن مانند شما بازو های سرطانی مان خواهد بود (انشاء الله تعالی) بناءً شما آماده گی خود را از پیش باید داشته باشید.

سه خطاب:

خطاب اول - بر چهره های هوشمند جمعیت فکرنو: درین شکی وجود ندارد که تحقیق های علمی و بلند رفتن سطح کاوش گری های اهل فکر در هر عصر نتیجه اختلاف، انشعاب، مجادله قلمی چون نقد، نقد نقد، و نقد نقد نقد را در پی داشته است، و در پی خواهد داشت. امام غزالی رح به منظور نقد فلاسفه، کتاب (تهافت الفلاسفه) را نوشت و ابن رشد نقد او را زیر عنوان (تهافت التهافت) به نقد گرفت که در تعقیب از سوی یکی از دانشمندان معاصر وی زیر عنوان (تهافت شهافت التهافت) به چالش کشانیده شد؛

ولی هیچ یکی از دانشمندان و اهل قلم در این راستا از مخالف خود به القاب پست و توهین آمیز تعبیر نکرد، متاسفانه که شما در نشریه هوا داران خود این عمل شرم آور را مرتکب شدید، از علمای که بر بالای شما انتقاد دارند به زنگیان مست و خران که از بالای منابر انگ می زنند و بر مردمان رنگ می بندند یاد کردید و می بایست که نمی کردید.

خطاب دوم - بر چهره‌های با احساس کشور: هر آن برادر مسلمان که بر دین دلش می‌سوزد و بر ایمان خویش اهمیت می‌دهد و ارزش قایل است باید بداند که دکتوران در جمعیت فکر نو بر نسخ شریعت محمدی تجمع نموده و بر برداشتن احکام اسلامی از جامعه امت اسلامی آماده‌گی می‌گیرند، به دلیل اینکه به استثنا (۱) نکاح محارم. (۲) توحید خدا جل جلاله. (۳) واحکام آخرت تمام احکام شریعت به شمول عقیده به کتاب‌های آسمانی، عقیده به پیامبران، عقیده به ملائک، عقیده به اسماء و صفات باری تعالی، عقیده به حلال و حرام، عقیده به فرایض به شمول نماز، روزه، زکوة، حج، معاملات، معاوضات مالیه چون سود و سلم امانات، عقوبات، مواریث و همه سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم از نظر شان به بازنگری ضرورت دارد باید همه ایشان تغییر کنند در غیر آن نه تنها جهان اسلام به آرامی نخواهد رسید بلکه فرزندان بیشتری را تلف خواهد داد. کتاب (جدال ثقافت) ۸۸ نشریه هوا داران، جمعیت فکر.

خطاب سوم - بر علمای دینی مان: اگرچه دکتوران هوا داران جمعیت فکرنو شما را زنگیان مست، خرهای انگلی، تمساح، رنگ‌گر و از جمله کسانی که بوی جنت را در عوض سوراخ بینی بر سوراخ مقعد خود طلب می‌نمایند، خطاب نموده اند ولی شما به تائسی از حکم خداوندی (ویدرء ون بالحسنة السيئة) از ایشان به دکتور، به پوهاند و به مغزهای متفکر یاد نمایند، اگر چه آنها به زکر زنگیان مست، شما را تلویحاً ناکس خوانده و به شعر ذیل مولانا اشاره کرده اند.

تیغ دادن بر کف زنگی مست

به که آید علم ناکس را بدست

ولی شما آنها را برادران شریف و محترم بخوانید و اگر به سنگ‌های آسمانی که کمر جمعیت فکرنو را شکست، مغزهای متفکر شان را فلج، و

انتقام شما راز ایشان اخذ نمود افتخار می کنید و مطابق به قانون ناب شرعی (وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ) سوره شوری ایه (۳۹) در خطاب به دکتوری که قلم خود را چون شمشیر حجاج بر گردن های شما استعمال نموده است می گوئید.

بانگ آمد چون به آنجا کار رسید

با خبر ای س گ که قهر ما رسید

این هم بر شما مجاز میباشد ولی عفو و گذشت را خدا جل جلاله زیاد دوست دارد بناءً اگر گذشت کنید بهتر خواهد بود؛

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۱۵	مقدمه
بخش اول سنگ‌های آسمانی	
۲۱	فصل اول
۲۱	جمعیت فکر کدام نهاد است؟
۲۲	چهره های دخیل در نشرات جمعیت فکر
۲۴	تفکیک بین دفاع از حقوق زنان و دلالی بر سر زن های دیگران
۲۷	(خلاصه اندیشه های جمعیت فکر نو)
۳۱	عوامل بدبختی های جمعیت فکرنو
	تبصره مختصر راجع به عقیده رهبران جمعیت فکر در رابطه به خدا جل
۳۳	جلاله

۳۵.....	فصل دوم.....
۳۵.....	(خدا جل جلاله از نظر رهبر فکرنو)
۳۷.....	بی ادبی رهبر فکر نو به نام خدا جل جلاله و معذرت خواهی مؤلف ...
۳۷.....	نقد نظریه رهبر فکرنو در برابر خدا جل جلاله.....
۳۸.....	دور از جان برادران متعهد و مسلمان.....
۴۰.....	باز میگردم بر سر موضوع.....
۴۰.....	حکم نظر تشبیهی رهبر فکرنو در برابر الله جل جلاله.....
۴۲.....	تشبیه خدا جل جلاله به یکی از مخلوقات اش کفر است.....
۴۸.....	توهین رهبر جمعیت فکریه خدا جل جلاله در صورت مزاح.....
۴۹.....	نقد افسانه اول رهبر جمعیت فکر.....
۵۰.....	نقد افسانه دومی رهبر فکر نو.....
۵۱.....	لطیفه.....
۵۹.....	فصل سوم.....
۵۹.....	تحقیق در مورد ایمان موجود رهبر جمعیت فکر نو.....
۶۰.....	نقد: اولاً باید دانست که رهبر جمعیت فکر معتزلی و منکر از تقدیر است.....
۶۲.....	حکماء مشائین کیهانها اند؟.....
۶۵.....	گروه معتزله کی‌ها اند؟.....
۶۶.....	(بحث کوتاه پیرامون مسئله تقدیر).....
۶۸.....	مراحل تقدیر.....
۶۹.....	منبع گمراهی رهبر فکر نو راجع به تقدیر.....
۷۵.....	آیا تقدیر ازلی قابل دفع می باشد؟.....
۷۹.....	نظر رهبر جمعیت فکر راجع به اسماء و صفات خدا جل جلاله.....

سوال و جواب	۸۱
سوال و جواب	۸۴
نظر جمعیت فکر راجع به قرآن‌گرم	۸۸
در نقد سخن اول رهبر فکر نو باید گفت	۸۹
نقد سخن دومی رهبر فکرنو در رابطه به قرآن:	۹۰
نقد سخن سومی رهبر فکر نو، و به عباره دیگر	۹۱
نقد سخن چهارمی رهبر فکرنو	۹۶
سه سوال جواب طلب از رهبر فکر نو	۹۷
فصل چهارم	۹۹
نقد گفتمان پیشنهادی رهبر فکر نو	۹۹
مسائل فقهی دو نوع اند منصوصی و غیر منصوصی	۱۰۲
رهبر فکرنو خوب مساج داده شده است	۱۰۵
برادر عزیز و نهایت محترم رهبر فکرنو	۱۰۶
راه دومی در پیشنهاد رهبر فکر نو این بود که حنفیت را جاگزین سلفیت بسازیم	۱۰۷
رهبر فکر نو میخواهد کمپاین سلفی زدن و به قدرت رسانیدن حنفی ها را آغاز نماید	۱۰۸
در عرف سرزمین های هند دیوبندی مرادف وهابی میباشد	۱۱۰
مسئله تکفیر اهل قبله	۱۱۳
داستان، کوتاه در رابطه به پیر سیف الرحمن و مریدان او	۱۱۷
جایگاه زن	۱۱۹
نقد راه حل پیشنهادی رهبر فکرنو در رساله (نقد گفتمان)	۱۲۵
رهبر فکر نو ترسیده است	۱۲۶

۱۲۷	سیر کوتاه به تناقض گویی و تخطی های رهبر فکر نو	نقد
۱۲۸		
۱۳۱	بر توضیح دعوی خود دو مثال ذکر می کنیم	
۱۴۹		لطیفه
۱۵۳	بازهم از رهبر فکرنو	

بخش دوم سنگ‌های آسمانی

۱۶۵		فصل پنجم
۱۶۵	گله روی جمعیت فکر باچوب نقد و نکوهش	
۱۶۷		نقد
۱۷۳	گله روی گله بچه تهمت چی جمعیت فکرنو	
۱۷۴		نقد
۱۸۴	گله روی گله بچه جمعیت فکرنو راجع به انکارشان از حدیث	
۱۸۶		لطیفه
۱۸۹	از جمعیت فکر غلام احمد پرویز تا جمعیت فکر خیر خانه	
۱۹۱		دلایل منکرین حدیث
۱۹۳	جواب از دلایل گله بچه جمعیت فکرنو در رابطه به انکارشان از حدیث	
۱۹۷	حدیث به دوره نبوت و یا به عرف و عنعنه عربها اختصاص ندارد	
۱۹۹	جواب از ایراد احتمالات باطل ساز حدیث، بر بالای حدیث	
	اعتراض جمعیت فکر نو که حدیث، خبر واحد است و خبر واحد یقین را	
۲۰۲		افاده نمی‌کند
۲۰۳		سوال و جواب
۲۰۹	رهبر فکرنو گفت: استاد سیاف ابتدا باید متوجه شود	
۲۱۱		فصل ششم

۲۱۱.....	مبحث عدالت صحابه رضی الله عنهم
۲۱۷.....	جمیعت فکرنو و طعن شان بر بالای صحابه کرام (رضی الله عنهم الله عنهم).
۲۲۲.....	ذب الذباب عن وجوه الاصحاب (رانندن مگس ها از چهره های یاران پیامبر).
۲۲۴.....	سید قطب مصری و طعن های او بر بالای صحابه
۲۲۶.....	تبصره کوتاه
۲۳۰.....	دفاع از صحابه در پرتو آیات قرآن کریم
۲۳۵.....	گر فرق مراتب نکنی زندیقی
۲۴۰.....	(راجع به عدالت صحابه کتاب خدا (ج) راست گفته است و کتاب های تاریخ دروغ).
۲۴۲.....	دو نظر خطرناک از مودودی راجع به صحابه
۲۴۵.....	باز هم می مانیم در موضوع
۲۴۷.....	خوش کلامی های گله بچه فکر نو در نقد صحابه زیباست و جواب های تلخ ما زیبا تر
۲۴۹.....	عدالت صحابه رضی الله عنهم در پرتو حدیث
۲۵۸.....	علت حرمان و ناکامی اخوان المسلمین در مصر اسلامی
۲۵۹.....	فصل هفتم
۲۵۹.....	تشریح کلمات ای که در نقد صحابه به کار برده می شوند مثل سب
۲۵۹.....	تعریف سب
۲۶۰.....	حکم توهین صحابه
۲۶۱.....	حکم توهین سائر ازواج مطهرات
۲۶۲.....	(حکم توهین سائر صحابه رضی الله عنهم)

- ۲۶۳.....(قول فیصل راجع به حکم توهین سائر صحابه)
- ۲۶۹.....تعریف العصمة
- ۲۷۱.....تعریف حفاظت
- ۲۷۳.....توصیه بر جوانان فکر نو
- ۲۷۴.....حکایت
- ۲۷۴.....محترمین طاووسان فکرنو
- ۲۷۶.....عدالت صحابه از دیدگاه اساتین علمای مطرحات اسلامی

مقدمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَكَفٰی وَ الصَّلٰوٰتُ وَالسَّلَامُ عَلٰی عِبَادِهِ الذِّیْنَ اصْطَفٰی
وبعد:

خبر غیبی و فرموده خالق انسان ها است، که انسان در حد ذات خود ناتوان آفریده شده است (وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا) سوره نسا آیت (۲۸).
خبر از ناتوانی انسان همه ابعاد انسانی بشمول بعد علمی و ذهنی وی را در بر میگیرد. و در عین حال ناتوانی های انسان در میان افراد آن مطابق تکوین باهم متفاوت است. من (نویسنده) پیهم احساس ضعف علمی و ناتوانی جانب ادراک خویش را بر دوستان خود بدون اینکه تواضع کرده باشم، به نمایش گذاشته ام.

به همین اساس خویش را مصروف بخش مشخص مدرسه نموده و نخواسته ام بدون نیاز مبرم وارد شعبه های متنوع و مختلف آن بشوم، بخاطر اینکه ناتوان هستم در میان رجال فکر به مراتب خویش را نازل و ناتوان تر میبینم و از این هراس دارم که مبادا بدست خود آبروی نه چندان ثابت

وعرفی خویش را به باد استهزاء اهل قلم (قلم بدستان ازکیاء و فطین) و معاصر محول کنم، روی ملحوظ فوق به حرفه تدریس تکیه زده ام، و در فراز نشیب تحولات فکری و سیاسی دور و بر ولایت مان تلاش نموده ام تا استقصاء نکنم، بلکه تغافل کنم و شانہ خالی نمایم.

از چند سال بدینسو (که افکار روشن غربی‌ها و روشن‌گرایی همزمان با وارد شدن فرهنگ غرب به سرزمین‌های مناطق که ما در آن زیست داریم) مقاله‌ها و گفت‌وگوهای زیادی برادران روشن ضمیرمان بدست مان قرار داده میشود که حیرت آور است، گاهی نظر میدهند که حکم رجم حکم اسلامی نبوده است بلکه او جزئی از احکام دین یهودیت است، گاهی تالیفات عبدالحی لکهنوی، نابغه قرن دوازدهم هجری هندستان را مورد سوال قرار میدهند، که رساله نوشتن راجع به جواز نماز در پایزار یعنی چه؟ رساله نوشتن راجع به دخانیات چه مفهوم دارد؟ که مولانا صاحب وقت خود را بدان ضایع نموده است. و گاهی به جرات تمام از فرضیت روزه بر بالای ثروت مندان انکار صورت میگرفت.

ولی ما نخواستیم که به اصطلاح، خورده گیری کنیم، انتقاد را به انتقاء بگیریم و یا لا اقل به پاسخ او پیر دازیم تا اینکه در این اواخر انتقادها بالا گرفت از ساحه علماء منطقه و معاصر به علمای مدرسه دیوبند تجاوز کرد، و از علماء دیوبند به طبقه یاران پیغامبر ارتقاء نمود، طراز اول ایشان به شمول عشره مبشره، عاطل باطل بلکه جنایت کار (غیر عدول) عنوان گردیدند و فهمی که ایشان از دین داشتند مردود و غیر قابل اعتماد شمرده شد.

انتقاد علنی و کتبی به مادر مؤمنان عایشه رضی الله عنها بدست رس جوانان و نو جوانان بی تجربه و کم تجربه قرار داده شد.

زمزمه انکار از حدیث و نه حجت بودن او از حنجره های برادران اطراف ما مستقیماً بگوش مان رسید، از ریش به عنوان موی و از کعبه به سمبول تعبیر کردند، اینها و امثال شان ما را متوجه ساختند که زیر عنوان اینکه زنان کشور از حقوق شان محروم هستند، باید حقوق شانرا برای شان عطا کرد، وایشانرا از داخل منازل به جاده ها، دفترها، پارلمان و کابینه بیرون آورد تا دوشا دوش مردان کار کنند، تا باشد افغانستان را از فقر و بدبختی نجات بدهیم، مبارزه گرم داغ، بطور گروهی و منسجم در برابر دین خدا جل جلاله آغاز یافته است. و ازیننوع فعالین، تعدادی از رجال جمعیت فکر هستند که کمر همت به انجام این هدف نامیمون بسته اند زیرا ایشان.

به بهانه مبارزه با گفتمان تروریسم و سرکوبی فکر طالبانی، داعشی والقاعده به جدیت علمای دینی، امامان مساجد، استادان مدارس، استادان دانشگاه، علمای مکتب دیوبند

وهم چنان صحابه، احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم وحتى (خدا جل جلاله گواه باشد) که قرآن را به نام متن قدیم هم تحت تعقیب قلمی و مورد انتقاد خود قرار داده اند، علمای موجود کشور را زنگیان مست، خران، انگلی تمساح و رنگ گر گفتند ۶۷ کتاب (جدال ثقافت) نشریه حامیان جمعیت فکر، و این عمل شان همین اکنون هم ادامه دارد، بناء من فریضه خود دانستم که در فضای برادری بادر نظر داشت حق هم زیستی و رعایت اعتدال درنقل عبارات شان و با حفظ ادب و عفت کلامی وارد میدان دفاع از نصوص شرعی و از حریم رجال برجسته امت اسلامی وبخصوص از نوامیس ملی مان چون علماء ومکتب اسلامی تاریخی و رفض شکن دیوبند شوم، و اینست درحالیکه شاگردان دیوبندی مان بر افطار آماده گی می گیرند به هدف دفاع از دین خدا جل جلاله نوشتن کتاب (سنگ های آسمانی) را آغاز نمودم واز بارگاه الله متعال با قلب پر از امید،

وزبان خاضع آرزو میکنیم که این کتاب را وسیله هدایت برادران از فکر رفته جمعیت فکر بگرداند، و نویسنده عاصی، آسی، ناکاره و بی‌کاره را بحیث وکیل مدافع علمای حق پرست، به حیث وکیل مدافع اصحاب پیغامبر رضی الله تعالی عنهم و به حیث وکیل مدافع حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم در یک گوشگکی از سایه رحمت خویش جا بدهد. آمین

إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ مُّجِيبٌ

احقر الانام یحیٰ عنابی پنجشیری

(۱۳) ماه رمضان سال ۱۳۹۶ هـ ش

بخش اول سنگ‌های آسمانی

فصل اول

جمعیت فکر کدام نهاد است؟

جمعیت فکر یکسال قبل ازسوی شماری از جوانان با احساس در شهر کابل تاسیس یافت این نهاد فقر فکری را اساس نابسامانی های کشور تشخیص داده لذا باز سازی فکری را در میان نسل جوان در سر لوحه کار خویش قرار داده است.

اهداف اساسی جمعیت فکر را تاکید روی میانه روی و اعتدال دینی دفاع از حقوق بشر به ویژه حقوق زنان دست یابی به مدارج بلند علمی از طریق تشویق جوانان به فراگیری دانش، و تامین مناسبات حسنه توأم با عزت میان افغانستان وکشور های جهان تشکیل میدهد. (کتاب استعفای عقل) نشریه جمعیت فکر حوت ۱۳۹۴ هـ.ش.

و از نظر آگاهان امور به خصوص علمای بیدار و دانشمندان دل سوز کشور، جمعیت فکر به هدف یک نوع آوردن تغییر در احکام دین (۲) مرمت کاری در آیت های قرآن خدا جل جلاله (۳) ترمیم در احادیث

رسول الله صلی الله علیه وسلم (۴) ایجاد تفرقه مذهبی در کشور (۵) انکار از جهاد شرعی (۶) بیرون ساختن زنان از حجاب (۷) بد جلوه دادن تاریخ دین (۸) طعن زدن بر سلف و موضوع گیری در برابر شان (۹) شکی ساختن جوانان در مسائل دین و تشویق شان به سوی نفرت از علماء، (۱۰) دَو و دشنام، توهین تحقیر و سر کوبی علمای دینی به تشویق و تمویل بی‌گانه‌گان تاسیس گردیده است؛

چهره‌های دخیل در نشرات جمعیت فکر

نویسندگان جمعیت فکر مرکب از چهره‌های آشنا و نا آشنا هستند برخی از چهره‌های که از لحاظ محیطی ما با ایشان شناخت داریم کسانی اند که در نوشته‌های خود نه (دین ستیزی) داشته اند و نه به مسائل که احساسات پاک باورمندانہ مقدسات مذهبی را جریحه‌دار می‌سازد، تماس گرفته اند، بلکه یا به تشریح مسایل تاریخی پرداخته اند، و یا هم به کاوش علل قوم‌گرایی‌ها برآمده اند و اگر در رابطه به موضوعات مذهبی گاهی هم تماس برقرار نموده اند، صرف موضوع را به بررسی گرفته اند، و از تبصره و ترجیح یک مذهب بر دیگری از نظر شخصی خویش شانه خالی کرده، سکوت اختیار نموده اند، این شیوه نوشتاری شان باعث گردیده است که ایشان از گزند قلم نص‌گرایان (به گفته خودشان) خوب در امان بمانند، و فضای خوبتر و بهتر بر خواندن مطالب ایشان در آینده داشته باشند، روی همین نکته بود که ما در مقدمه قید (تعدادی) از جمعیت فکر را به جمعیت فکر افزوده ایم.

وناگفته نباید ماند که ما مرهون خدمت فرهنگی شان بوده و دوامدار تقدیر شان میکنیم. و تعداد دیگری از نویسندگان فکر نو یا جمعیت فکر چهره‌های مجهول و نا شناس هستند و شاید هم مرکب از اهل سنت و اهل تشیع بوده باشند (اگرچه شیعه بودن یا سنی بودن فکر کهنه و فرسوده بزعم ایشان جلوه

بکند) اگر از اهل تشیع بوده باشند گمان مان در آنصورت به صدق مبدل می‌گردد بخاطر اینکه اهل تشیع عداوت دیرینه با دیوبندیان دارند.

زیرا ایشان یگانه مانع توسعه فکر تشیع را در علمای دیوبندی خلاصه میدانند، بلکه از شعارتندروان شان در مورد، شعار زیرین است (کافرکافر دیوبندی کافر) به اساس نکته فوق نویسندگان فکر نو یا جمعیت فکر یکی بعد از دیگری در برابر مدارس دیوبند و در برابر علمای دیوبندی موقف شدیدی اختیار میکنند و جوانان را از ملاهای دیوبندی در حذر میدارند، ولی قابل تشویش نیست بخاطر اینکه یگانه مکتبی که در قاره آسیا و زاویه های از افریقا توانسته است چهره نا مطلوب تشیع و رفض را برسکنه های آن قاره ها معرفی نماید همین مکتب دیوبند بوده است، کتاب تحفه اثنا عشریه از شاه عبدالعزیز رح یکی از ماخذ های بزرگ سبک گیری فکر روافض و بطلان مذهب شیعه های دوازده امامی در جهان اسلام می باشد، اگرچه فکر نو یا جمعیت فکر به گفته خودشان درین عصر زباله به زباله دانی سقوط کرده بانی مدرسه دیوبند شاه ولی الله را خوانده اند (۴۷، آخوند در ویزه) در حالیکه شاه ولی الله و فرزندان او مانند شاه عبدالعزیز به فرسخ ها از زمان تاسیس مدرسه دیوبند قدامت دارند و این مفلسان علمی تا اکنون نفهمیده اند که مؤسس مدرسه دیوبند مولانا صاحب محمد قاسم نانوتوی و گنگوهی رح می باشند، نه شاه ولی الله رح.

حاصل اینکه شیعه ها با دیوبندی ها دشمن اند، دشمن حق دارد در برابر دشمن موقف گیری بکند، و دست به شایعه پراگنی بزند ولی سوال اینجاست، تعدادی که از مدارس دیوبندی ها فارغ اند گنج های برکت را از آنجا به پنجشیر حمل نموده اند و همچنان او کسانانی اند که اگر از ایشان سوال شود، خویش را سنی عنوان میکنند و یا لا اقل به مساجد سنی ها به غرض ادای نماز تشریف می‌برند، بلکه متولد خانواده های سنی بوده اند و در

فامیل‌های سنی هم اکنون زیست دارند. و در فکر یعنی در مذهب سنی‌ها نشأت کرده‌اند، چه باعث شده است که این برادرها بر پرچم برداری عداوت با مکتب دیوبند و علمای دیوبندی به پا استاده‌اند؟ مثل رهبر فکر نو و امثال وی..

پاسخ شاید هم جزمین چیز دیگری نخواهد بود و او اینکه وضعیت کنونی کشور چنان دین‌گریزی است که اگر کسی ملاستیز وزن دین بود او می‌تواند در دولت جا داشته باشد اگر زن دین نبود باید کنار زده شود، و به انزوا برود.

تفکیک بین دفاع از حقوق زنان و دلالی بر سر زن‌های دیگران

تا جاییکه برادران فکرنو مان غرق فکر اندوختن ثروت و کسب قدرت هستند، به خیال اینکه بتوانند غربی‌های تمویل‌گر و حامیان دیموکراسی را فریب بدهند شعار حق زنان و به ذهنیت زدن علمای مطرح و چیره‌دست معاصر که همانا علمای مکتب دیوبندی هستند، سرمی‌دهند و گرنه من فکر نمی‌کنم که ایشان از ته دل و مخلصانه به شعار فوق‌گرویده باشند، زیرا اگر برادران فکر نو واقعا به زن‌های مظلوم دل می‌سوختاندند که چرا ایشان در داخل چهار دیواری‌ها زندانی شده‌اند، دست به یک سلسله اصلاحات می‌زدند، در مجامع عمومی چون شاه‌امان‌الله و شاه‌اشرف‌غنی همراه با خانم‌های خویش حضور به هم می‌رساندند، که تا اکنون ما شاهد چنین صحنه‌نبوده‌ایم، هان: اگر هدف اینرا داشته باشند که اصلاحات را از طریق بیرون آوردن زن‌های دیگران چون اقارب ملا‌های دیوبندی و یاهم از طریق بیرون آوردن خانم‌های آخوند‌های مذهبی اهل تشیع چون خانم محقق

صاحب^۱ و یاهم کریم خلیلی صاحب آغاز نمایند بخطا رفته اند و در حق جوانان با احساس این وطن جفا میکنند، زیرا ملاهای دیوبندی که یاکل و یاهم نود نه در صد علمای افغانستان را تشکیل میدهند و هم چنان آخوند های مذهبی اهل تشیع و سائر مسلمانان با ناموس کشور به چنین اعمال ننگ آمیز به اصطلاح اصلاحات تا مرگ شان آماده نخواهند شد. و ما از خداوند جل مجده توفیق اورا خواهیم و از برادران که شامل فکر نو هستند احترامانه تقاضا می کنیم که از ادعاهای عاری از حقیقت خود قبل از اینکه از اثبات او در مقام مناظره عاجز بیایند دست بکشند، ناگفته نباید ماند که یکتن از آتش قلم های گله بچه فکر نو علمای افغانستان را در کتاب جدال ثقافت، ۶۷ زنگیان مست، خران انگی و رنگ زن خوانده است و سپس بر بالای شان اتهام وارد نموده است که ایشان زن ها را به بهانه اینکه مرد ها فاسد نشوند، در داخل خانه زندانی نموده اند، در پاسخ باید گفت داکتر صاحب: تو چه وقت با زن خود به مجلس ملا های محروم تشریف آوردی که ایشان به پذیرائی گرم از شما دو استقبال نکرده اند مشکل این است که شما حرف می زنید ولی عمل نمی کنید، گناه ملا های بیچاره چیست؟

عامل دیگر موقف گیری جمعیت فکر نو در برابر مکتب دیوبند این است که ایشان از طرف اهل تشیع قبلاً هم تمویل می شدند و به گمان اغلب اکنون هم تمویل می شوند به دلیل اینکه طبع هر یک از کتاب های آخوند درویزه (۲) استعفای عقل (۳) جدال ثقافت (۴) روایت (۵) اندیشه های ابوحنیفه و امثال آن به نازل ترین نرخ آن صد هزار هزینه می گیرد، و عایدات ماهوار گله بچه فکر نو شاید هم مصارف فیس دانشگاه

^۱ ... متأسفانه که چند روز بعد نوشته فوق محقق خانم خود را به پرده تلویزون ظاهر ساخت و بر کرسی

پارلمان او را کاندید نمود، بناء ما در محاسبه خود غلط کرده بودیم، مؤلف؛

و کورس‌های فرزندان‌شانرا تکافو نکند، پس ایشان هزینه طبع این کتاب‌ها را از کدام منابع بدست می‌آورند؟

هیچ چاره ندارد که کماکان از منابع نامطلوب چون غربی‌ها و اهل تشیع و ایرانی‌ها او را بدست بیاورند، یا عجباً: من (نویسنده) دو مرتبه به ضیافت تحمیلی به نزد یکی از فعالین فکر نو مشرف گردیدم: موصوف در هر دو بار مرابه ضیافت کچالو نوازش داد و تشله وار از نزد خود مرخص نمود، من که عنفوان جوانی و بخش عمده عمر عزیز خویش را به شکم‌های خالی و در هم رفته سپری نموده‌ام و به اصطلاح ملا بودم، انتظار یک شکمک شوربای چرب را می‌کشیدم لاچار شکسته و مایوس محل را ترک می‌گفتم حتی اکنون که سپیدی به تارهای ریش ام طنین انداخته است هنوز هم ضیافت کچالوئی فعال فکر نو فراموش ام نگردیده است.

آیا امکان دارد که چنین شخصیت سخاوتمندبر طبع هر یکی از کتاب‌های فکر نو صد هزار پول افغانستانی از کیسه شخصی خویش پرداخت؟ من راجع به اوصاف شخصی هیچ برادری برخوردارم اجازه تبصره رانمی‌دهم ولی زمانی‌که برادر نو اندیش، اصلاح طلب بجای اصلاح، دیوارهای مذهب را از اساس شان به تخریب می‌گیرد، و به بهانه رد بر فکر طالبانی و تروریزم به غرض شکر گذاری از احسانات روافض ایرانی بر بالای دیوبندی‌ها که من (نویسنده) یکتن از حاملین پایزار و مسواک مشایخ آن و بالاخره پرورده مدارس و مکاتب آنها هستم، حمله ور می‌گردد، من مجبور هستم که از مشایخ و از عقیده خود دفاع بکنم و این حق مدنی شرعی و قانونی هر دیوبندی خواهد بود.

سوال: هدف جمعیت فکر، خدا نخواهد، توهین یابد نشان دادن چهره علمای موجود چون امامان مساجد، استادان دانشگاه، مدرسین مدارس دینی ما اصلاً نیست بلکه هدف جمعیت فکر نو از مکتب دیوبند طالبان

شورش و حامیان ایشان مثل فضل الرحمن و سمیع الحق مفتیان بنام پاکستان است، کسانی که کشور مان را به خون و خاک کشیده اند.

در پاسخ باید گفت: می شد که فعالین فکر نو مستیقما طالبان مسلح و حامیان نظامی ایشانرا هدف قرار می دادند چه نیاز است که نام از مدرسه دیوبند گرفت؟

مگر این شیوه برخورد جمعیت فکرنوبا علماء به این نمی ماند که بجای کیک پوستین را آتش زد، مکتب دیوبند نه مربوط به جنگ جویان طالب است و نه هم پیروان او به فضل الرحمن و سمیع الحق خلاصه میشود، دیوبند یکی از مدارس دینی و تاریخی مسلمان ها در جهان محسوب میشود که بعد از مکتب کوفه، مکه و مدینه بزرگترین خدمت را برای جهان اسلام به ارمغان آورده و بیشترین علمای مجاهد محدث، مفسر، فقیه ادیب، صوفی، مؤرخ و فیلسوف را به جامعه تقدیم داشته است. و بالاترین همفکران خود را در گوشه و کنار عالم دارد، موقف گیری در برابر چنین مکتب، و بد جلوه دادن چهره چنین مرکز مقدس جز نشان آلوده بودن درونی نویسنده و انحراف آن چیز دیگری بوده نمیتواند.

(خلاصه اندیشه های جمعیت فکر نو)

ابتدا باید گفت که از نظر معتقدان دین آسمانی باورهای شان مرز و حدود دارند، که از آن به مرزهای اسلام و کفر یاد میکنند، از وفاداران باورهای اسلامی به عنوان مسلمان و از خارج دایره آن به کفر و کافر تعبیر می نمایند، و این در محاوره شباروزی محصلان حوزه های دینی شاید هم به ده بار رد و بدل یا هم تکرار گردد. بخصوص کتاب مقدس اسلامی یعنی قرآن کریم که شاید هم دو آیت آن از اصطلاحات فوق خالی یافته نشود، اینکه این شیوه تعلیمی و اصطلاح گرایانه باورمندان دین های سماوی

تعصب است و یاهم ریشه‌های غیبی دارد تحقیق آن در موضع دیگری خواهد آمد، چیزیکه ما در صدد اثبات او می‌باشیم اینست که این شیوه منحیث قانون دینی و اسلامی بنزد مسلمانان مسلم و به اجماع امت به تصویب رسیده است. ولی جمعیت فکرنو، بخاطر اینکه خویش را از گذشتن فتوای باورمندان دین آسمانی در امان داشته باشند، و یاهم به زعم خودشان نص گرایان نتوانند گردن‌های روشن فکران را بداخل حلقه‌های نص خم کنند، و یاهم لا اقل مرعوب قرار بگیرند و نتوانند عقل گرایان را تکفیر و تفسیق نمایند، به یک سلسله مقدمه‌گذاری افواهاات و ارائه افکار اعتزالی و کش‌گیر عقلی پرداخته‌اند.

او اینکه ایشان به گونه‌ی نثره^۲ می‌گویند، (۱) دین مال موروثی شخصی کسی نیست که به استفاده از آن دیگران را تکفیر نمود (۲) کفر و اسلام یا تکفیر و تفسیق چیز دیگری نیست که پاداش و یاهم مجازات در قبال داشته باشد، بلکه اصطلاحات بی‌مفهوم هستند که تعدادی از عقب‌گرایان در زدن حریف‌های روشن فکران خود از آن استفاده می‌کنند (۳) اسلام مرز ندارد، تا اینکه اگر کسی از آن بیرون برود کافر شود.

(۴) در بین اسلام و کفر واسطه موجود است، او اینکه یک شخص میشود که نه مسلمان باشد و نه هم کافر، اگر روشن فکری اساساتی از اساسات اسلام را کنار می‌گذارد نباید او را کافر خواند، (۵) دین جدا است و فهم دین جدا، محدثین، فقهاء و علمای موجود بلکه صحابه و تابعین هم، دین را نفهمیده‌اند.^۳ به همین اساس ایشان حقوق زن‌ها را که بایدشانه‌به‌شانه مردان کار کنند قبول ندارند، (۶) محدثین، مفسرین، اصحاب و تابعین و ملاصاحبان موجود در دانشگاه‌ها، در مساجد و مدارس فهم غلط

۲. وار خطا و پراکنده، مؤلف

۳. کتاب اندیشه‌های امام ابوحنیفه رح (۲۸۳) نشریه فکر نو؛

و برداشت غلط از مفاهیم نماز روزه و عبادت کرده اند، هدف از نماز خدمت به مردم است، نه تنها ارکان مخصوص، هدف از روزه نجات مردم از فقر و بد بختی است نه تنها بستن دهن از این جهت است که روزه بر بالای ثروت مندان فرض نیست بر بالای آنها فدیة فرض است، ابن عباس صحابی، ابن مسعود صحابی، علی، عمر و هم چنان تابعین چون ابن جبیر، ابن مسیب، و مجتهدین چون ابن ابی حاتم و ابن جریر به تفسیر آیت (۱۸۴) سوره بقره نفهمیده اند، که او را توجیه و تاویل نموده در عوض فدیة روزه را بر بالای ثروتمندان فرض گفته اند، امام ابوحنیفه، مالک و شافعی و احمد رح بشر بودند فکرشان کار نکرد و یاهم متوجه این باریکی نشدند. عبادت به معنی حج، زکات، نماز روزه نیست عبادت به معنای عام چون خدمت بر مردم و تغیر آوردن در دستر خوان های ملت است.

معنی آیت (ماجن ها وانسان ها را نیا فریدیم مگر برای اینکه مرا عبادت بکنند) سوره ذاریات، تنها این نیست که مرا پرستند، بلکه معنای آیت متذکره عام تر از اینست و او اینکه من انسان ها را آفریدم بخاطر اینکه سعی و تلاش کنند تا در بهتر ساختن اقتصاد مردم سهم بگیرند و در دستر خوان شان تغیر وارد نمایند. (۶) که گفت که خلیفه باید از قریش باشد. (۷) که گفت که زن در حجاب باشد. (۸) که گفت که زن و لُود و دود رابه نکاح بگیرید (۹) که گفت که زنان ناقص العقل و ناقص دین هستند. (۱۰) که گفت که مهدی ظهور میکند. (۱۱) که گفت که دجال ظهور میکند. (۱۲) قرآن به باز نگری نیاز دارد بخاطر اینکه اصطلاحات جزیه غلام و کنیز در آن آمده است چیزیکه در هیچ یک از کشورهای اسلامی هم اکنون قابل الاجرا نمیباشد، بلکه جز نکاح با محارم (۲) توحید الله تعالی (۳) احکام آخرت، باقی کلیه احکام دین باید تبدیل شود در غیر آن جهان اسلام به آرامی نمی رسد (جدال ثقافت ۶۸).

(۱۳) احادیث به باز نگری نیاز دارد زیرا او گفتمان تروریزم است، در عوض مبارزه با تروریزم باید با گفتمان تروریزم که همانا کافر بکش، جهاد بکن، حکومت اسلامی و خلافت اسلامی را در کشور اسلامی قایم بکن و غیره می باشد. (۱۴) مدارس به باز نگری ضرورت دارد زیرا نصاب تعلیمی شان کتاب هدایه، شرح الوقایه و امثال ایشان است که دیگر مایحتاج جامعه را نمی توانند تکافو نمایند، کتاب های جهاد و سیر را می باید از آنها حذف نمود تا جوانان با روحیه خشونت تربیه نشوند. (۱۵) تقدیر یعنی چه؟ از اثر فقر و عقب مانده گی اقتصاد خراب و افلاس مزمن خود را مردم کشور مان از شوم تقدیر میدانند، کشت و خون فرزندان وطن را محول به تقدیر مینمایند. (۱۶) قرآن متن قدیم است. ارتباط به همان عصر پیامبر دارد، نمیشود از متن چهارصد یک هزار سال قبل بر اثبات یا نفی سانحه امروزی استدلال کرد، امروز عصر تخنیک و اتم است، چیزیکه در عصر پیغامبر بلکه در دور صحابه و تابعین از او خبری نبود، امروز نمی شود که باشمشیر علی جنگید، لذا اینکه گفته میشود، (قرآن اصل اول است) قابل دقت میباشد.^۴

(۱۷) ما نمیتوانیم بر بالای حدیث اعتماد کنیم زیرا در عصر پیغامبر حدیث تدوین نیافته است بلکه به ده سال بعد از وفات پیغامبر و انقراض عصر صحابه و تابعین حدیث ها جمع شدند و تدوین یافتند، ما چه میفهمیم که، که وبه چه مقداری در الفاظ پیغامبر به تنقیص، ادراج، و ازدیاد دست زده است، در مجلس پیغامبر منافقین حضور میافتند، چه فهمیده میشود، شاید هم راوی حدیث منافق بوده باشد، شاید هم راوی حدیث شخص جاهل و بی سواد بوده باشد که نتوانسته است مطلب حدیث را بطور درست از پیغامبر اخذ نموده باشد، بناء روی این قانون فقهاء و محدثین که (اصل

۴ ... (۳۰۱) کتاب اندیشه های امام ابوحنیفه رح نشریه فکر نو، مؤلف

دوم حدیث است) باید فکر شود، (۱۸) و در آخر میگویند سلسله نبوت قطع گردیده است بخاطر اینکه امت به عقل هایشان محول شده اند، به این معنی که از امروز به او طرف نیاز به پیغامبر و حدیث او نیست، بشر مراتب تکامل خود را پیموده است بناء ایشان می توانند که به رهنمایی و مقتضای عقل های خود به زنده گی دینی و دنیایی خویش پیش بروند حدیث متن قدیم است به عصر ما سازگاری ندارد.

به این ترتیب جمعیت فکر به ابراز یک سلسله مسایلی پرداخته اند که برخی از آن بطور قطع کفر، و برخی هم فسق و برخی از آن معارض با شریعت پاک اسلامی که همانا نصوص قرآن و حدیث میباشد قرار دارند، که ما ان شاء الله به ترتیب و باسند هر کدام آنرا در مقام وی ذکر خواهیم نمود، توائتظار بکش، ازدقت کار بگیر، و برای نویسنده از بارگاه ربّ عالمیان با دستان پر از تضرع و قلب حاضر، و سرشار از اخلاص دعای آمرزش طلب بکن خداوند از حمت بنده خود را بپذیر و او را ببخشای آمین یاربّ العالمین.

عوامل بدبختی‌های جمعیت فکرنو

عوامل بدبختی‌های جمعیت فکرنورا من (نویسنده) در امور ذیل می بینم:

- ۱- فاصله گرفتن از کتاب و سنت.
- ۲- دور ماندن از حلقات درسی و مواعظ علماء و محققین معاصر.
- ۳- عدم تخصص در موضوعات اسلامی.
- ۴- پیروی از هوای نفس و تنفر از علم و علماء به عباره دیگر نفرت از مسجد و ملا.
- ۵- بی احتیاطی در طرح و شرح موضوعات دقیق و نازک.
- ۶- حقیر شمردن علم شرعی و پیروان آن.
- ۷- نقل نظریات مخالفین یا عقل گرایان نا آگاهانه.

۸- وارد شدن در موضوع مورد بحث بدون رهنما یعنی بدون استاد.

۹- عدم درک درست از نصوص دین.

۱۰- عدم شناخت از رجال دین.

۱۱- تقلید از دشمنان دین چون فلسفی‌های اهل تشیع و روافض.

۱۲- بی باور بودن به احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم.

۱۳- ارزش قایل نبودن به رجال تاریخی دین.

۱۴- استهزاء و تمسخر به نماینده گان دین که علماء موجود هستند.

۱۵- تأثر از وضعیت کنونی نیمه اشغال کشور توسط کفار غربی.

۱۶- فکر غلط که به کنار رفتن از دین میتوان به جامعه و دولت مطرح شد.

۱۷- سردرگمی و نداشتن هدف مشخص.

۱۸- رفض و تشیع، بخاطر اینکه برخی از نویسندگان جمعیت

فکرنو، شیعیان هم هستند.

۱۹- مادی گرایی و مزدوری بر بیگانگان چون روافض ایرانی.

۲۰- بی ارزش دیدن دین حاکم در اذهان مسلمان های معاصر.

۲۱- شاک بودن نویسنده راجع به دین اسلام.

۲۲- مهم تراز همه فسق، فجور، حرام خوری و دروغ گویی به ویژه

که نویسنده ابتداء ملا و یا هم بچه ملا بوده باشد و سپس با تراش ریش،

پوشیدن پتلون، تعلیق نکتایی و انجام وظیفه در وزارت زنان یا در مؤسسه

های که در دفاع از حقوق زنان کار میکنند، ملایی را وداع گفته باشد (إتقوا

فِتْنَةَ الْعَالِمِ الْفَاجِرِ وَالْعَابِدِ الْجَاهِلِ فَإِنَّ فِتْنَتَهُمَا فِتْنَةٌ لِكُلِّ مَفْتُونٍ)

الحديث. شما از فتنه ملای فاجر و پیر گمراه بترسید به خاطر اینکه به او هر

کس استدلال می کند،

بی ادب تنها نه خویش را داشت

بد، بلکه آتش در همه افاق زد

تبصره مختصر راجع به عقیده رهبران جمعیت فکر در رابطه به خدا جل جلاله

اگرچه قانون در ترقی این است که از ادنی بسوی اعلی رفته شود ولی ما بخاطر مهم بودن موضوع برعکس عمل نمودیم، وابتداء از نظر جمعیت فکر درباره خدا جل جلاله آغاز نمودیم که جمعیت راجع به خدا جل جلاله چه عقیده دارند، وچقدر در برابر خدا جل جلاله احترامانه قلم می چرخانند و حساس هستند، و به یاد باید داشت که تلاش میکنم عبارت رهبران جمعیت فکر را بدون تغیر، بدون زیادت و تنقیص همراه با پیشوند و پسوند آن (با کمال امانت چنانچه صفت اهل سنت و جماعت است) به نقل بگیرم، باز هم تکرار میکنم، نمیخواستم در مورد این گروه چیزی بنویسم و یکی از عدم تمایل من به موضوع این بود که نویسندگان جمعیت فکر نو اهل علم نیستند. کسانی که قول شان را علماء به نقل و بررسی بگیرند، بلکه ایشان خود کار های هستند که متکی به رساله های ایرانی انترنت و ترجمه های مقالات عقل گرایان پیشین ظاهر پسند، میباشدند، از نهاد های علمی و اکادمیک های اسلامی صادر نشده اند.

و اگر برخی ها از ایشان، از مرگز های اسلامی صادر شده اند، ولی چنانچه قبلا هم تذکر دادیم آنها با فن علم و مسلک ملایی وداع کرده اند، بلکه شرم میخورند که بر آنها لقب ملا یا مولوی داده شود، و محترم سر معلم صاحب فدا یکی از مدیران کمیسیون انتخابات ولایت پنجشیر همراه با کمیته کاری اش گواه این مطلب میباشد شماره تیلیفون او (۰۷۹۰۶۹۲۴۷۱) است شما میتوانید از او جویای موضوع شوید، ولی چون ایشان عاطل کاسد قرار گرفته اند، و از سایر علوم هنری هم محروم هستند از این جهت ایشان به زعم خودشان در رابطه به کجی و کوری شریعت محمدی مقاله می نویسند، بخاطر اینکه دین خدا و شریعت رسول

درین کشور نه شورای نگهبان دارد و نه هم کمیسیون حراست، هرکس و ناکس آزادانه میتواند از حدود آن تجاوز کند، می‌تواند که خدا جل جلاله راتوهین و احادیث رسول او را معطل و ناکاره بگوید،

بناء نویسنده گان فکرنو نه درعیر (قافله) هستند نه هم درنفیر (لشکر) نه شامل کاروان محدثین، فقهاء، مفسرین و متکلمین می‌باشند و نه هم درقطار کسانیکه محدثین و مفسرین را چون علمای دیوبند بدرقه میکنند، لذا مناسب این بود که به نظریات فکرنویابه سکوت پاسخ داده می‌شد، و یاهم ازبچه‌های صنوف هشتم و نهم مکاتب خواسته می‌شد تا دربرابرشان به فیس بوک بازی پردازند.

ولی هاتف‌های سحری رمضان و تاکید‌های مکرر روحانیان سرزمین‌های رخه پنجشیر مرا واداشت که چند ورقی درپاسخ به نظریات شان باید نوشته کنم، اکنون که میخواهم مطالبی چند بنویسم میخواهیم به استفاده از فرصت (اگر خدا جل جلاله بخواهد) کتابی به رشته تحریر درآورم که پاسخگوی سوالات نو اندیشان، و سند مستحکمی دراطوار ایام برنسل آینده و علاقمندان علوم دینی باشد.

(وَمَا ذَاكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ، وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ).

ازاین جهت اگر متن کتاب در برخی از موارد به گرانی می‌گراید، از شما معذرت میخواهم.

فصل دوم

(خدا جل جلاله از نظر رهبر فکرنو)

رهبر جمعیت فکر نو در کتاب استعفای عقل (۴۰) از حالت کودکی خود هنگامیکه بنزد ملا در مسجد پنج گنج و دیوان حافظ شیرازی را میخوانده است، حکایت میکند او میگوید (به یاد دارم که در آن زمان خدا در ذهن من به سان مردی درشت هیکل باریش انبوه به تصویر می آمد، که برمسند بلندی تکیه زده است، عمامه بزرگ و سپید به سردارد در دستش شلاق و جبین اش پرچین است) تا به آخر.

در صفحه (۴۱) کتاب موصوف از حالت ده سالگی که فقه اکبر، ابوالمنتهی و شرح فقه اکبر را میخوانده است حکایت میکند، و میگوید (این خدا بیشتر به مدیر مکتب ما می مانست مه همواره دارای هیبت بود و در حضورش شاگردان لب تر کرده نمی توانستند و همه از ترس در برابرش چون بید می لرزیدند و هم قلم های رنگا رنگ در سرجیب خود داشته این مدیر دارای میز و چوکی مجللی نیز بود، نگهبانان (چپراستی ها) بی چون و چرا

دستور او را به جا می آورند و غیر حاضران را از منازل شان به مکتب فرا می خوانند).

در صفحه (۴۳) از حالت جهاد و مبارزه در برابر تجاوز شوروی سابق حکایت کرده میگوید (در آن حال و هوا باورم به این بود که زاهد منشی و صوفی گری دل خدا را بدست نمی آورد).

در صفحه (۴۵) کتاب موصوف راجع به سقوط حکومت نجیب الله و به هم افتادن مجاهدین بر سر قدرت در کابل سخن میگوید و در آخر مینویسد (خلاصه خدا یک ذات بی حساب و کتاب در نظر من آمد، فکر میکردم که خدا زشتی و زیبایی را نمیشناسد و گناه و ثوابی در نظرش نمی آید، هرچه دلش خواست و اراده کرد انجام میدهد، دعا و استغاثه کسی دلش را بدرد نمی آورد و از گریه و زاری خلقی هم به ترحم نمی افتد خدا در نظر من سیمای بی رحم، مغرور و سرکش داشت.

در صفحه (۴۶) کتاب موصوف از دوره های حامد کرزی سخن می راند (بخاطر اینکه نقد گفته های سرش را در دوره حامد کرزی نوشته بود) و در اثنای سخن خود میگوید (درین مقایسه خدایی که اشعریان تراشیده اند و در حوزه فرهنگی ما تسلط دارد ترش رو و حساب گر به حساب نظر من آمد در آخر می گوید اکنون خدائی مخلوطی حکمای مشائین و عرفای مسلمان چون ابن عربی بر خود صورت داده ام به او نیایش می کنم و به ایمان خود به او شادمان زنده گی میکنم، و اینست تحولات ایمان خود را نوشتم طبق وعده بر احمد ولی مسعود تقدیم میدارم،

و در کتاب نقد بر پلورلیزم دینی () () گفته است " خداوند شوخ، است و مزاح میکند"

بی ادبی رهبر فکر نو به نام خدا جل جلاله و معذرت خواهی مؤلف

حسب وعده سخنان رهبر فکر نو را لفظ به لفظ بدون تغییر نقل نمودم و روی همین ملحوظ با خدا کلمه (جل جلاله) را نوشتم زیرا رهبر فکر نو اصلاً او را با نام خدا ننوشته است و نمی دانم که چرا او به این حد در برابر الله جل جلاله بی ادبی دارد و چرا این برادر از الله جل جلاله رنجیده است، از نظر من توفیق ادب لازمه با کلمه خدا را الله جل مجده از برادر سلب کرده است بخاطر اینکه بی ادبی های بی سابقه و گستاخی های جرأت مندانه متعدد را چنانچه ما او را نقل کردیم در برابر رب عالمیان مرتکب گردیده است، همان گستاخی ها سبب شده است که الله جل جلاله از گفتن (جل جلاله) یا عزَّوَجَلَّ یا امثال او وهم چنان از نوشتن او در قرین لفظ جلاله توفیق او را سلب نماید، این گستاخی رهبر فکر نو در برابر نام خدا جل جلاله، اصلاً قابل توجیه نمی باشد، اگر طی مقالیء اعلان توبه بکند، خوب، در غیر آن مراقب عواقب این سبک گیری نام خدا جل جلاله باید بود، زیرا الله جل جلاله (ذوانتقام) نام دارد چنانچه انتقام اولیای خویش را از دشمنان شان اخذ می‌دارد، انتقام توهین نام خود نیز اخذ خواهد نمود.

نقد نظریه رهبر فکرنو در برابر خدا جل جلاله

من انتظار همچو مقاله پردازی را از رهبر فکر نونداشتم، و استعدادی را که در روی حس می‌کردم فکر نمی‌کردم که وی، چنین از قله های مرتفع به گودال های هلاکت به فرق بیافتد گردن اش بشکند و از کمر جسدش دونیم گردد ولی (مَنْ یُخْذِلِ اللّٰهَ یُخْذِلِ) کسی را که خدا بزند او حتماً به زمین زده

خواهد شد (وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ) حج (۱۸) اگر کسی را خدا بخواهد توهین نماید پس کسی نیست که بر او عزت بدهد.

اگر رهبر فکر نومیخواست مقاله نویسی نماید موضوعات بسیاری دیگری بود که بدان خود، و احمدولی صاحب رامی توان مشغول ساخت، و نباید به توهین خدا جل جلاله و توصیف خدا جل جلاله به زشت روی و دل بی رحم برخورد و احمد ولی مسعود سرگرمی میگرفت، و عرض اندام به نویسندگان میگرد، بلی حق شرعی و مدنی اوست که در هر موضوع مقاله بنویسد ولی او را می باید که آگاهانه وارد میدان گردد بخصوص در موضوع مربوط به خدا جل جلاله در غیر آن مطابق مثل مشهور اگر به هر چیز بازی باشد به ریش بابه بازی مجاز نمی باشد، اگر قانون و یاهم آزادی مطبوعات بر شما اجازت مقاله نویسی و نشر آنرا داده است، ولی خدا و رسولش اجازه توهین نویسی بخدا و یاهم تشبیه آنرا به ملای ریش انبوه و مدیر مکتب لیسه بر هیچ کسی نداده است، شما اجازه ندارید که به نوشتن داستان های که در آن بویی از توهین و تشبیه خدا جل جلاله شمیده شود، حجم کتاب خود را ضخیم بسازید و به اصطلاح بدان مجلس فکرنو را رونق بدهید.

دور از جان برادران متعهد و مسلمان

منافقان دوره نبوت نیز از همین شیوه در برابر مؤمنان و اذیت پیغامبر استفاده مینمودند، در حق تبصره میکردند، و در تبصره خود می گفتند، ما از ترس جان نمی توانیم به راحتی به قضای حاجت برویم و این پیغامبر بر ما وعده خزاین کسری و تصرف شهرهای مملکت شام را میدهد. (۲) میگفتند و می خندیدند، باز به گونه استهزاء بر یگدیگر می گفتند چیزی نگویند مبادا آیت نازل شود و مسلمانان را از عمل کرد مان مطلع بسازد، هرگاه از ایشان سوال میشد که چرا؟ ایشان در پاسخ میگفتند شوخی کردیم، بین

خود مزاح می‌کردیم تا سرگرم باشیم، آیت سوره توبه (۶۵) نازل شد (قُلْ أِبَاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ) برشان بگو که مگر شما به عنوان سرگرمی به خدا به رسول خدا و به آیت‌های خدا توهین می‌کنید؟

من نمی‌دانم که در این چه رمزی نهفته است، که رهبر فکر نو سخنان ضدشرعی خود را یاد در صورت اشتراک با احمد ولی مسعود صاحب مطرح میکند و یا هم مستقیماً او را به وی نسبت می‌دهد، چنانچه او در هفته نامه مجاهد نوشت (احمد ولی از زبان آمر صاحب حکایت میکند که نصرانی‌ها هم داخل جنت میشوند) آمر صاحب می‌گفت این شده نمیتواند که یک مسلمان بد عمل به جنت برود نه یک نصرانی که اعمال شایسته دارد (راجع به این موضوع در آینده تماس خواهم گرفت که تا چه اندازه واقعیت دارد)°

در حالیکه الله جل جلاله می‌فرماید (إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ) سوره مانده (۷۲) کسیکه بخدا شرک بیاورد الله جل جلاله جنت را بروی حرام گردانیده است. و نصرانی‌ها مشرکین هستند (وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ) سوره التوبه (۳۰) نصرانی‌ها می‌گویند عیسی پسر الله جل جلاله است، و رسول الله صلی الله علیه و سلم بر علی (رض) فرمان داد تا او در مراسم حج در مواضع مختلف بر مشرکین اعلان نماید، از امروز به او طرف اجازه نیست که مشرک به سرزمین حرم داخل شود و یا هم کسی برهنه به کعبه طواف نماید و (با خبر در جنت داخل نمی‌شود مگر نفس که او مؤمن است) حدیث صحیح بخاری یعنی حدیث قهرمانی، است که جایی بر نقد قهرمان دیگر در آن وجود ندارد.

° - حقیقت ندارد بلکه یا احمد ولی صاحب اشتباه کرده است و یا هم رهبر فکر در نسبت این مقوله به ساحه جناب امر صاحب مرتکب خطا گردیده است، مؤلف.

باز میگردم بر سر موضوع

رهبر جمعیت فکر در نظر خویش راجع به خدا جل جلاله چنان مرتکب اشتباه علمی شده است که هیچ کسی نمی تواند در برابر او سکوت مدارا و یاهم بی تفاوت و دست به الآشه نشست، من (نویسنده) فریضه دینی و علمی خود میدانم که در برابر او بایستم و اجمالا و سپس تفصیلا جایزه نظریه او را برخش بکشم (با وجودیکه اینکه علاوه به شناخت وطنی، و رابطه تنگاتنگ رشته قرابتی با وی نیز دارم ولی حق است و قرابت، قرابت، به این معنی که مؤمن نمی تواند در برابر خدا جل جلاله جانب خویشاوند و قریب خود را بگیرد، از حکم خدا فرار کند و در پهلوی دوست خود، بایستد، البته هدف ما از نقد سخنان وی بعد از دفاع از عزت مقام الوهیت تنبیه رهبر فکر نو و جمعیت او میباشد تا عاجل از عمل کرد خویش بخدا جل جلاله تائب گردند و در آینده متوجه قلم های دست شان بوده باشند تا در حریم ممنوعه شریعت مان تجاوز نکنند.

حکم نظر تشبیهی رهبر فکرنو در برابر الله جل جلاله

بطور اجمال و مختصر باید گفت که نظریه رهبر فکر نو راجع به خدا جل جلاله، کفر آور است، البته راجع به مرحله اول ایمان او به خدا که خداوند جل جلاله را به ملای دستار دار وریش انبوه تشبیه داده است و هم چنان راجع به مرحله دومی ایمان او که خدا جل جلاله را به مدیر مکتب لیسه تشبیه نموده است چیزی نمی توان گفت، بخاطر اینکه موصوف تا آن زمان زیر قلم محاسبه شرعی قرار نداشته است، باقی ماند حکایت از چگونگی ایمان او در سال (۱۳۹۵) در نکوهش آن بعد ها داخل موضوع خواهیم شد ان شاء الله تعالی.

ولی این قول رهبر جمعیت فکر، (در دوره جهاد مقدس فکر میکردم که زاهد منشی و صوفی گری دل خدا را بدست نمی آورد) وهم چنان سخن او در بعدی او (خدا در نظرم ذات بی حساب و کتاب میامد فکر میکردم که خدا زشتی و زیبایی را نمیشناسد) بدون شک موجب کفر است. ساعت ۵:۵۳ دقیقه عصر روز هفدهم رمضان است از ترس خدا جل جلاله روزه دارهستم و انتظار افطار را میکشم، و خوب میدانم که باب تکفیر باب نهایت نازک دقیق و خطرناک است. با در نظر داشت این همه من نویسنده میگویم که نظریه مذکور صاحب خود را کافر ساخته است، بخاطر اینکه او خدا را عیب گرفته است و بر او صاف نا پسند ثابت نموده است.

عقیده داشتن به عیب خدا جل جلاله انسان را کافر می سازد، ولی خوشبختانه رهبر فکر نو خود در کتاب استعفای عقل (۴۸) تصریح نموده است که وی عقیده خود به عیب خدا جل جلاله را گنار گذاشته و اکنون خدا جل جلاله را به صفت کرم، مهربان، غفور، حلیم، عفو و با گذشت می شناسد، ما میگوئیم بلی دروازه توبه باز است، پنج مرحله را بجای خودش بمان (صد بار اگر توبه شکستی باز آ)

بناءً ما اکنون راجع به رهبر جمعیت فکر در رابطه به عقیده او به عیب خدا جل جلاله، ملاحظه نداریم البته دو موضوع بسیار مهم به حال خود باقی اند، می باید که به ان ها تماس گرفت اول اینکه برگشت از دین و لو بر یک ساعت هم باشد، تمامی عمل خوب بنده را نابود می سازد، لذا بر مؤمن لازم است تا در موضوع جدی باید بود بخاطر اینکه چقدر عمر دیگر باقی خواهد بود تا یک مؤمن بتواند، هجرت کند، جهاد کن، نماز بخواند، به نوشته های اسلامی و روشن گری دست بزند و خاطرات تلخ مبارزه در راه خدا جل جلاله را دو باره متحمل شود تا بار سفر یا توشه آخرت خود را دو باره تدارک و تنظیم نماید (عیاذاً بک اللهم من الضلال بعد الهدی)

(خبر خوش) اگر چه به نزد امام ابوحنیفه رح به مجرد بازگشت از ایمان عمل نابود می‌گردد ولی به نزد امام شافعی رح چنین نیست، به نزد امام شافعی رح بر بادی عمل چنین شخص منوط بر مرگ او بر عقیده جدید او می‌باشد اگر شخصی (معاذ الله) بعد از ادای نماز به ارتداد می‌گراید و دو باره قبل از خروج وقت، اسلام می‌آورد به نزد امام ابوحنیفه رح نماز خویش را باید اعاده نمود و بنز امام شافعی رح نیاز به اعاده نمازش نیست؛

دوم اینکه اگر چه رهبر فکر نو خدا جل جلاله را اکنون به صفت حلم و کرم می‌شناسد ولی مشکل اینست که همین خدای حکیم و کریم در عقیده او خدای مخلوطی است، اینکه عقیده به همچو خدا چه حکم دارد؟ مادر در آینده نزدیک به آن باز می‌گردیم ان شاء الله تعالی،

تشبیه خدا جل جلاله به یکی از مخلوقات اش کفر است

پیروان فکر نو به این نظر اند که مبارزان راه فکر نو در مسیر تاریخ مورد تکفیر و تفسیق قرار داشته‌اند چون حسین بن منصور حلاج که از فعالان عقیده وحدت بود، بوعلی سینا و فارابی که از فیلسوفان مسلمان بودند حتی اقبال لاهوری شاعر آتش زبان و امثال آن، به این مقدمه پر دازی، وانمود میکنند که گویا ملا صاحبان که از پول عشر و زکات ریش خود را رنگ می‌کنند بدون موجب، روشن فکران را مورد تکفیر و تفسیق قرار می‌دهند طوریکه تو فکر کنی که چند ملا فارغ از غم دین و هم جامعه به فکر این نشسته‌اند تا چه کسی را تکفیر بکنند و از آن لذت ببرند (۳). از نظر پیروان فکر نو تکفیر مقاله نویسان و یا بیت گوینان کار ساده و آسان نیست اگر چه گپ کفر بگویند زیرا به گمان خودشان مثل ایمان آنها دیگر ایمانی در عصر و زمان شان وجود ندارد.

(۴). پیروان جمعیت فکر نو طوری فکر می‌کنند که گویا برخی‌ها از تکفیر و تفسیق مذهب ساخته‌اند مثل ابن تیمیه زیرا بزعم آنها او از تکفیر تفسیق مخالفین اش تا آخر دست نکشید.

(۵). جمعیت فکر نو اگر چه خود را از لائیک‌ها به جدیت جدا به حساب می‌آورند ولی در گفتمان به هیچ وجه از وجوه از آنها شاخصه ندارند بلکه در شیوه ضربه زدن عقاید اسلامی قویتر از آنها عمل می‌نمایند زیرا لائیک‌های غربی اگر چه به پیمانانه وسیع عقیده به آزادی بیان دارند به این معنا که هر آنچه گوینده خواست بدون تعیین مرز می‌تواند بگوید هر آنچه نویسنده خواست می‌تواند بدون تفکیک در بین خدا و بنده آن بنویسد ولی به متولی‌های کلیسا‌های کشورشان تمسخر نمی‌کنند، اما نویسندگان جمعیت فکر نو که خود را مسلمان عنوان میکنند پافراسته‌نهاد به مدارس توهین می‌کنند به ملای امامان مساجد را تمساح، زنگیان مست و خرهای انگلی می‌خوانند^۱ و دین شانرا به مسخره می‌گیرند، زیرا ایشان چون لائیک‌ها به این فکر هستند که نویسنده اجازه دارد هر چه به فکر شان گذشت او را به روی کاغذ بنویسد این فرق نمی‌کند که نوشته او به که بر می‌خورد و آبروی چه کسی را خدشه دار می‌سازد به نزد پیروان جمعیت فکر لحاظ این نیست که قلم شان کدام حریم مقدس را می‌درد و با چه نوع قدرتی به میدان جنگ می‌رود و به استقبال قهر و غضب چه ذاتی رو به رو میگردد و به همین اساس است که ایشان در مقاله‌های خود علماء دینی را به تمسخر می‌گیرند مدارس مرد ساز و دین آفرین چون دیوبند را به اصطلاح سبوتاژ می‌کنند، رجال تاریخ دین و قرآن چون یاران پاک پیامبر را مورد طعن و تنقید قرار میدهند الله (ج) را گاهی به مردک ریش

انبوه و دستار دار و گاهی به مدیر مکتب دارای چپ راستی و گاهی هم به دیکتاتور بی حساب کتاب که اصلاً زشتی و زیبایی را نمی‌شناسد (معاذ الله، معاذ الله ثم معاذ الله) تشبیه می‌دهند و می‌گویند در فکرم چنین خطور می‌کرد بناء من او را به روی کاغذ بر احمد ولی مسعود نوشتم، و ایشان متوجه نمی‌شوند که هر آنچه به ذهن خطور کند و یا در خیال میگذرد نوشتن او به روی کاغذ مجاز ندارد.

من به تقلید از امام طحاوی رح و امام شعبی رح میگویم بر بالای همچو فکر نو باید شاشید، اگر چه سخن دنباله دار می‌شود ولی این سخن قابل یاد داشت است که پیروان فکر نو یا جمعیت فکر نو به جدیت کوشیده اند تا مردم را در رابطه به دین شان در رابطه به رجال دین شان و در رابطه به مشایخ و امامان دین شان چون طحاوی و شعبی که قبلاً ما از ایشان نام بردیم بی باور بسازند کار یکه پیش تازان فکر نو چون رشید رضا، و محمد عبده و جمال الدین افغانی هم او را نکرده اند، زیرا این ها میگویند دین جدا است و فهم دین جدا است، هدف ایشان اینست که صحابه، تابعین و امامان دین، فهم درست از دین نداشته اند، چند روز پیش یک تن از ایشان در صفحه فیس بوک خویش نوشته که روزه بر بالای ثروت مندان واجب نیست بر بالای ثروتمندان ادای فدیة واجب است امامان دین و مفسرین قرآن مفهوم درست آیت روزه را در ک نکرده اند، و مسکین نفهمیده است که تفسیر قرآن بلکه تاویل قرآن مخالف از تفسیر و تاویل سلف چون امامان دین تحریف قرآن، به شمار می‌آید، بلکه او مردود و به اصطلاح به روی صاحب آن زده می‌شود، هر کسی که باشد، هم چنان به نزد پیروان جمعیت فکر نو، استدل لال به قرآن و حدیث و یا هم استدل لال به اقوال امامان دین چون طحاوی و شعبی رح عقب گرانی، انحصار گرانی و به لیورس (ریورس) بردن موتر در گل مانده دین است، سخنانی که در طول

تاریخ دشمنان دین مان بر نابودی دین مان از او به عبارت های مختلف استفاده کرده اند ولی با اندکی تغییر و صراحت لهجه، هدف جمعیت فکر نواز زیر سوال بردن اقوال سلف و مشایخ امت نجات دادن خود شان از شکنجه های فتوای های امامان دین می باشد امام طحاوی رح میگوید دین به جز کتاب و سنت چیزی دیگری نیست کسانی که از فکر خود راجع به دین سخن میگویند تو او را به باطله دانی بیانداز امام شعبی رح میگوید اگر شخصی راجع به یک مسئله از مسایل دین از فکر خود (یعنی به استدلال) از فکر خود بر تو سخن می گوید تو او را به زباله بیانداز و (در روایت دیگر) آمده است که او میگفت تو بر بالای همچو فکر نوبشاش، ۲۲۸ ظفر الامانی، ۸۲ رساله انصاف از شاه ولی الله دهلوی،

برادر عزیزم: باید دانست که تشبیه الله (ج) به مخلوق او کفر است کسی که الله (ج) را به یکی از مخلوق او عمدا، قصداً در حالت عقل و هوش خود تشبیه بدهد، به اجماع امت اسلامی اعم از سلف و خلف بدون شک کافر است، مثلیکه خدا نه خواهد کسی بگوید الله (ج) مثل من است مثل فلان پادشاه است یا بگوید خدا مثل چشم من چشم دارد مثل روی من روی دارد،

بخاطری که نص قرآنی (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۝ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) سوره شوری (۱۱) چیزی مانند الله (ج) شده نمی تواند در مورد صریح و در مدلول خود قاطع می باشد بناء هر نوع شبیه ساختن الله (ج) به یکی از مخلوق آن در تناقض با آیت شریف قرآنی می باشد امام ابوالحسن اشعری رح در کتاب (ابانه) و حافظ لالکانی در شرح عقیده اهل سنت به نقل از امام محمد ابن الحسن شیبانی رح می نویسد که او میگفت (اتفق الفقهاء من المشرق الى المغرب على انه من شبه الله بمخلوق فهو كافر بالله العظيم) فقهاء از مشرق تا به مغرب به این مسئله اتفاق دارند که هر

کسیکه الله خدا جل جلاله را به یکی از مخلوق وی شبیه بگوید او کافر است، حافظ ابن کثیر رح در ضمن تفسیر سوره اعراف در تفسیر قرآن عظیم نیز چنین فتوای دارد بلکه تمامی کتاب های علم کلام، فتوای فقهاء از مذاهب اربعه، تفاسیر مفسرین از اهل سنت و معتزله مشحون از حکم فوق الذکر میباشد،

لذا من تعجب می کنم و در حیرت میافتم بلکه انگشت خود از حیرت میگزیم که رهبر جمعیت فکر نو چگونه جرئت کرد تا خدای بی همتا و بی مثال را به ملای دستار دار ریش انبوه و سپس به مدیر مکتب که چیراستی ها دارد و سپس به دیکتاتور زشت روی بی حساب بی کتاب که اصلا زشتی و زیبایی را نمی شناسد، و دلش بر کسی نمی سوزد تشبیه داد من این جرئت را ندارم بلکه هیچ یکی از علمای دیوبند این جرئت را ندارند، بلکه پدر هیچ ملا و مسلمان این جرئت را نخواهد کرد تا خدا جل جلاله را به ملا و یا مدیر مکتب تشبیه بدهند به خدا پناه می بریم، باز به خدا پناه می بریم و باز هم چشمان پر از اشک با گردن شکسته، و سر خمیده به خدا جل جلاله پناه می برم از اینکه او را به مخلوق اش تشبیه کنم و یا هم (دهنم بشکنند) او را به عیسی توصیف نمایم (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) سوره الروم (۲۷).

رهبر جمعیت فکر نو میگوید خدا در نظرم به دیکتاتوری می مانست که هر چه اراده می کرد انجام می داد به کسی ترحم نداشت گریه و زاری کسی دل او را به دست نمی آورد بی حساب بی کتاب بود که زشتی و زیبایی را نمی شناخت و از آنجاء بود که فشار خونم بالا رفت و سنگ کلیه برایم پیدا شد.

من میگویم بلی رهبر فکر نو درست می گوید، هر ان کسی که خدای خود را از طریق کتاب و سنت که ترجمان ان دو همانا علمای دیوبند در سر

زمین های مان هستند، نشناسد فشار خون او حتماً بالا میرود و در هر دو کلیه او یک سنگ نه بلکه سنگ ها پیدا می گردد (و ما قدر و الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشرٍ من شیء) سوره انعام (۹۱) نشناختند خدا جل جلاله را به شناخت درست آن که گفتند خدا جل جلاله بر بالای هیچ انسانی کتابی را نازل نکرده است.

در غیر آن ترس از خدا جل جلاله طوری فشار خون را پائین می آورد که انسان اصلاً درد سنگ کلیه را احساس نمی کند، بخاطری اینکه فرق در بین ترس مخلوق و ترس خدا جل جلاله این است که ترس مخلوق اضطراب بار می آورد که او باعث بالا رفتن فشار خون و پیدا شدن سنگ در کلیه ها می گردد ولی ترس خدا جل جلاله به تناسب آن اطمینان خاطر و باعث راحت روح و روان می گردد، عروه بن زبیر رح هرگاه به ذکر مشغول می شد به گونه احساس راحت میکرد که از دنیا و ما فیها حتی از جسدش غافل می گردید پای او تکلیف پیدا کرد دکتوران از وی خواستند اجازه دهد تا او را بی هوش بسازند و پای او را قطع نمایند، عروه اجازه نداد و گفت من به ذکر خدا جل جلاله مصروف میشوم شما پایم را قطع کنید، دکتوران پای او را بدون اینکه او را بی حس بسازند و از هوش ببرند قطع کردند ولی او احساس درد را نکرد هم چنان در صحیح بخاری در کتاب صلوة روایت آمده است که یک نفر صحابی در نوبت نگهبانی خود در نماز ایستاده بود کافری از نزدیک او گذشت به دو تیر یکی در پی دیگر او را هدف قرار داد و هر یکی از دو تیر به هدف خود اصابت کرد خون از بدن صحابی جاری شد ولی صحابی احساس درد نکرد تا اینکه نماز خود را در خون خود پایان داد و کافر هم از آنجا رفت زیرا او فکر کرد این شبه سیاهی ایستاده، کدام درخت است نه انسان هدف ام اینکه معرفت خدا جل جلاله فشار خون را بالا نمی برد بلکه او را برابر نگه میدارد، معرفت خدا جل جلاله باعث

میشود که مریض احساس درد سنگ کلیه را نکند نه اینکه سنگ در کلیه پیدا کند، مشروط بر اینکه معرفت با خدا جل جلاله از طریق کتاب و سنت حاصل شده باشد نه از طریق فکر نو و ایرانی؛

توهین رهبر جمعیت فکری به خدا جل جلاله در صورت مزاح

رهبر جمعیت فکر نو، از نظر من بدون اینکه متوجه شده باشد در قالب مزاح و شوخی به خدا جل جلاله توهین کرده است زیرا او به ثبوت دعوی خود که گویا (معاذ الله) خدا جل جلاله دیکتاتور و مستبد است دلش به کسی نمی سوزد، دو حکایت را نقل کرده است حکایت اول از یکتن از برادر آن شمالی است که، توسط طالبان از وطن اش کوچانیده شده بود او میگوید پیر مردی یک کودکش را به شانه دارد و دست دومی را در دست گرفته به سوی کابل با هزاران تن دیگر در بین آواره ها به راه می افتد همسرش از خداوند مدد می طلبد، خدایا به داد ما برس، مرد رو به همسرش کرده میگوید: خدا زود تر به داد که برسد، تیز تیز راه برو؛ صفحه ۴۵ کتاب استعفای عقل و حکایت دومی از مولانا منیر صاحب مرزی و یا هم چهار قریه حصه اول ولایت پنجشیر است رهبر جمعیت فکر نو میگوید وقتی اوضاع در پنجشیر خراب شد یکی از دانش آموخته های مدارس دینی به ترس و لرزه می افتد بنای ترک منطقه را میکند مردم محل به دلداری او می پردازند و از مهربانی های پرودگار به او میگویند اما او در پاسخ به ایشان میگوید آن خدائی را که من میشناسم در جنگ احد دندان پیامبر را شکست و عموی پیامبرش را کشت بر سر عمر و علی دو یار پیامبر در حین نماز تیغ حواله کرد و نوا سه پیامبرش را در دشت کربلا به دست یزیدیان هلاک کرد بر من و امثال من هیچ رحمی نخواهد داشت. صفحه ۴۵ کتاب استعفای عقل

نقد افسانه اول رهبر جمعیت فکر

از دو افسانه فوق طوری معلوم میشود که خدا جل جلاله به داد رسی مخلوق اش قادر نیست (خدا زود تر به داد که برسد تیز تیز راه برو) و هم چنان خدا جل جلاله رحیم نیست (خدا بر من و امثال من هیچ رحمی نخواهد داشت) و به یاد باید داشت که هر یکی از این دو عقیده کفر صریح می باشد، نیاز به دلیل ندارد زیرا رحمت صفت خدا است، چنانچه قدرت صفت خداست انکار از صفت خدا جل جلاله و یا هم شک در آن بدون شک کفر است و الله تعالی فرموده است (وَمَنْ يَقْنُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ) سوره حجر (۵۶)

(إِنَّهُ لَا يَنفَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) سوره یوسف (۸۷)

باز حکایت اولی جز یک افسانه ساخته گی چیز بیشتر شده نمیتواند بخاطری اینکه در آن شرایط حساس و خطر ناک رهبر جمعیت فکر نو کجا بود که در مسیر راه گریز بسوی شهر کابل با او برادر یکه یک کودک خود را به شانه و کودک دیگر خویش را از دست اش گرفته بود همراه شده بود آیا رهبر جمعیت فکر نو به چشم خویش صحنه و یا هم سانحه را از نزدیک مشاهده کرده است و یا هم کسی دیگری داستان را برای او قصه کرده است اگر از طریق شخصی دیگری داستان را نقل کرده است، باید از وی نام می برد تا محققین در مورد او تحقیق می نمودند و با آن همه اگر پذیرفته شود که چنین سخنی از دهن یک نفر بی سواد آزرده خاطر بیرون شده باشد این کی دلیل شده میتواند که الله جل جلاله دیکتاتور، بی رحم، زشت رو و بی حساب و بی کتاب است (سبحان الله) من عقیده دارم که اصلا چنین واقعه رخ نداده است، زیرا تصور این نمی رود که مومن بخاطر اینکه توسط چند تن ظالم از قریه و خانه اش کوچانیده می شود به این حد بدگمان بر بالای خدا جل جلاله شود که از قدرت خدا انکار نماید و خطاب به

همسرش بگوید که خدا زود تر به داد که برسد تیز تیز راه برو، بلکه این یک افسانه خیالی است که خیال رهبر جمعیت فکر به هدف ثبوت عقیده خود که خدا یک دیکتاتور است هر چه اراده کند انجام میدهد، زشتی و زیبایی را نمی شناسد او را ساخته و بافته است و سپس او را بطور افسانه و مزاح به روی کاغذ بی باکانه بدون توجه به اینکه قدرت ذات اقدس الهی رازیرا سوال می برد تحریر داشته است و من برای رهبر جمعیت فکر ده سال مهلت می دهم اگر بتواند افسانه ساخته گی خویش را متنا و یا سندا به اثبات برساند ولی اگر ما در پهلوی صفر ده صفر دیگر هم اضافه کنیم باز هم پاسخ رهبر جمعیت فکر فرار، گریز و طفره روی خواهد بود،

نقد افسانه دومی رهبر فکر نو

حکایت دومی مانند اولی در حد افسانه است ولی با تفاوت، او اینکه منقول عنه از لحاظ مکان، زمان و شهرت اسمی آن تاجانی معلوم است ولی شخصیتی نیست که سر گپ او حساب کرد و در برابر نصوص شرعی و هم اقوال علمای سنتی و مطرح او را به استدلال پیش نمود، زیرا موصوف اگر چه درابتداء شامل دوره های ابتدائی کدام یکی از مدارس دولتی بوده است ولی او بعد ها با آموخته های خویش وداع کرده است و با آنهم من عقیده دارم که جمله را که رهبر جمعیت فکر از او نقل کرده است (خدا بر بالای من و امثال من هیچ رحمی نخواهد کرد) اصلا از دهن او خارج نگردیده است، مولانا منیر مرزی در قید حیات است شما می توانید بخاطر روشن شدن موضوع به وی مراجعه نمایید و اگر به تقدیر فرضمحال چنین جمله نا مشروع را گفته باشد، باید به عجله توبه کند زیرا سخن نا مشروع گفته است در غیر آن او نیز مانند پیروان مکتب جمعیت فکر نوزیر شکنجه فتوای علمای دیوبندی رنج وجدان خواهد کشید.

بهر صورت: حکایت فوق‌الذکر اصلاً و به وجه من‌الوجه حتی دلیل ضعیف هم به این نشده نمی‌تواند که الله جل جلاله دیکتاتور جاهل و بی‌رحم است، من (نویسنده) لفظ جاهل را ذکر کردم بخاطر اینکه رهبر جمعیت فکر می‌گوید من فکر می‌کردم که خدا جل جلاله زشتی و زیبایی را نمی‌شناسد، مفهوم این جمله و مفهوم جاهل واحد است، بناءً من بر بالای رهبر جمعیت فکر دروغ نه گفته‌ام.

لطیفه

رهبر جمعیت فکر اگر چه تصریح نکرده است ولی از سیاق و سباق سخن او معلوم می‌شود که او به زبان حال خود می‌گوید من خدا را به ملای دستار دار و دارای ریش انبوه و یا هم به مدیر مکتب تشبیه نمودم زیرا هر کس خدا را در تصور او صاف جنس خود می‌بیند مطلب فوق را از سخنان او استنباط نمودم زیرا او در تعقیب تشبیهات فوق‌الذکر خود به قول سوفسطائی قبل از میلاد (پرو تا گوراس) استناد می‌کند که او می‌گفت اگر اسب‌ها توان اظهار نظر را می‌داشتند بدون تردید خدائی شان را به شکل و شمایل اسب تعریف می‌کردند، صفحه ۴۱ کتاب استعفای عقل، سخن رهبر جمعیت فکر این نتیجه را (اگر چه بعید است) می‌دهد که هر کس خدا جل جلاله را می‌تواند مطابق وهم فکر و خیال خود تصور نماید حتی می‌شود که حیوانات بی‌زبان در وصف و شمایل خود او را تعریف نمایند (سبحان الله).

سخن رهبر جمعیت فکر غلط بلکه خطرناک است، بخاطر اینکه الله جل جلاله راجع به حیوانات می‌فرماید (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ) سورة الانعام (۳۸)

هیچ زنده جانی در زمین نیست و هیچ پرنده‌ئی که به دو بال خویش پرواز میکند مگر گروه‌ها هستند مانند شما، مفسرین رح می‌گویند (در معرفت خدا جل جلاله) یعنی با خدای خود کما هو بذاته و صفاته، شناخت دارند، و این از جمله واقعیات‌ها و از عقیده مسلمان‌ها است که خدا جل جلاله در ذات خود مانند اسب نیست، شمانل اسب‌ها را در صفات خود ندارد، و اینکه رهبر جمعیت فکر نظر یک نفر کافر را و آنهم سوفسطائی که اصلاً به ثبوت حقائق اشیا عقیده ندارد، بدون تردید آن، بر ثبوت مسئله شرعی، نقل می‌نماید غلط می‌کند بلکه به جوانان کشور اسلامی جفا می‌کند، رهبر جمعیت فکر نو نه تنها در موضوع زیر بحث ما بلکه در صدها موضوع حساس دیگر سروجی و ار به افسانه پردازی و نقل اقوال عقل‌گرایان، روافض و مرتدین می‌رود و بدون نقد و تمیز از آنجا خاموش‌خانه خطا می‌کند طبعاً این روش بر اذهان جوانان کم‌استعداد تاثیر منفی می‌گذارد، رهبر جمعیت فکر نو طوری معلوم می‌شود که از کتاب خدا و سنت رسول او فاصله گرفته است، و این کار باعث شده است تا او به افلاس فرهنگ‌های اسلامی مواجه گردد به محدثین و مفسرین امت اسلامی بی‌اعتماد گردد و به قول کافر سوفسطائی که خدا جل جلاله را در ذات مانند اسب و اوصاف او را مانند شمانل اسب میدانند، اذعان نماید، ما قبلاً تذکر دادیم که دوری رهبر جمعیت فکر نو از کتاب و سنت سبب شده است تا او قصه بخواند و افسانه بگوید، و به تدریج خانه‌های هر یکی از حنفی‌ها و وهابی‌ها را یکسره ویران بکند، رهبر جمعیت فکر در کتاب رای و روایت، (۲۵۲) مکتب دیوبند و پیروان فکر آن مکتب را چنان مور تاخت‌تاز، طعن و تشنیع افکار سیاسی خود قرار داده است که مثل من (نویسنده) دیوبندی ضعیف و کم‌دل باید تسلیم بلا قید و شرط مدافعین حقوق زن شویم، مکر و حيله که رهبر جمعیت فکر نو، نو، نو، از آن نیز استفاده

میکنند، و از اینکه ما مدافعین حقوق، صحابه، امامان و فکر سنتی دیوبند می‌باشیم انکار بورزیم، سپس رهبر فکر نو در اضطراب می‌باشد در کتاب (جدال شقاقت (۲۵) نوشته میکند بیاید که حنفیت را جایگزین و هابیت نمائیم،

من میگویم رهبر صاحب: تو کدام حنفیت را جاگزین و هابیت میخواهی بکنی؟ حنفیت موجود در این مرز بوم بلکه در قاره افریقا و آسیا حنفیت دیوبندی است اگر تو شک داری میتوانی از ملای امام مسجد تان سوال کنی، و حنفیت دیوبندی را تو به تقلید از شیعه های ایرانی تندروی و هابیت می شماری^۷ بناءً معنای پیشنهاد تو: بیاید حنفیت را جایگزین و هابیت بسازیم این می شود: بیاید یک وهابی را جاگزین و هابی دیگر بسازیم و دور از ساحه و عظمت آبروی رهبر فکر نو، پیشنهاد تبدیل چهره ها به هدف اصطلاحات از نظر آگاهان کار احمقانه بیش نیست؛ افزود بر این همه رهبر فکر نو چناچه و هابی ها را نمی پذیرد با مذهب حنفی هم، هم فکری و هم سوی ندارد، بلکه به هدف غلطانیدن خانه هر دوی شان نهاد جمعیت فکر را تاسیس کرده است؛

بوحنیفه ز تو بی زار وهابی حیران

خانه هر دوی شان یکسره کردی ویران

از نوشته های رهبر جمعیت فکر نو طوری معلوم میشود که موصوف در مسائل شرعی حیران است، توان توضیح راجح و تعین مرجوح را ندارد از همین جهت در کتاب استعقای عقل می نویسد (خدا در همه جا است) باز در عقب او می نویسد (خدا محیط همه جهت ها است) و مسکین تا اکنون نمی داند که خدای عالمیان از نظر مسلمان ها در کجاست؟، و باید

هم توان او را نداشته باشد بخاطر اینکه اولاً وی از اهل فن نیست و ثانیاً مو صوف استعداد موجود خود را به قصه خوانی و فلسفه گرانی مصرف مینماید، به اظهار لغت های اجنبی و غیر فصیح چون (سوژه) پژوهش (ارتدوکس) و غیره به نوجوانان که تا هنوز سطح تعلیمی شان درست ارتقاء نکرده است و نمود کند که او نابغه و نویسنده است، آنها چه می فهمند که او خدا جل جلاله را (معاذ الله) از نظر اسب ها شبیه به اسب و صفات او را در شمائل اسب ها تصور میکنند. آنها کی به این متوجه می شوند که خدا جل جلاله در نظر او سیمای بی رحم، مغرور و سرکش دارد، خدا به نزد او زشتی و زیبایی را نمی شناسد، یک ذات بی حساب و بی کتاب (یعنی دیکتاتور) به نظرم می آمد، گناه و ثوابی در نظرش نمی آید، هرچه دلش خواست و اراده کرد انجام می دهد) صفحه ۴۵ کتاب استغفای عقل،

برادرم باید متوجه بود که رهبر جمعیت فکر نو در تضاد صریح با قرانکریم صحبت میکند زیرا الله جل جلاله می فرماید (فَعَالٌ لِّمَآ يُرِيدُ) سوره بروج (۱۶) (إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ) سوره مانده (۱) (وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ) سوره (۴۱) (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) سوره قصص (۶۸) رب هر آنچه خواست انجام میدهد و هر آنچه خواست انتخاب می کند، مخلوق را در مورد کدام اختیار نمی باشد (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) سوره انبیا (۲۳) الله جل جلاله راجع به کار هایش جواب ده نمی باشد ولی مخلوق بر عکس در برابر هر، هر عمل خویش باید پاسخ گو باشد.

سوال: رهبر جمعیت فکر نو از این منکر نیست که خدا جل جلاله هرچه دلش خواست و اراده کرد انجام می دهد، (جواب) پس چرا مشخصاً مثل که ما تحریر نمودیم، به انکار از عقیده اسبق خود، مقاله نه نوشت و چرا نگفت: بلی الله جل جلاله هر آنچه را اراده بکند انجام

میدهد، اگر فرضاً رهبر جمعیت فکر نو اکنون به این عقیده شده باشد ولی باز هم شیوه تحریرش به طور قطع فاسد و گمراه کن است؛

سوال: جناب آنچه رهبر جمعیت فکر نو در تذکر مراحل ایمان خویش نوشته است موجب تکفیر شده نمی تواند، اولاً بخاطر اینکه او به سبیل مرور بوده است نه به سبیل قوام و بقاء، ثانیاً او چیزی های هستند که به دل او خطور می کرده اند، موصوف آنها را به عنوان این نه نوشته است که بدان عقیده داشته است بلکه به عنوان سرگذشت از آثار عمر پنجاه ساله خویش آنها را به طور یادگاری به رشته تحریر و به غرضسرم ساختن دوستان خود چون احمد ولی مسعود صاحب آورده است.

جواب: خیلی ها تحلیل خوب، ارائه نمودید، ولی شما به تحلیل خودتان رهبر جمعیت فکر نو را زیر ضربات کوبنده فتوی های متخصصین و شریعت شناسان دین خدا جل جلاله قرار میدهید، او اینکه این نوع مرور از یک خدا به خدای دیگر نشان عدم شناخت مرور گر با خدا جل جلاله میباشد و بدون شک جهل به خدا به عباره دیگر عدم شناخت خدا جل جلاله از سوی عاقل بالغ و آنها در کشور اسلامی کفر بار می آورد، صاحب خویش را از دایره اسلام بیرون و به دایره کفر می برد،

آیت قرآن از مناظره ابراهیم علیه و علی نبیا السلام، با قوم او که آفتاب پرست مهتاب پرست و ستاره پرست بودند حکایت می کند، ابراهیم علیه السلام هنگام احتجاج برایشان در حالیکه اولاً به سوی ستاره و ثانیاً به سوی مهتاب و ثالثاً به سوی آفتاب انگشت میگرفت، میگفت (هَذَا رَبِّي) سوره انعام (۷۶) آیا این رب من است، مفسرین در تفسیر آیت توجیهات مختلف دارند، ابن حزم ظاهری گفته است این کلام به هدف الزام سوق گردیده است نه به هدف التزام، بناء همزه استفهام در آنجا مقدر است، معنای آن این است (آیا همین آفتاب رب من است) شخصی بنام ابو

مسلم اصفهانی و به تقلید از آن مودودی پاکستانی گفته اند که این قول ابراهیم علیه السلام به سبیل مرور بوده است به این معنی که ابراهیم علیه السلام گفت ستاره، ربّ من است، باز از عقیده خویش عدول کرد یعنی در ایمان او تحول رخ نداد، بر مهتاب گفت که این ربّ من است، باز در ایمان او تحول دوم رونما گردید در اشاره به سوی آفتاب گفت این ربّ من است، بر دور چهارم در ایمان او تحول رو نماشد لذا او گفت (إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اللّٰهُ عَنْهُمْ حَنِيفًا) سوره انعام (۷۹) و در آخر الا مر بدان آرام گرفت و به عبادت او باقی ماند و به در گاه او به نیایش پرداخت؛ و بدان شادمان زنده گی میکرد،

علامه الوسی مفتی بغداد و مرجع اهل عراق مصنف تفسیر روح المعانی به جدیت بر بالای ابو مسلم رد کرده است، الوسی میگوید توجیه ذیل از نظر من ایمان را از ابی مسلم سلب خواهد کرد بخاطر اینکه نتیجه توجیه مذکور عدم معرفت ابراهیم علیه السلام به خدا جل جلاله است گویا ابراهیم علیه السلام با ربّ تعالی شناخت نداشته است از این جهت ایمان او مانند ایمان رهبر فکر نو دارای چهار تحول بوده است، اولاً ستاره را ثانیاً مهتاب را و ثالثاً آفتاب را یکی را بعد از دیگری بناء به عدم شناخت او با خدا جل جلاله رب خوانده است، قول به اینکه پیامبر در مرحله نئی از مراحل حیات اش با ربّ خود معرفت نداشته است قائل را به کفر میکشاند، رهبر جمعیت فکر نو هم خواست به تقلید از مودودی ابتکار خود را به نمایش قرار بدهد مو صوف گفت در مرحله اول فکر میگردم خدای مان دستار سفید و بزرگ به سر دارد با ریش انبوه به جای بلند نشسته است در مرحله دوم خدا در نظرم به مدیر مکتب لیسه می مانست که میز چو کی مجللی دارد، چپ راستی ها در اطراف او از وی فرمان می برند در مرحله سوم خدا در نظرم یک ذات بی حساب و بی کتاب (دیکتاتور) می

آمد فکر میکردم که خدا زشتی و زیبایی را نمی شناسد، و هر چه دلش خواست و اراده کرد انجام میدهد، دعا و استغاثه کسی دلش را به درد نمی آورد و از گریه و زاری خلقی هم به ترحم نمی افتد خدا در نظرم سیمانی بی رحم، مغرور و سرکش داشت در مرحله چهارم خدائی که اشعریان تراشیده اند و در حوزه فرهنگ ما تسلط دارد ترش رو و حساب گریه نظر می آمده^۱.

در مرحله ششم در یافتن که خداوند حکیم و مدبر است در دل کائنات قواعدی را نهاده است سخن کوتاه اینکه مخلوطی میان خدای عرفا و مشایخون صورت دادم و اکنون با این اعتقاد شاد مان زنده گی می کنم صفحه ۴۹ کتاب استعفای عقل.

رهبر جمعیت فکر نو توجیه مودودی را لباس دیگر پوشانید و گویا که مرحله سازی در باب ایمان از ابتکار شخص اوست در طول عمر پنجاه ساله خویش مرحله سازی میشود غافل از اینکه گذشت چنین تحولات در ایمان شخص ایمان را از شخص سلب می نماید.

دوم: اینکه این جواز ندارد هر آنچه که به خاطر مومن راجع به خدا جل جلاله خطور می کند آنرا اظهار نماید و یا همه او را به روی کاغذ نوشته کند بسا سخنان به دل مومن خطور می کند که اگر او را به زبان بیاورد او را کافر می سازد، اگر تحولات فوق الذکر یکی بعد از دیگری پس از گذشت زمان به دل رهبر جمعیت فکر نو فرضاً خطور می نموده اند، رهبر جمعیت فکر نو در برابر آنها مسؤلیت نداشت یک صحابی از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به خاطرات قلبی اش سوال کرد و گفت به دل من سخنانی می گذرد که نمی توانم او را به زبان بیاورم، رسول الله صلی الله علیه

^۱ از مرحله ششم به مرحله ششم مطابق به قول رهبر فکر نو تعبیر نمودیم، مگر نه در شمار ما او در مرحله پنجم قرار دارد زیرا ما مرحله اول ایمان رهبر فکر نو را اصلاً نه شمردیم، مولف.

وسلم در پاسخ به او گفت (الحمد لله الذی ردّ امره الی الوسوسة)، زیرا الله جل جلاله از محاسبه آن با بنده گذشت نموده است ولی بر او مجاز نبود تو او را به روی اوراق می نوشت و به دست رس جوانان و فرهنگیان قرار میداد حال اینکه رهبر جمعیت فکر نو از تحولات مراحل ایمانش به عنوان اسرار دل و خاطرات اش سخن نمی گوید بلکه از هر کدام به عنوان ایمان او در همان زمان و به عنوان عقیده راسخ او در همان عصر، سخن میراند و بدان افتخار می ورزد.

فصل سوم

تحقیق در مورد ایمان موجود رهبر جمعیت فکر نو

باید دانست که مقام ایجاب پی گیری اصحاب فکر نو (به این حد طولانی) را نمی کند، ولی ما قبلاً هم گفتیم که چون باعث و بهانه برای مان بدست آمد، لذا ما به استفاده از فرصت می‌خواهیم اگر خدا جل جلاله بخواهد کتاب عقیده در مورد نوشته کنیم روی ملحوظه فوق ما ایمان موجود رهبر فکر نو را که او به زعم خود بدان شادمانی می کند به حسب وعده، بررسی می‌گیریم، رهبر جمعیت فکر نو در صفحه ۴۷ کتاب استعفای عقل می نویسد تحول ششم: در ۱۳۹۰ شامل دوره فوق لیسانس شدم قرار بر این شد که رساله خویش را در مورد موانع توسعه سیاسی در افغانستان بنویسم گفته های سیاست مداران و پژوهش گران افغانستان را در این باب ردیف کردم ولی به قناعت نرسیدم جستجو در این مورد مرا به مبحث خدا شناسی مردم افغانستان کشانید و در آنجا متوجه شدم خدائی که از طریق علمای دینی تبلیغ می گردد و اکثریت قریب به اتفاق مردم ما به آن

ایمان دارند خدائی است که در کارا و علت و معلول دخالت ندارد در کار این خدا تنظیم و سامانی دیده نمی‌شود هر چه را بخواهد می‌دهد، هر خواست او عین مصلحت و خیر است.

(۲) در منظومه دین خدا شناسی (خدا شناسی علمای وطن مان) در مانده گی مردم افغانستان زاده خواست و اراده پروردگار است الی آخره (۳) از این رو با خود سنجیدم که اگر عبادت و نیایش با شکل رایج میان مسلمان عامل جلب رضایت خدا بوده باشد نا مسلمانان که از آن بهره ندارند در صحنه زنده گی توفیق (زنده گی بهتر) نصیب آنها نمی‌بود (۴) نوع اعتقاد نخست (یعنی اعتقاد به تقدیر) مسلمانان را نسبت به طبیعت و تاریخ نه تنها بی‌اعتناء گردانیده بلکه فراتر از آن غور تفحص در باره آنها را حقیر و حتی مردود ساخته است در حالیکه نوع دوم اعتقاد (انکار از تقدیر) مسلمانان را به کار و کوشش جدی فرا می‌خواند، (۵) سخن کوتاه این که مخلوطی میان خدای عرفا و مشائون صورت دادم و اکنون با این اعتقاد شادمان زنده گی می‌کنم.

نقد: اولاً باید دانست که رهبر جمعیت فکر معتزلی و منکر از تقدیر است

باید دانست که رهبر جمعیت فکر نو در بحری که ساحل او قابل تشخیص نیست بدون سفینه وارد شده است در حوض که پر از تمساح است به شناوری پرداخته است، او با معلومات اندکی که از رسائل ایرانی ها دارد، بدون در نظر داشت نصوص شرعی وارد مبحث تقدیر گردیده است، و بی‌باکانه اعلام داشته است که او مخلوطی از خدای معتزلیان و مشائون صورت داده است به او نیایش میکند و به او شادمان است، پیش از اینکه وارد موضوع شویم و ایمان کنونی او را به نقد بگیریم، باید

دانست که مسئله تقدیر از غامض‌ترین مسائل شریعت مان می باشد بنده در کتاب (شفا به دل‌های نا آرام مصیبت زده گان و اهل بلا) تا پنجاه صفحه مطابق به علم خویش در مورد، تحقیق نموده ام اگر کسی علاقه مند باشد میتواند به آن مراجعه کند اهل سنت به شمول محدثین فقهاء و متکلمین اعم از اشاعره و ما تریدیه بدون کدام نوع توجیه و یا هم تاویل بحکم نصوص قران و سنت بدان تسلیم اند و به او عقیده دارند، به عکس معتزله از تقدیر انکار می ورزند و انسان را مختار مطلق و خالق فعل خود فکر می کنند و گروه معتزله در بین خود به دسته ها تقسیم شده اند مثل جبریه، قدریه و غیره و هر کدام نظریات مستقل و جدا گانه دارند، شناخت آن گروه ها و تمیز بین مقالات ایشان زمان گیر است و به استعداد قوی و فراغت تام نیاز دارد، بخاطر اینکه مقالات ایشان بطور منسجم در محل واحد جمع نه شده است بلکه بطور پراکنده او را علمای اهل سنت در کتاب های خویش تذکر می دهند و هم چنان موقف گیری اهل سنت در برابر معتزله و پاسخ از نظریات آنها یا در کتاب های اهل سنت پراکنده تذکر یافته اند و یا هم در کتاب های مشخص که صرف بخاطر همین موضوع تصنیف گردیده اند ولی شیوه پاسخ گوئیورد بر بالای نظریات شان متفاوت است هر عالم مطابق به معلومات شخصی و ذوق خود به پاسخ گوئی پرداخته است بناء دست یافتن به یک دسته از پاسخ های معتزله که قناعت آور باشد نهایت دشوار است بلکه برخی از بزرگان علم فقه و کلام در برخی از مواضع مثل مسئله اراده که آیا انسان در آن مختار است یا مجبور، آیا او مخلوق الله جل جلاله است و یا هم مخلوق خود بنده؛ توقف نموده اظهار عجز مینمایند و همین بعث گردیده است که رهبر فکر نواز عدم قناعت خود به خدائی که علمای وطن ما او را تبلیغ می کنند سخن بگویند، ولی باز هم رهبر

جمعیت فکر نو از تلبیس قلمی خود استفاده کرده است بخاطر اینکه او از خدای اهل سنت و جماعت به خدای علمای ما تعبیر نموده است، زیرا اگر او خدای اهل سنت می گفت و باز در آخر که میگوید من خدای مخلوط از خدای معتزله و مشائین صورت داده ام و او را می پرستم، جوانان ما برای او می گفتند چرا از پرستش خدای که اهل سنت با صفات مشخص او را می شناسد سر باز زدی مگر تو کدام مدرسه را خواندی تا به اثر تحقیق به خدای جدید دست یافتی ؟

حکماء مشائین کیها اند؟

مشائین گروهی از کفار و فلاسفه یونان قدیم هستند که تابع دین سماوی نیستند و عقیده به این دارند که علم از طریق تدریس و تعلیم بدست می آید مثل سقراط، فیثاغورث این گروه نه به خدائی عقیده دارند و نه هم خدا را می شناسند، من حیران هستم که رهبر جمعیت فکر نو روی کدام ملحوظه خدائی را که اهل سنت با صفات و اسماء او را می شناسد و در روشنائی کتاب و سنت می شناسند از او خفه شده است و به انتخاب او خدائی رفته است که کافران یونان از روی عقل خود او را می شناسند و خالی و معری از اسماء و صفات او را می شناسند و به رب النوع از او تعبیر می نمایند، البته راجع به علت و معلول در افعال باری تعالی عنقریب باز خواهیم گشت، از نظر من (نویسنده) هیچ باعث بر عدول او از خدای اهل سنت وجود ندارد، جز بی خبری از اقوال علمای اهل سنت و دور ماندن از کتاب و سنت یعنی حدیث، حکما میگویند قلب مومن مانند خانه است خانه اگر از سکنه معمور بود روشن و چراغان است اگر از سکنه خالی میگردد او به خرابی می گراید در خانه خراب شیطان ها جا میگیرند و مسافران در آن به قضای حاجت می روند دل که از نصوص قرآن واز

حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم خالی بود در آن سخنان معتزله و فلاسفه مشائین یعنی مواد فضله جامی گیرد عقل گرایان ایرانی از فیض و برکت کتاب خدا جل جلاله و سنت رسول (ص) محروم اند از این جهت است که بوی مواد فضله از ذهن های شان شمیده میشود، مطابق به وهم خود بر خودشان، خدا صورت می دهند و به آن نیایش میکنند، شیخ الا سلام ابن تیمیه رح میگوید: صورتی را که ایشان به عنوان خدا می پرستند او در واقع خدای عالمیان نیست، بلکه او صنم است و ایشان در واقع صنم را پرستش می کنند من تعجب میکنم از این قول رهبر جمعیت فکر نو که او میگوید من خدای مخلوطی از خدایان معتزله ها و مشائین صورت داده ام، به خاطر اینکه بر او گفته میشود آیا خدا هم مجهول شده می تواند؟ آیا خدا هم (معاذالله) تجزیه را قبول میکند تا تو او را مرکب از خدایان معتزله و مشائین صورت بدهی؟ آیا بر بنده جواز دارد که او خود بر خود خدا صورت بدهد،

این موضوع در بین اهل سنت و اهل بدعت متنازع فیه است که فعل باری تعالی علت دارد یا ندارد عباره که بر سر زبان های فن مشهور است او اینست آیا افعال باری تعالی معلل بالا غراض شده می توانند یا نه؟ به نزد اهل سنت شده نمی تواند و بنزد اهل بدعت می تواند راجع به معلول، کلام یعنی نزاع وجود ندارد زیرا از معلول بودن اشیاء بر الله تعالی کسی نمی تواند انکار نماید؛ ولی رهبر جمعیت فکر بدون تحقیق به تقلید از کدام رساله ایرانی عبارت ذیل را نقل کرده است (در کار خدائی که علمای مان تبلیغ می کنند و اکثریت مردم مان به آن ایمان دارند نه علت وجود دارد نه معلول)

باید دانست که این موضوع از مسائل فرعی و فقهی است، معتزله به استناد به نصوصی که صراحتاً در آنها از علتیت و سببیت نام برده شده است

عقیده دارند که در افعال باری تعالی هم علت است هم سبب است اهل سنت نظرشان اینست که تصرفات باری تعالی در مخلوق اش مالکانه است علت و سبب را تقاضا نمی کند و دیگر اینکه علت و یا غرض آنست که نفع آن به سوی فاعل راجع میگردد باری تعالی از نیاز مندی به نفع منزّه است البته افعال باری تعالی به نزدشان معلل بالحکمت است در باب حکمت نفع به سوی مفعول راجع میگردد نه به سوی فاعل، ابن قیم رح در کتاب خویش شفا العلیل می گوید، انکار ممکن نیست از اینکه افعال باری تعالی استوار بر علل باشند و اینکه رهبر جمعیت فکر نو انکار از علت را در فعل باری تعالی به همه علماء اهل سنت، نسبت داده است، مبنی بر کوتاهی معلوماتی وی می باشد، باید متوجه بود که من مطابق به ادبی که علمای دینی و دیوبندی هنگام تعبیر از اسم جلاله دارند، من از خدا به باری تعالی تعبیر نمودم و اگر نه رهبر جمعیت فکر از آن به خدا بدون پسوند و پیشوند و بدون جل جلاله تعبیر میکند، گویا که خدا جل مجده مدیر مکتب لیسه شان بوده باشد (معاذالله).

گروه معتزله کی‌ها اند؟

گروه معتزله فرقه‌ء از علمای متکلمین و به اصطلاح از گروه‌های مسلمان هستند ولی عقل‌گرانی بر بالای ایشان غلبه نموده است از این جهت است که از بسا قضایا که توسط عقل درک‌شان ممکن نیست (اگر چه به احادیث صحیحه ثابت بوده باشند) انکار ورزیده‌اند مثل عذاب قبر، صراط، پل ایکه بر بالای دوزخ نهاده می‌شود و از تار موی هم باریک است، مردمان از بالای آن عبور میکنند و مثل میزان، ترازویکه اعمال بدان وزن میگردد و مثل رویت باری تعالی و از آن جمله تقدیر هم است، گروه معتزله از رویت باری تعالی وهم چنان از تقدیر منکر می‌باشند و رهبر جمعیت فکر نوهم مذهب ایشان را انتخاب نمود، امام مالک رح میگفت: کسانیکه از رویت الله تعالی در آخرت انکار می‌ورزند مطابق به اعتقاد شان خداوند از رویت خود ایشان را محروم بگرداند، چون رویت الله بر مومنان در آخرت به نص قرآنی و احادیث صحیحه رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی الله علیه و سلم ثابت است و هم چنان نصب ترازو در محشر و هم چنان نصب پل بر بالای دوزخ و هم چنان عذاب و نعمت در قبر، ولی گروه معتزله صرف به استناد اینکه عقل ان یکی را نمی‌پذیرد از آن؛ انکار می‌ورزند از این جهت علمای حق، ایشان را بدعتی و گمراه می‌خوانند رهبر جمعیت فکر نو پروای چنین چیزی را نکرد مردانه و ار فکر شان را انتخاب نمود و به آن همین اکنون شادمانی میکند.

(بحث کوتاه پیرامون مسئله تقدیر)

از علی رضی الله عنه راجع به تقدیر سوال شد او گفت راه پر از ظلمت است در آن نرو باز دو باره سائل از وی در مورد آن سوال کرد علی رضی الله عنه بروی گفت بحر عمیق است در آن داخل مشو باز بر دور سوم سائل از وی سوال نمود علی رضی الله عنه گفت تقدیر یک سر از اسرار الهی است تو پرده او را هتک حرمت نکن، به این معنی که علی رضی الله عنه نخواست در رابطه به تقدیر تبصره داشته باشد.

از این جهت اهل حق نمی‌پسندند که مومن خود را مصروف بحث تقدیر بسازد، شمس الدین شیرازی هم میگوید:

سخن از مطرب می‌گو و راز دهر کمتر جو که کس

نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

ولی چون رهبر جمعیت فکر نو از آن انکار ورزید از این رو می‌باید تامل بحث مختصری و مکث اندکی در باره آن داشته باشیم، تقدیر عبارت است از مجموعه علم ازلی وارده الله تعالی به سر نوشت بنده که او را به لوح محفوظ در ازل نوشته است و در لایزال مطابق به همان معلومات ازلی باری تعالی و نوشته آن بدون کدام تغییر و تحول صورت می‌گیرد برخی‌ها علم باری تعالی که در ازل او را نوشته نموده است قضا و ظاهر شدن حادثه را در لایزال مطابق همان علم الهی که در ازل او را نوشته است قدر و تقدیر می‌نامند، بنابه احادیث صحیحه رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل حق به این عقیده هستند که هر آنچه که در عالم موجود به ترتیب به وقوع می‌پیوندد مطابق به تقدیر الهی به وقوع می‌پیوندد نه به طور تصادف و کیف ما اتفق، در احادیث صحیحه آمده است که حتی اسماء دوزخی‌ها جدا و اسماء جنتی‌ها جدا در ازل نوشته شده است بد بختان از نیک بختان تمیز شده‌اند، عمر هر شخص از ازل تعیین شده است که به چه مقدار عمر باید

خورد، و به همین ترتیب بدبخت ازلی به سر نوشت اش و نیک بخت ازلی به سر نوشت خود حسب تقدیر، بخواهی یا نخواهی مواجه خواهند شد، دوزخی اگر در تمام عمرش در نظر مردم اعمال جنتی انجام بدهد ولی روزی فرا می رسد که او به اعمال دوزخی گرویده و به دوزخ می رود و هم چنان حال جنتی می باشد.

و هم چنین او کسی که برای او مثلاً هفتاد سال عمر در ازل تعیین گردیده است در لایزال امکان ندارد که عمر او بخاطر اینکه در افغانستان فقیر زنده گی دارد از هفتاد سال لحظه هم کاهش پیدا کند و یا او را قبل از فرا رسیدن اجل موعود اش، سیلاب هلاک کند یا درنده بخورد و یا هم موتر او را بزند و بکشد، و هم چنان اصلاً این امکان ندارد که به خاطر دست رسی او به طبابت بهتر و یا هم بخاطر اینکه مرفه است و در قاره امریکا زنده گی دارد عمر تعیین شده او در ازل از هفتاد سال به صد سال بلکه به هفتاد یک سال شود (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) الا عراف (۳۴) هر گاه اجل شان فرا می رسد نه یک لحظه هم پیش می شوند و نه هم پس، روی همین ملحوظه اهل حق میگویند کسی که کشته میشود او به اجل موعود خود جان داده است، این تقدیر ازلی است قابل تحول و تغییر نمی باشد هم چنین فقر و در مانده گی که ملتی را فرا گرفت و گذشت عقیده اهل حق در باره آن اینست که او به تقدیر الهی بوده است که در ازل در حق شان نوشته شده بوده است انکار از تقدیر در واقع انکار از علم ازلی خداوند جل جلاله و انکار از اراده او می باشد، بخاطر اینکه اگر تقدیر نبوده باشد، نتیجه این میشود که الله جل جلاله در ازل اصلاً از حال بنده گان خود خبر نداشته است بلکه با افراد بنده گان خود شناخت نداشته است، گویا الله جل مجده (معاذالله) نمی داند که، که به دنیا می آید؟ و او به چه کار های دست می زند؟ و باید

دانست که عقیده معتزله‌ها نیز همین است آنها چون به تقدیر ایمان ندارند از این جهت می‌گویند که خداوند به جزئیات یعنی قبل از وقوع حوادث به حوادث عالم نیست، بلکه بعد از وقوع آن به آن عالم می‌گردد مثلیکه حکومت ائتلافی مان بعد از وقوع حوادث به گزارش می‌پردازد و می‌گوید، شخص انتحار کننده ۲۲ سال عمر داشت و ۱۰ کیلو مواد انفجاری از نوع کذا و کذا را با خود از بیرون مرزهای افغانستان آورده بود، و شک نیست که این نوع علم علم نیست جهل است، و خدا جل جلاله از جهل منزه می‌باشد، همین عقیده را که بدان جهل بر خدا جل جلاله ثابت می‌گردد رهبر جمعیت فکر نو انتخاب نموده است و شادمان بدان زنده گی می‌کند علاوه از آن همه انکار از تقدیر در صورتی امکان پذیر است که یکسره از احادیث صحیحه رسول اله صلی الله علیه و سلم سر باز زده شود که این همان داخل شدن در قطار کسانی است که ایشان به سمت ارتداد در حرکت هستند.

مراحل تقدیر

باز تقدیر چهار مرحله دارد:

۱. آنکه در ازل پنجاه هزار سال پیش از آفرینش عالم صورت گرفته است.
 ۲. آنکه هنگام دمیدن روح به بدن جنین در بطن مادر صورت می‌گیرد.
 ۳. و آنکه سالانه در شب قدر صورت می‌گیرد.
 ۴. و آنکه روزانه همزمان با دمیدن صبح صورت می‌گیرد.
- این چنین تحقیق بنده در کتاب شفا به دل‌های نا آرام به نقل از شفا العلیل نموده ام.

منبع گمراهی رهبر فکر نو راجع به تقدیر

رهبر فکر نو از تقدیر انکار ورزیده است و در استدلال خود گفته است نمی‌شود که فقر مردم به ویژه در مانده گی مردم افغانستان رازاده خواست پروردگار عنوان کرد وی اضافه کرده می‌نویسد خدائی را که از طریق علمای دینی تبلیغ می‌گردد و مردمان بدان ایمان دارند در کار او نظم و سامانی دیده نمی‌شود، هر چه را بخواهد می‌دهد، ابتدا من می‌گویم که خدای جل جلاله رهبر فکر نو را هدایت کند و انصاف نصیب اش فرماید، بخاطر اینکه او در اختیار و تصرف خدا شکمند است، او نمی‌پذیرد که خدای جل جلاله مختار است به خواست خود تصرفات می‌کند ثانیاً راجع به صفت های خدا جل جلاله نهایت کستاخانه قلم می‌چرخاند و می‌گوید در کار خدای علمای دینی نظم و سامانی دیده نمی‌شود ما می‌گویم اگر در کار او نظم و سامانی وجود نمی‌داشت زمین در پائین و آسمان در بالا قرار نه می‌گرفتند؟ و آنهای را که الله جل جلاله را به تیر کمان خود هدف می‌گیرند رزق شان نه میداد بلکه بسیاری ها بدون کسب رای به پارلمان راه نمی‌یافتند مالک قصر های مفسن نمی‌گردیدند بلکه این ها همه نظم و سامان اند که در کار های خدا جل جلاله حتی در زنده گی شخصی برادران به مشاهده می‌رسد پس چرا برادران بی انصافی میکنند، پیش از اینکه به تعیین منبع خطائی رهبر فکر نو تماس بگیریم باید دانست که رهبر فکر نو در گودال دیگری سقوط گرد او اینکه گویا فقر مردم افغانستان به خواست و اراده خدا جل جلاله نیست و این عقیده به عقیده دیگر اعتزالی گره خورده است، او اینکه معتزله عقیده دارند که اراده خدا جل جلاله به عمل زشت و احوال ناخوش آیند بنده تعلق نمی‌گیرد بلکه این چیز ها مخالف از خواست خدا جل جلاله به وقوع می‌پیوندند بخاطر اینکه اراده قبیح خود قبیح می‌باشد از نظر رهبر

فکر نو رنج و فقر مردم افغانستان بدون خواست خدا جلا جلاله (معاذالله) بوده است و حتی پافراتر نهاده طریق عبادت، نیایش و خدا شناسی مردم افغانستان را بدون استثنا مورد نکوهش قرار داده، میگوید اگر این شکل نیایش بخدا و این نوع خدا شناسی موجب جلب رضایت خدا جل جلاله می بود (یعنی اگر درست می بود) مردم افغانستان فقیر و بدبخت نمی بودند،

ولی بی چاره نه فهمیده که به انکار از تعلق اراده خدا جل جلاله به حوادث و احوال بنده گان خدائی خدا جل جلاله را زیر سوال قرار داده است وی متوجه نشده است که اگر فقر مردم افغانستان و رنج شان مخالف از اراده و خواست الله تعالی به وقوع پیوسته باشد، دیگر خدائی خدا معنی ندارد؟ خدائی که کارها و حوادث بدون اجازه او طرح ریزی و در جامعه عملی شده برود او اصلاً خدا نیست او پادشاه از پادشاهان تنظیمی افغانستان است که حکومت نیم بند، و بی اساس دارد، حکایت^۹ ابو اسحق اسفراینی رح با قاضی عبدالجبار همدانی () معتزلی بنزد صاحب ابن عباد مشهور است، استاد ابو اسحق اسفراینی از علمای اهل سنت در مجلس صاحب ابن عباد نشسته بود که قاضی عبدالجبار معتزلی بد آنجا داخل شد، هر گاه چشم او به استاد افتاد به طور طنز و کنایه بر استاد ابو اسحق گفت (سبحان من تنزه عن الفحشاء) پاک است الله جل جلاله از زشتی ها هدف اش اینکه شما به این عقیده هستید که زشتی های عالم به اراده و خواست خدا جل جلاله صورت میگیرد شما به این عقیده خود خدا جل جلاله را به زشتی توصیف می نمائید زیرا از نظر معتزله خواست زشتی خود زشت است، استاد ابو اسحق اسفراینی بدون وقفه در پاسخ به وی گفت

۹... بحث ان افعال الله کلها بارادة الله تعالی (۲۸۳) التبراس.

(سبحان من لایجری فی ملکه الا مایشاء) پاک است خدا جل جلاله از اینکه در مملکت او کاری بدون خواست او صورت بگیرد یعنی عدم تسلط به اوضاع کشور و اوضاع ملت و کارهای رعیت نشان ضعف و ناتوانی حاکم و زمامدار است که حاکمیت خدا جل جلاله از او منزه می باشد، باز کسب، زشتی زشت است نه اراده آن، من قبلاً گفتم که متفکرین فکر نو از رسائل فارسی ایرانی ها مسائل ایمان را سرقت نموده تقدیم جوانان فکر نو می نماید از ابعاد مسئله بطور درست و همه جانبه، آگاهی ندارند از این جهت است که اگر از یک گودال نجات پیدا می کنند بدون درنگ و دم راستی به گودال دیگری سقوط می نماید اگر مسائل شرعی را به اهل آن واگذار مینمودند بهتر بود،

باز میگردیم به موضوع اصلی خود: که تشخیص منابع بی راه شدن رهبر فکرنو میباشد،

اساس غلطی رهبر فکر نو در انکارش از تقدیر اینست که او فکر کرده است

۱. تقدیر مجبر است.
۲. تقدیر مانع از سعی تلاش و استعمال اسباب نجات می باشد، رهبر فکر نو در هر یکی از دو نظرش به خطا رفته است راجع به نظر اول خود خطا کرده است بخاطر اینکه اراده خدا جل جلاله که جز تقدیر است باعث جبر بنده به امر ازلی نمی گردد، اگر باعث جبر می گردید الله جل جلاله بنده را که از او اراده کفر را نموده است مکلف به ایمان نمی ساخت زیرا در صحت تکلیف قدرت شرط است و این قانون الله جل جلاله است که (لایکلف الله نفساً الا وسعها) سوره بقره (۲۸۴) و رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگامیکه در مورد از وی سوال صورت گرفت نمی گفت شما تکیه به تقدیر نکنید (بلکه مطابق به اوامر و نواهی) عمل

نماید باز هر کس به سوی سرنوشت که بر او تعیین گردیده است حرکت خواهد کرد و دیگر اینکه اراده الله جلا جلاله خود مطابق اراده و خواست الله جل جلاله صورت می‌گیرد، اگر اراده الله جل جلاله جبر آور باشد این موجب می‌گردد که الله جل جلاله (معاذالله) خود در اراده خویش مجبور بوده باشد، و این نکته را به یاد باید داشت که صفات باری تعالی بناء به قول راجح اختیاری هستند نه اضطراری و اگر تو وقت داری میتوانی در مورد با ما همکاری بکنی و به تحقیق بیشتر ما را در روشنایی خوبتر قرار بدهی، چون تقدیر الهی جبر بار نمی‌آورد از این جهت بر مجرم مجاز نیست که او به خلاصی و برائت خود به تقدیر استدلال نماید، انور شاه رح در شرح بخاری مینویسد که تقدیر غیب و از عالم مان بیرون است بناء نه ما به آن مکلف هستیم و نه هم میتوانیم به آن بر ثبوت مقاصد غیر شرعی و قانونی خود استدلال نمایم،

من نمی‌دانم که کدام عالم بر رهبر جمعیت فکر نو گفت چون فقر و رنج مردم افغانستان بنا به تقدیر ازلی رب تعالی می‌باشد بناء مردم افغانستان را می‌باید بدان استدلال نموده شرعاً و قانوناً بدون خواست و اختیارشان با فقر و رنج تا مرگ دست‌گیر بیان باشند، و که بر رهبر فکر نو گفت که فقر مردم افغانستان لا علاج است، تلاش‌های اقتصادی به رفع او نفع نمی‌رساند بخاطر اینکه تقدیر خدا جل جلاله به رنج و فقر دوامدار ایشان سبقت نموده است؟ من عقیده دارم که هیچ‌کسی چنین سخنی را نگفته است و نه هم خواهم گفت بلکه رهبر فکر نو و سواسی و سودایی شده است و سوسه شیطان‌های انسی چون سرش و معتزلیان، را به سر می‌پرورد و سپس آنها را براغوی جوانان به رشته تحریر آورده به اوراق نوشته می‌کند.

رهبر فکر نو در نظر دومی خود نیز اشتباه کرده است زیرا او فکر کرده است که عقیده به تقدیر با سعی و تلاش منافات دارد کسی که عقیده به تقدیر دارد او بر، بر آورده شدن هدف اش نباید سعی کند و نباید پشت استعمال اسباب و، و سائل برود بلکه به اصطلاح خویش را به خدا جل جلاله حواله بکند چنانچه شاعر صوفی در مورد میگوید:

قومی به جد جهد بگیرند کار دوست

قوم دیگر حواله به تقدیر میکنند

رهبر فکر نو در این برداشت خویش از عقیده به تقدیر به جدیدت خطا شده است، بخاطر اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم عقیده به تقدیر داشت (احادیث صحیحہ قولیہ مرفوعه به کثرت درین باب در مشکاة شریف، موجود است) ولی در غزوه احد دوزره را یکی بالای دیگر پوشیده بود کلاه آهنی به سر کرده بود، یعقوب علیه السلام با وجود اینکه عقیده به تقدیر داشت بر فرزندان خود هنگامیکه پشت غله به کشور مصر موجود می خواستند بروند، فرمان داد که از دروازه های متعدد داخل مصر شوند، نه از یک دروازه بلکه الله جل جلاله خود فرمود است که هر گاه شما در حالت خوف نماز میخوانید در نماز مسلح ایستاده شوید کلاه آهنی و زره های خود را باید به تن داشته باشید، والله جل جلاله خود، فرموده است هر گاه شما از ادای نماز فارغ میشوید، شما به روی زمین سفر بکنید تا لقمه نانی بتوانید بدست بیآورید، از محتوای حکم خدا جل جلاله فهمیده می شود که مردم به ویژه مردم افغانستان مکلف هستند تا در رفع فقر جامعه کنونی خویش بکوشند خود و بنی نوع خود را از رنج اقتصادی و فقر نجات بدهند، کاری که رهبر جمعیت فکر باما در آن توافق دارد اگرچه در شیوه رسیدن به آن باهم اختلاف نظر داریم او اینکه از نظر رهبر فکر نو این کار از طریق ظرفیت سازی زنان و شراکت شان در پروسه های اقتصادی با

مردان میتوان بدست آمد. و از نظر علمای دیوبند زن‌ها عورت هستند به آن حدی که انتظار آن می‌رود نمیتوانند بر رفاه و آسایش کشور. کار بکنند بنا این کار از طریق بازوی نیرومند جوانان کشور خوبتر قابل حصول می‌باشد.

من (نویسنده) می‌گویم برادران فکر نو چرا طال مطال می‌کنند زنان بی‌چاره همین اکنون

در داخل چهار دیوای بی‌کار به انتظار روزی نشسته اند که بتوانند با جوانان مدافع حقوق شان اعم از فعالان مدنی و پیروان فکر نو دوشادوش هم کار کنند، الله و بسم الله ایشان بفرمایند که چه وقت و از کجا (از خانه کی) به فعالیت آغاز می‌کنند؟

بخاطر اینکه کسانی که خود را دیوبندی عنوان می‌کنند ایشان از خدا و از رسولش فرمان می‌گیرند، در فرمان خدا و رسول او آمده است که زنهای شان در خانه باشند (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) (سوره احزاب آیه ۳۳) ای زن‌ها شما در خانه‌های خود بمانید، و بر سرکوچه و بازارها ظاهر نشوید مانند زنان جاهلیت؛ البته خودشان (به گفته رهبر فکر نو) چونکه، از خانواده‌های فقیر هستند نسبت نداشتن نان در منازل پدری به مدارس رفته بودند، میخواهند در فراهم آوری آسایش بر خود و برملت خود با سایر فرزندان اصیل کشور شان سهم بگیرند به امامتی، معلمی، و ماموریت بروند، و حتی اگر از طریق اشتراک در کمپاین‌های کاندیدان انتخاباتی هم شود به رنج و فقر خانواده‌های خود نقطه پایان بگذارند و ایشان نمی‌خواهند چون متصوفه کودن، به بهانه اتکاء به تقدیر بار دوش دیگران قرار بگیرند،

آیا تقدیر ازلی قابل دفع می‌باشد؟

باید دانست که نه تنها نظر رهبر فکر نوبلکه نظر بسیاری ها بدین است که تقدیر قابل دفع نیست ولی آن طور نیست که ایشان فکر میکنند، بلکه در موضوع تفصیل است، او اینکه حوادث و احوال دو اعتبار دارند، اعتبار ماضی و اعتبار استقبال، حوادث به اعتبار زمان گذشته، همه شان محول می‌شوند به تقدیر، در مثال باید بگویم از امروز تا ابتدای آغاز ناپسمانی ها در کشور مان، هر آنچه بر بالای مان آمد و گذشت، آواره شدیم، کشته و مجروح شدیم، زیر بنای معارف و اقتصاد مان از بین رفت، غریب، فقیر و مفلس گردیدیم، راجع به حوادث متذکره وجبیه مومن است که او را محول تقدیر نموده بگوید هر آنچه بر بالای مان گذشت به تقدیر الله جل مجده بوده است، مومن در برابر همچو حوادث جز تسلیم شدن به قضای الهی چاره دیگری بلکه گزینه دیگری در شریعت اسلامی ندارد و همین موضوع است که رهبر فکر نو را در مغالطه انداخته است و فکر کرده است که از نظر علمای مان تقدیر لا علاج می‌باشد ولی اینکه بحکم شریعت اسلامی همچو محول به تقدیر می‌گردد حکمت در آن چیست؟ شیخ السلام ابن قیم رح می‌گوید بخاطر اینکه اگر بنده به فکر تلاش راه نجات از حوادث گذشته می‌براید و با خود فکر می‌کند اگر من چنین و چنان تدابیر را روی دست میداشتم و از فلان تکنیک استفاده می‌نمودم با همچو حادثه مواجه نمی‌شدم به این ترتیب به غم‌های طویل و خسته کن مصروف می‌ماند و هیچ نوع نفعی را هم نمی‌تواند بدست بیاورد، کاری که با همت و ایمان مومن سازگاری ندارد، زیرا بر مومن مناسب نیست که او مسئولیت خویش را صرف یک حادثه نماید و آنهم حادثه ایکه تدارک آن ممکن پذیر نباشد.

روی همین نکته حدیث صحیح آمد است، شما راجع به حوادث کلمه لو (اگر) را استفاده نکنید بخاطر اینکه او دروازه را بر وسوسه شیطان میگشاید (اگر در جنگ شرکت نمی کرد کشته نمی شد) (اگر تداوی میگرد هلاک نمی شد) و غیره.

بدر الدین عینی رح در شرح بخاری می نویسد استفاده کلمه (لو) به عقیده رفع تقدیر شرعاً ممنوع است نه بطور اطلاق و عموم بخاطر اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم راجع به سلیمان علیه السلام گفت اگر سلیمان در این سخن خود که (امشب به نزدیک همه زنان می روم تا پسران مجاهد به دنیا بیاورند) ان شاء الله تعالی می گفت حتماً آنها پسران به دنیا می آوردند که سوار با تیر و نیزه در راه الله جهاد می گردند.

قسم دوم تقدیر به اعتبار آینده است مومنان عقیده دارند که حوادث که در آینده به وقوع می پیوندند، آنها نیز مطابق به تقدیر از لی باری تعالی به وقوع می پیوندند، یعنی چه قسمیکه الله جل جلاله در ازل از آن خبر دارد و چه قسمیکه وقوع آنها اراده کرده است و او را نوشته نموده است به عین همان سیستم بدون کمی، کاستی بدون اینکه در زمان آن کدام نوع تغییر رونما گردد، به صحنه وجود می آید، منطقی ها میگویند مثال او به این می ماند که مهندس ساختمان را ابتدا درزهن خود و ثانیاً به روی ورق دیزاین و طرح ریزی میکند به اصطلاح نقشه کشی میکند و ثالثاً او را بر روی زمین مطابق به همان نقشه خود که قبلاً به روی کاغذ او را رسم نموده است زیر مراقبت دقیق احداث و اعمار مینماید.

سخن کوتاه اینکه کارهای روز مره بنده گان و هم چنین حوادث تکوینی و به اصطلاح طبعی حسب تقدیر پیش می رود که در ازل بر او سر و سامان داده شده است ولی در هر خورد بنده با این نوع تقدیر حکم شرعی از تقدیر نوع اول، فرق میکند بخاطر اینکه در مورد حوادث ایکه واقع میگردند

وزمان بر سر شان می گذرد حکم شرعی این بود که بنده او را محول تقدیر بکند و بلا قید و شرط تسلیم او گردد ولی راجع به تقدیر به اعتبار آینده حکم شرعی آنطور نیست بلکه حکم شرعی راجع به او اینست که بنده به دفع و مقابله او به پا بخیزد و با او به مقابله پردازد و روی همین نکته است که شیخ عبدالقادر جیلانی رح در کتاب فتح الربانی میگوید، دیگران بدون قید و شرط تسلیم قضا می شوند ولی من با قضا منازعه میکنم و به مقابله او به میدان مبارزه می روم و تلاش میکنم تا تقدیر را با تقدیر دفع میکنم.

توضیح موضوع فوق از این قرار است:

الله جل جلاله اگر به تقدیر ازلی خود چنین فیصله نموده است که زمستان سال مهلک و سرد باشد ولی بر بنده گان از طریق رسولان خود فرمان داده است که بر حفاظت از جان های خویش به پا بخیزند به تدارک چوب و سائر وسائل گرم کن جان خود و جان اطفال خویش را از هلاکت نجات بدهند و این فرمان الله جل جلاله نیز از نوع تقدیر است ولی شرعی و شهودی، در اینجا بنده مکلف است که تقدیر تکوینی (و غیبی) باری تعالی را با تقدیر شهودی و شرعی آن دفع کند به تهیه و تدارک وسائل گرم کن با سردی ازلی زمستان به تنازع پردازد اگر با وجود اینکه در زیر بالاتر از بیست پنج درجه حرارت زیست میکند باز هم از اثر سینه و بغل هلاک میگردد این تقدیر ازلی خدا جل جلاله بود که ما او را قهر قضا مینامیم، او چاره پذیر نیست زیرا اگر او چاره می داشت باز بنده در واقع بنده نمی بود بلکه خارج از دایره قهر و تصرف خدا جل جلاله می بود سخنی که نظام خدائی خدا جل جلاله را زیر سوال می برد. هم چنین اگر الله جل جلاله فقر و تنگ دستی مردم افغانستان را اراده کرده باشد او به این معنی نیست که مردم کشور دست به ذقن بدون قید و شرط تسلیم او گردند، از سعی و تلاش در راه های که ایشانرا به رفاه و فلاح وصل می نماید به بهانه اینکه

تقدیر خدا جل جلاله چنین بوده است دست بکشند بلکه به حکم شرعیت رسول (الکاسب حبیب الله) (الجالب مرزوق و المحتکر محروم) و مطابق به همت بلند شیخ عبدالقادر جیلانی به جدیت به مقابله آن بر آیند و با آن مجادله کنند تا بتوانند تقدیر خدا جل جلاله را به تقدیر آن دفع نمایند و این مربوط به ایمان، شجاعت و بیداری خود مردم کشورمان می شود که در مانده گی خود را مطابق به رهنمائی های باورهای اسلامی خود دفع میکنند یا با آوردن زن های عقیفه و پرده نشین به داخل کارخانه های صابون سازی و پلاستیک.

برادر عزیزم: تحقیق فوق را من از فیضان غیبی و برکت ماه رمضان می بینم منت خاص پروردگاری است که نویسنده را بدان نوازش میدهد وگرنه بسا روشن فکران چون رهبر فکر نو هستند که در اثر حسرت او مرده اند ولی راهی به شناخت او پیدا نکرده اند (اللهم لك الحمد كما هدیتنا والمنة لله ورسوله) البته موضوع را با جوانب او (ماله و ما علیه) ما در کتاب الهام حق یا اسلام شناسی مجلد سوم به فضل خدا جل جلاله تحقیق نموده ایم میتوانی به آن مراجعه نمائی درینجا همین قدر بر تعیین غلطی رهبر فکر نو کفایت میکند که بر علمای کشور دروغ بسته است و گفته است از نظر علماء دینی در مانده گی مردم افغانستان نتیجه تقدیر است علاج ندارد.

نظور رهبر جمعیت فکر راجع به اسماء و صفات خدا جل جلاله

رهبر فکر نو راجع به مرحله ششم ایمان خویش گفت من اکنون دریافتم که (خداوند ذاتی حکیم علیم مدبر است)

رهبر فکر نو از بین هزارها صفت های خدا جل جلاله صرف از سه اسم صفتی (حکیم، علیم، مدبر) او تذکر داد، و از سائر آن خاموش گذشته است بناء مشخص نیست که آیا او صفت های دیگر خدا جل جلاله چون قهار، ذواتقام، فعال لمایرید، مختار، معطی، نافع و ضار، جبار، متکبر و غیره را می پذیرد یا نه؟ و شاید هم که نه پذیرد زیرا او (چنانچه ماقبلاً عبارت های کتاب او را در مورد نقل نمودیم) نمی پسندد که خدا جل جلاله طوری باشد که هر چه که خواست انجام اش بدهد.

۲- رهبر فکر نو نمی پذیرد که خداوند جل جلاله اگر بخواهد می گیرد و اگر بخواهد می دهد، بلکه صفت مذکور را صفت او خدای می داند که علمای کشور او را تبلیغ می کنند و اکثریت مردم مان به آن ایمان دارند نه صفت خدای که شخص او، او را می پرستد.

۳- رهبر فکر نو نمی پذیرد که خداوند جل جلاله مختار است هرکسی را خواست عذاب می دهد و هر کسی را خواست ثواب زیرا اگر چنین باشد در آن صورت از نظر او در کار خدا نظم و سامانی دیده نمیشود.

۴- رهبر فکر نو نمی پذیرد که خداوند قهر می شود و در اثر قهر او کشورها به زمین فرو میروند در اثر آن فشار خون بعضی ها بلند میروند و در گلیه های شان سنگ پیدا میشود.

۵- البته رهبر فکر نو به این تصریح کرد که خدای او خدای حکمای مشائین و خدای متصوفین چون محی الدین صوفی و جلال الدین رومی است (خدائیکه از مخلوق خویش بی خبر و تمامی کارهای دنیا بدون اراده او بلکه مخالف از خواست او پیوسته می روند)، حوادث در عالم بطور

انف و تصادف صورت می‌گیرند و ایجاد اعمال به خواست و اراده خود مجرمین می‌باشد، خداوند در آن دخالت ندارد از این جهت مسؤلیت متوجه شخص مجرم می‌باشد اگر چنین بوده باشد پس رهبر فکر نو همین اکنون به خدای ایمان دارد که او عاجز، ناتوان بی‌خبر از مخلوق و جاهل است و اگر چنین نیست باید براحمد ولی مسعود میگفت من اکنون به خدای ایمان دارم که او قهار رحیم، مختار، جبار متکبر است در تصرفات خود آزاد است هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد خبیر و بصیر و به بنده گان خود از رگ دل و رگ گردنشان (از لحاظ علم) نزدیک تر است او از پنجاه هزار سال پیش از آفرینش دینا می‌دانست که احمد ولی مسعود کیست از کجا است. فرزند کیست چه زمانی چشم به جهان می‌گشاید و چه مدت عمر خویش را در سفارت‌ها و چه مدت آنرا در مبارزه‌های سیاسی سپری میکنند او خدائی است که احمد ولی مسعود بی‌چاره بدون اراده او لقمه نان راهم بدهن خود برده نمی‌تواند ولی رهبر فکر نو در مورد چیزی نگفت بخاطر اینکه یا او باورمند به همچوگپ‌ها نیست شکار قصه خوانی و فلسفه پردازی شده است و یا هم در باورهای اسلامی خود در حالت حیرت قرار دارد و یا هم قلم اوسیال و رسان نیست.

مطلبی را که به دل دارد قلم اش از تحریر درست او عاجز می‌آید، که اصلاً احتمال او در حق شخصیت رهبر فکر نو نمیرود بناء او یا بی‌باور و یا هم در عقیده خویش حیران است بهر صورت رهبر فکر نو خود بی‌راه و ایمان موجود او راجع به اسماء و صفات باری تعالی، گنگ و مبهم هست، واضح نیست فهمیده نمی‌شود که چگونه او احمد ولی مسعود را اغوا کرده است تا هر دو به ایمان سردرگم ایمانی که صفات خدایشان در آن مشخص نیست شادمان زندگی میکنند.

سوال و جواب

اگر گفته شود که شما مبالغه کردید و در اصدار فتوی به گمراهی رهبر فکر نو: از تند روی های ملای و عجله، استفاده نمودید زیرا نقد دین با نفی دین یکی نیست، رهبر فکرنو دکتوران علوم اسلامی دارد و از نویسندگان چیره دست معاصر هست به ده ها مقاله، رساله و کتاب ها نوشته است او دین را نقد کرده است، دین را نفی نه کرده است تفسیق و تضلیل همچو شخصیت ها کار ساده نبوده است و نیست و شاید هم شما به مطالب کتاب او درست نفهمیده باشید؟

ابن سینا می گفت:

کفر چومن گزاف و آسان نبود
محکمتر از ایمان من ایمان نبود
دردهر چومن یکی و آنهم کافر
پس درهمه دهریک مسلمان نبود

(از کتاب جدال ثقافت) ۲۳۲

در پاسخ باید گفت موضوع شخصیت جدا است موضوع خطا و غلطی جدا به خصوص که تخطی مربوط به حریم باورهای دینی و اسلامی باشد تبصره و تعقیب تخطی های دانشمندان به معنی جرح در شخصیت های علمی شان نیست بلکه علم عزیز است به نزد هر کس که یافته شود اگرچه لایک باشد باز هم او عزیز است در مثال باید گفت همین ابن سینا به نظر اجماعی علمای مسلمین مجروح و از مرز های اسلامی خارج می باشد ولی شخصیت علمی او به حال خود باقی است، مسلمانان از افکار طبی و فلسفی او نفع می برند ولی این را نباید فراموش نمود که دین الله جل جلاله قاهر و حاکم است زیرا مأخذ او قرآن کریم است، و از هفتاد و هفت نام قرآن کریم یک نام او (مُهیمن) به معنی حاکم و دیگران عزیز به معنای

غالب است به این معنی که در جهان امروز سخن اول و آخر سخن قرآن است کتابی از کتاب‌های آسمانی و یا هم شخصیتی از شخصیت‌ها نمی‌تواند به سوی او سر معارضه بلند کند بناء ما در برابر قرآن گاهی هم بنام شخصیت کسی را نمی‌توانیم بشانسیم شناخته نمیشود بلکه هر کسیکه در مقابل قرآن قرار بگیرد یا بخواهد خود را در برابر او قرار بدهد؛ شعاع قرآن طوری او را سر فرو به زمین خواهد زد که گردن او شکسته و خود او از کمر دو نیم شد، نام‌اش چون معری و ابن‌راوندی از صفحه‌های اوراق حذف و روحش راهی جهنم گردید این سنت الهی است به هیچ وجه تغیر را نمی‌پذیرد، اگر کسی باور ندارد می‌تواند تجربه کند.

ما می‌پذیریم که رهبر فکر نو در مضمون نگاری، بزن بگریز، در داستان نویسی، بر سر قدرت آمدن طالبان، عقب نشینی مجاهدین، به روی صحنه آمدن حکومت تحت حمایت غربی‌ها در انتقاد‌های مقطعی بر بالای دست نشانده امریکاء چون کرزی، و سائر داستان‌سرای‌ها قلم‌رسانا وسیال دارد، با الفاظ با هم متفاوت همین مضامین افسانه‌ای را در نوشته‌های خود تکرار میکند، ولی هر گاه او از دایره افسانه پردازی می‌خواهد بیرون بیاید گویا که پای خود را از گلیم خود فرانهاده بدون درنگ در تخطی‌های علمی و حتی عقیده‌تی سقوط میکند، مثلیکه به تفصیل ما او را به تمثیل گرفتیم و بخاطر روشن شدن موضوع اینکه (رهبر فکر نو در عقائد خود غلط شده است و یا هم انتقاد ما بیجا است) در فضای برادری از وی می‌خواهیم که پاسخ‌نقدمان و یا هم توجیه سخنان خود را اگرچه پس از گذشت یکسال باشد بر خواننده‌گان ارائه نماید (ما شاکر او خواهیم بود).

هدف ما اینکه او از کاروان ماهرین کدام فن مشخص از فننون معاصر اسلامی نیست و ماما اکنون هم نمی‌دانیم که رشته‌ی که وی در آن تخصص دارد کدام است؟ اسلام‌شناسان قدیم چون غزالی، ابن تیمیّه و محدثین

دیوبند چون انور شاه کشمیری، ابن سینا فیلسوف مشهور راهرگاه در برابر قرآن و مفاهیم قطعی اسلام قرار گرفت تکفیر نموده اند، من و رهبر فکر نو که باشیم، ابن سینا عالم را قدیم گفت و از علم باری تعالی به جزئیات انکار کرد، آنجا بود که محدثین و فقها او را کافر خواندند و او کافر هم بوده است خانواده او از گروه اسماعیله و خود او ستاره‌ها را پرستش میکرد اگر این عقیده و عمل کفر نبوده باشد در فکرم شاید هم در عالم چیز دیگری به نام کفر وجود نخواهد داشت. باقی ماند جواب بیت او، که آتش قلمان فکر نو به هدف اینکه

(کفر رهبر جمعیت فکر نو آسان نبود) او را سرودند و نوشتند، خیال است، بلکه قیاس شغبی است بر زیر تاثیر نگهداشتن مخالف عقل گرایان نواخته شده است او از دلائل شرعی بشمار نمی رود زیرا او واقعیت ندارند بلکه امر خیالی است البته تاثیر قطعی بالای شنونده دارد، به خصوص که باصوت زیبا و یا هم با غجک و طنبور و سائر آلات موسیقی مدرن خوانده شود بناء به سرودن بیت بو علی ابن سینا و آن هم بدون طنبور نوازی مدافع حقوق زنان، بدون طبله و رباب: منکرین حدیث، بدون رقص و قوالی دکتوران دین ستیز، منکر تقدیر، منکر از جبروت و قهاریت خدا "ج" و بدون توله زدن آنکه خدای مخلوطی را عبادت میکند والله جل جلاله را دیکتاتور بی رحم و بی حساب بی کتاب میگوید. و از اراده خدا جل جلاله انکار می ورزد، نه ابن سینا می تواند از شکنجه فتوی های شرعی نجات پیدا کند و نه هم آن زندیق بچه های فکر نو که اشک علمای دین را که از ترس خدا ج می ریزد، اشک تمساح، وعظ شان را در بالای منابر انگ و خودشان رازنگیان مست می خوانند؛

سوال: داکتر فکر نو در کتاب (جدال شقاقت) می پرسد چرا ملا صاحبان به تکفیر فرزندان اسلام بازوی خود را قطع می کنند؟ در پاسخ

باید گفت بخاطریکه بازوی شان سرطانی شده است جز قطع کردن او چاره دیگری وجود ندارد؛

سوال و جواب

اگر پرسیده شود که خدای مخلوط از خدای مشائین و عرفا یا خدائی مخلوطی از خدائی مشائین و معتزلیان چه طوری خداست که رهبر فکرنو او را و صورت داده است و باز او را می پرستند و به او نیایش میکنند؟ در پاسخ باید گفت ما خدای ترکیبی را نمی شناسیم که به گفته ایرانی ها آنچه طوری خدا است باید که این سوال از شخص رهبر فکر نو شود که این خدای مخلوطی تو چه طوری خداست؟ از نظر علمای دینی خدای مخلوطی. خدای ترکیبی، خدای تراشیده گی؛ خدای ساخته گی، خدای صورت داده گی، جملا تهستند که استفاده آن در حق باری تعالی دین، مذهب، ایمان بلکه شخص و خانمان استفاده کننده را طعمه آتش جهنم می سازد پرستش چنین خدای را به جای خودش بمان، زیرا او بدون قیل و قال و بدون اضاعت وقت به جواب و سوال کفر آور است؛ بناء ما با استفاده همچو الفاظ در حق خدا جل جلاله جدا مخالف می باشیم و از آن نفرت داریم،

یکتن از هوا داران رهبر فکر نو در کتاب جدال ثقافت به دفاع از رهبر فکرنو مقاله نوشته است و در لابلائی لفاظی اش گفته است منصور را در گذشته ها نیز تکفیر کردند مدافع موصوف در تعقیب همراه با منصور (حسین ابن) را افزود نموده است تو باید بدانی که شخصیکه مورد تکفیر علماء وقت خود قرار گرفته است او حسین پسر منصور حلاج است نه پدرش منصور ولی برادر مدافع، خواسته است تحریر خود را به یکنوع تجانس لفظی زینت ببخشد، این برادر صیقل تخلص میکند شخص قلم

بدست است و از مدارس سنتی و دیوبندی آموخته های اسلامی دارد موصوف اگرچه صورت و قیافه سنتی را تا هنوز توانسته است حفظ کند، ولی با سیرت سنتی وداع نموده است به سنت رسول، خویش را مرهون و مقید نمی داند اگر (والله اعلم) خود را به آن مقید هم بداند ولی او آماده به عمل آن نیست، این کاستی برادر سبب شده است که از آموخته های مدارس دیوبندی نفع نبرد و به دفاع از حسین بن منصور حلاج و رهبر فکرنو به پا خیزد رهبر فکر نو خو همان شخصی است که راجع به خدا جل جلاله راجع به عموم رسالت رسول خدا جل جلاله افکار انحرافی دارد همین اکنون او از تقدیر انکار، و خواهان بازنگری در قرآن، در حدیث و به زعم خودش در گفتمان ترور شده است و در رابطه به حسین بن منصور من کتاب نوشته کرده ام به نام (وحدت الوجود و عقیده اهل العلم و الایمان) در کتاب موصوف اقوال ثقات مؤرخین را من نقل نموده ام که حسین حلاج زندیق بود و به فتوای اتفاقی مفتیان و قضات حنفیه مالکیه شافعه و حنابله به جرم زندیقیت گردن زد شد سر او از بدنش قطع گردید و جسدش ابتدا بر عبرت دیگران به دار آویخته شد و سپس بعد از اینکه پائین گردید آتش زده شد و خاکستر او به دریای دجله انداخته شد^۱ و من نمی دانم که صیقل صاحب بناء به کدام ملحوظه بر، برائت او در نوشته دفاعی، خویش اشاره نمود است؟

رهبر فکر نو به محی الدین بن عربی صوفی صاحب کتاب فصوص الحکم اشاره داشته است زیرا او ابتدا در کتاب استعفای عقل از وی نام می

^۱.. حامد وزیر اگر چه مانند سایر وزیران دولت ها غرق جرایم شخصی خود بود ولی او در ماجرای مجازات حلاج نقش اساسی را ایفاء کرد روی همین ملحوظ امام ذهبی رح در کتاب (سیر اعلام النبلاء) از وی تقدیر به عمل آورده است و قتل حلاج را توسط وی، از کار نامه های ستودنی و جاویدانه او شمرده است، مؤلف،

برد و سپس به عنوان عارف از او یاد میکنند و می‌گویند خدائی مخلوطی از خدائی عرفا و مشائین بر خود صورت دادم و اکنون به ایمان خود به آن شادمان زندگی میکنم هدف او از عرفا همین ابن عربی صوفی و پیروان مکتب او میباشد. بخاطر اینکه خود به نام او در صفحه (۴۶) دیوهفت سر، تصریح کرده است،

رهبر فکر نو یا به عنوان یک فکر فلسفی، صرف نظر از اینکه او با شریعت تطابق دارد یا نه، فکر ابن عربی را انتخاب نموده است و یا هم او با مخالف بودن فکر ابن عربی، از مآخذهای شریعت کاری ندارد بخاطر اینکه مآخذهای شریعت به نزد او تقدس و ارزش ندارند و حجت نیستند نمی‌شود در هر موضوع به آن‌ها استناد نمود و به خاطر رعایت آن‌ها افکار چون ابن عربی عارف را از نظر انداخت اگرچنین نمی‌بود رهبر فکر نو خدای ابن عربی را بر خود صورت نمی‌داد بخاطر اینکه او از جمله زندیق‌های متصوفه است به قدم عالم مانند ابن سینا عقیده دارد در عالم موجود هیچ فرجی را حرام نمی‌داند به همین اساس هرگاه از عذابن عبدالسلام عالم مشهور شافعی راجع به وی سوال شد او گفت او شخص نهایت دروغ گو است هیچ زنی را حرام نمی‌داند و عقیده به قدم عالم دارد. علاوه از آن او عقیده‌های کفری دیگر نیز دارد از جمله اینکه خدا به نزد او مربوط به فکر و اندیشه خود شخص می‌گردد هر آنچیزی را که خود شخص خدا بسازد او خداست، روی همین قانون رهبر فکرنوگفت من اکنون خدای مخلوطی از خدای عرفا و مشائین بر خود صورت داده‌ام و به آن شادمان زنده‌گی میکنم علی‌قاری رح که به سلطان العلماء شهرت دارد طی رساله خاص به نام (رد و حدت الوجود) بناء به همین عقیده وی او را تکفیر نموده است و بالاتر از پانزده عقیده دیگر او را به دلیل آورده است که

هر کدام در تناقض صریح با نصوص قطعی الثبوت و قطعی الدلالت شریعت اسلامی قرار دارند.

وناگفته نباید ماند که علی قاری رح خود صوفی است، رساله موصوف قبلاً در کشور کویت طبع گردیده بود و در کشورهای آسیای کم یافت بود ولی اکنون او در پاکستان در جمع رساله های دیگر او به نام مجموعه الرسائل از علی قاری در (۳) جز طبع و به دسترس علاقمندان قرار دارد، فله الحمد و علی رسوله السلام،

من به خاطر این به زکر وجوه تکفیر حسین بن منصور حلاج و محی الدین بن عربی صوفی پرداختم تا پیروان فکر نو و رهبر شان این فکر را نکنند که علماء به اصطلاح ملاحی موجب روشن فکران را هدف تکفیر و تضلیل قرار می دهند.

و باید بدانند که علمای ربانی بدون موجب و یا هم به عجله اصلاً علاقه به تکفیر و تفسیق کسی و به خصوص به تکفیر روشن فکران معاصر، ندارند و نه هم علاقه می گیرند بخاطر اینکه علاوه به اینکه این عمل بر شان نفع ندارد زیان آور هم است حدیث مقدمه صحیح مسلم شریف است هرگاه یک شخص مورد تکفیر قرار میگیرد در صورتیکه او مستحق کفر نباشد کفر به شخص تکفیری باز می گردد و او را کافر میسازد ولی هرگاه طغیان روشن فکر مراحل نهائی خود را می پیماید تا اینکه راهی هم به تاویل و توجیه سخنان او سراغ نمی شود در آن صورت این وظیفه دینی و مسولیت شرعی علماء دین شناس هست تا به خاطر بیداری جوانان و به خاطر در حذر داشتن شان از افکار ضد دینی و ضد اسلامی تخطی های کفری روشن فکر موصوف را از طریق تحریر و بیان به گوش افراد جامعه کشور های اسلامی تبلیغ نمایند

نظر جمعیت فکر راجع به قرآن‌گریم

- (۱) رهبر فکر نو در کتاب (استعفای عقل) صفحه ۴۹ می‌گوید به نزد معتزلیان همه چیز در قرآن نیست.
- (۲) رهبر فکر نو در کتاب (دیو هفت سر) نگرشی بر موانع توسعه سیاسی در افغانستان در صفحه ۴۹ نوشته است سروش قرآن را کتابی در مرتبه‌ی بالاتر از جنس شعر خواند که محمد ص در تولید آن نقش داشت
- (۳) رهبر فکر نو راجع به تائروی از نوشته‌های عبدالکریم سروش در صفحه ۴۶ کتاب استعفای عقل می‌نویسد (صراط مستقیم) اثر عبدالکریم سروش بدستم افتاد نویسنده در این اثر دیدگاه عرفانی همچون محی‌الدین ابن عربی و جلال‌الدین محمد بلخی را با روش جدید در باب کثرت ادیان بیان داشته است عبدالکریم سروش متاثر از آرای (جان هیک) از کثرت روش‌ها به کثرت حقایق رفته بشود این کتاب سخنان عارفان مسلمان را در ذهن من تنظیم کرد بدین شرح که از شدت خصومت من با پیروان سایر ادیان کاست و مدارا را جایگزین کین و عناد گردانید.
- (۴) رهبر فکر نو گفت ثقافت اسلامی بازنگری گردد و این جمله را در داخل صالون پارلمان و در رساله کاپی زیر نام (نقد گفتمان) و هم چنان در کتاب جدال ثقافت بار بار بیان داشته است لذا نسبت پیشنهاد و بازنگری ثقافت اسلامی به سوی وی درست است، و از این بیشتر (در نظر من) نیاز به ثقه‌سازی نخواهد داشت. و ناگفته نباید ماند که یکتا از گله بچه دو آتشه جمعیت فکر نو در کتاب (جدال ثقافت) ۶۷ می‌نویسد: به جز از نکاح با محارم و توحید باری تعالی متباقی همه احکام دین به بازنگری نیاز دارد، من (نویسنده) می‌گویم دیوانه پس شو که مست آمد،

در نقد سخن اول رهبر فکر نو باید گفت

اینکه در قرآن همه چیز نیست یک جمله مبهم است مشخص نیست که هدف قائل از اینکه بسیار چیزها در قرآن نیست کدام نوع چیزها میباشد هدف او مسائل عقیدتی است؟ مسائل احکام و فروعیات است؟ مسائل اقتصادی و حکومت داری است؟ و امثال آن اگر هدف او مسائل عقیدتی باشد رهبر فکرنو غلط کرده است بخاطر اینکه الله جل جلاله قرآن را بیان گهرمه چیز گفته است و مراد از همه چیز جز مسائل عقیده تی چیزی دیگری شده نمی تواند بناء مسائل توحید و ایمان به آخرت و پیغامبران و ملائک و کتاب ها، همه درج نصوص قرآن کریم می باشند و اگر هدف وی احکام و غیره باشد سخن او درست است بخاطر اینکه در حدیث معاذ رضی الله عنه که ابن ماجه به سند بی باک او را روایت نموده است، و ابن کثیر در تفسیر سند او را جیدّ گفت است، آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم خود بر معاذ گفت تو که به صفت قاضی به یمن می روی به اساس چه فیصله میکنی؟ معاذ رضی الله عنه گفت به اساس کتاب الله جل جلاله. رسول الله صلی الله علیه و سلم بر او، گفت اگر تو موضوع را در کتاب خدا نیافتی؟ باز چی میکنی. معاذ گفت انگاه به اساس سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم فیصله میکنم و اگر در سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم هم او را نیافتم در آن وقت عقل خود را در کار می اندازم و رسول الله صلی الله علیه و سلم هم جواب او را تصویب نموده؛ گفت (الحمد لله الذی وفق رسول رسوله لما یحب ویرضی) او کما قال

ولی سوال اینجاست که پیروان فکر نو از اینکه حدیث حجت باشد به زیر لب منکر هستند، بناءً یکی از ایشان از اینکه دجال باشد و اوظهور کند منکر است و در استدلال بر انکار از وجود دجال گفته است اگر دجال وجود

میداشت و در آینده ظهور میکرد حتماً در قرآن از او ذکر می‌آمد بخاطر اینکه همه چیز در قرآن است (کتاب آخوند درویزه) برادران که مصروف مطالعه کتاب جمعیت فکر نو زیر سنگ‌های آسمانی هستید شما خود در گفتمان رهبر فکرنو همه چیز در قرآن نیست و در گفتمان عضو ارشد فکر نو همه چیز در قرآن است قضاوت کنید و از مشاهده گلستان فوق به قیاس بهار او بروید؛

نقد سخن دومی رهبر فکرنو در رابطه به قرآن:

رهبر فکرنو عقیده دارد که قرآن بالاتر از شعر (بالاتراز خیال) کتابی است که محمد در تولید او نقش دارد من (نویسنده) شعر را به خیال تفسیر نمودم بخاطر اینکه شعر زاده خیال است به هدف رفع افسرده گی و یا هم کسب نشاط خیال شعر می‌سازد هدف ام اینکه مضمون شعر به نزد عقل واقعیت ندارد.

(۱) و من گفتم که رهبر فکرنو عقیده به این دارد که قرآن ساخته محمد است بخاطر اینکه رهبر فکر نو این قول عبدالکریم سروش ملحد و کافر را راجع به قرآن کریم نقل کرده است ولی اصلاً تذکر نداده است که عبدالکریم سروش چه قسم انسانی است، جوان بی تجربه و کسانیکه از سطح پائین دانش برخوردار هستند ایشان چه می‌فهمند که عبدالکریم سروش یک نفر ملحد و کافر است که قرآن را زاده فکر محمد می‌داند، بلکه ایشان فکر میکنند که او کدام عالم چیره دست دیوبندی یا امامی از امامان دین، و یا هم چون رهبر فکرنو شخصیتی از مسلمان‌های روشن فکرو آزادی خواه است.

۲- رهبر فکرنو عقیده عبدالکریم سروش در رابطه به قرآن را رد نکرده است بلکه حتی اشاره هم به بطلان او نداشته است بلکه او به مدح کتاب

اوبنام (صراط مستقیم) هم پرداخته است و گفته است این کتاب از شدت خصومت من را جمع به پیروان سائر ادیان کاست روی دلانل فوق من (نویسنده) حکم بدان نمودم که در عقیده رهبر فکرنو قران زاده خیالات محمد مییاشد.

نقد سخن سومی رهبر فکر نو، و به عباره دیگر

ناثر رهبر فکرنو از نظریات سروش و عرفان ابن عربی:

ما قبلاً هم گفتیم در خانه ایکه سکنه نباشد اهل محله و مسافرین به قضای حاجت بدانجا می روند کسی در آن بول میکند و آب می ریزد و کسی هم غانط. هم چنین دل ایکه از روشنی قول خدا جل جلاله و روشنی قول محمد صلی الله علیه و سلم خالی بگردد یا در آن نظریات عبدالکریم سروش و (جان هیگ) که هر دو کافر می باشند جا می گیرد و یا هم عرفان محی الدین ابن عربی که به نزد محدثین و فقهاء اوزندیق است. من دوازده سال پیش کتاب خود را به نام (وحدت الوجود) نوشته ام و در آنوقت که هیچ مرجعی و یا هم نهایت اندکی بدسترس داشتم از اجتهاد خود، گفتم که وحدت الوجود که موسس آن محی الدین ابن عربی می باشد دسیسه مخالفین مسلمان ها است به هدف کاستن خصومت جوانان مسلمان در برابر پیروان سائر ادیان طرح ریزی شده است ولی چون او فکر یکی از دکاتره جمعیت فکرنو بود بلکه فکر غریب زاده به گفته رهبر فکرنو فکر فرزند خانواده فقیر و به اصطلاح پنجشیریان فکر یک نفر عنابی بود، کسی به او گوش نداد سالی چند نگذشته بود که خانم خلیل زاد سفیر اسبق امریکا در کابل بر حکومت امریکا مشوره داد تا بخاطر جلوگیری از افکار افراطی تصوف و عرفان (به اصطلاح ابن عربی) را در افغانستان تقویت بخشد.

ودیری نگذشته بود که پوتین شاه روسیه در روسیه تصوف و عرفان را به حیث مذهب رسمی پذیرفت و خواندن قران را ممنوع قرارداد و گفت: قران انسان‌ها را در برابر یکدیگر تحریک میکند و به جنگ میاندازد و اینست رهبر فکر نو، خود و به قلم خود اعلان میکند که از عرفان محی الدین ابن عربی که عبدالکریم سروش او را تدوین نموده بود متأثر گردیدم طوریکه از شدت خصومت من در برابر پیروان سائر ادیان (یهودی‌ها، نصرانی‌ها، بت پرست‌ها، گوساله پرست‌ها) کاست و جای کین و عداوت با ایشان را مدارا پرکرد هدف اش اینکه او اکنون باهیچ کافری کین ندارد بلکه اهالی رُخه و شیعه‌های زیباک، مسلمان‌های پنجشیر بت پرستان جاپان، هواداران رهبر جمعیت فکر و هم جنس بازان امریکائی، همگی به نزد او یکسان هستند، همه شان را به یک چشم می بیند و باکل شان مدارا می کند ولی ما مسلمان‌ها در نماز و تر خود دعا میخوانیم (و نَخْلَعُ وَ نَتْرُكُ مَنْ يَفْجُرُكُ) کافران را از سگ بدتر می بینیم و از ایشان نفرت داریم زیرا الله جل جلاله ایشان را بدترین زنده جان‌ها گفته است، (فَاللّٰهُمَّ نَحْبُ بِحُبِّكَ مَنْ أَحْبَبَكَ وَ نُعَادِيْ بَعْدَ اَوْ تِكَ مَنْ خَالَفَكَ مِنْ خَلْقِكَ)

و باید باز هم دقیق شد و از دقت کارگرفت بخاطر اینکه فهمیده نمی شود آیا این سخنان را رهبر فکرنو از ته دل و واقعیت میگوید تا اسلام گرایان در مورد وی تصمیم مدنی اتخاذ نمایند، و یا هم میخواهد به این سخنان خود بر تکنوکرات‌های غربی که به جدیت او را تحت مراقبت دارند طوری وانمود کند که او اسلام گرانی، بنیادگرانی و به اصطلاح تند روی را که در سابق داشت پشت سر انداخته است اکنون مطابق با اندیشه فتح الله گولن تُرکی می خواهد زندگی بکند.

بخاطر اینکه رهبر فکر نو، در سابق بالا پروازی‌های جسورانه‌ی در مطبوعات داشت از حرمت آواز خوانی زنان در پرده تلویزون سخن می

گفت خود را بنیاد گر و طرفدار تنفیذ قوانین سخت گیرانه اسلامی عنوان می نمود و اکنون پس از اینکه فرصت را از دست داد سر حال آمده است ادعا دارد که خصومت من در برابر یهودیت، نصرانیت و ماده گرایان امریکا، انگلیس و جرمنی کاهش پیدا کرده است بر آوردن حقوق زنان کار میکند تا با موسیقی مدرن در رادیو تلویزیون و تالارهای عروسی آواز بخوانند. از زن ستیزی توبه کرده است اکنون میخواهد من حیث مدافع حقوق بشر چون سیما و ثمر وارد صحنه سیاست شود و با رهبر جهادی استاد سیاف درگیری های بر سر خلافت و ثقافت داشته باشد، ولی از فکر من، روبای را که رهبر فکر نو میخواهد شکار بکند امریکایی ها به ده ها سال پیش او را پوست کرده اند فریب این نوع ادعا ها را نخواهند خورد.

راجع به عبدالکریم سروش باید گفت اگرچه آثار این ملحد را تا هنوز به جزاز چند رساله خورد و کوچک مطالعه نکرده ام بخاطر اینکه به احسان الله جل جلاله نیاز به آن ندارم، فلسفه که تعلیم و تعلم آن بخش جوانی و کهولت عمرم را همراهی میکرده است به مراتب بالاتر و قوی تر از فلسفه لفظی عبدالکریم سروش می باشد بلکه عبدالکریم سروش رابه جای خودش بمان. فرفریوس حکیم و محقق طوسی در برابر بخش الهیات او زانو میزنند وزانو هم زده اند، کسانی که حیثیت باداران سروش را دارند، و دیگر اینکه روشن فکران لائیک بطور دوامدار اسلام عزیز رابه استناد ذهن و برداشت های غلط شان هدف انتقاد قرار داده اند و می دهند اگر ما به تعقیب انتقاد آنها برویم از مقصد خود بی مقصد میگردیم و به افسانه پردازی و خیال بافی وقت خود را ضایع میکنیم و خطر این هم وجود دارد که خدای ناخواسته مانند رهبر فکر نو از نظریات ملوث ایشان متاثر شویم (نعوذ بالله من ذالک)

ولی از سخنان که جوانان ما از او حکایت میکنند و روشن فکران چون رهبر فکر نو از آن نقل کرده اند به خوبی فهمیده میشود که او چون ولید بن مغیره کافر قریش، قرآن کریم را سخن بشر یعنی محمد صلی الله علیه و سلم میخواند نه کلام خدا جل جلاله بنام او ملحد و کافر می باشد. جوانان فکر باید بدانند که او کافر هست و نباید زیر تاثیر نظریات او قرار بگیرند.

و راجع به ابن عربی و عرفان او باید گفت که ابن عربی مسلمان نیست رهبر فکر نو نا حق از او به عنوان عارف مسلمان یاد کرده است و خطا کرده است که گرویده عرفان او شده است.

ابن عربی (زندیق) است: بخاطر اینکه او

۱. ذات خدا و ذات چهار پایان چون سگ و خنزیر را با هم واحد میدانند.

۲. ابن عربی عالم را قدیم فکر میکند یعنی از نظر او عالم نه ابتدا دات است و نه هم انتها دارد بلکه بوده است و خواهد بود نه قیامت قائم میگردد و نه هم حساب و کتابی پیش رو داریم.

۳. ابن عربی میگوید در دوزخ عذاب نیست لذت است دوزخی ها از دوزخ لذت می برند.

۴. ابن عربی میگوید فرعون مسلمان بود.

۵. از نظر ابن عربی ایمان فرعون قویتر از ایمان موسی بود.

۶. از نظر ابن عربی فرعون غرق نشده است.

۷. ابن عربی میگوید که او خاتم الاولیاء است و خاتم الاولیاء بر بالای خاتم الانبیاء برتری دارد.

۸. ابن عربی میگوید که او نیاز به محمد صلی الله علیه و سلم ندارد.

۹. ابن عربی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم لقب ابن ابی کبشه را داده است.

۱۰. ابن عربی هیچ زنی را بر شخص به شمول مادر و خواهر حرام نمی داند.

و ده ها اباطیل و کفریات دیگر او دارد که ما به نقل از کتاب او فُصوص الحِکم در جای دیگری او را توضیح داده ایم و عرفان او عرفان الحادی، کفری و زندیقی است اگر چه تعدادی از دیوبندی های گلابی هم از او به لقب خیرچون (شیخ اکبر) یاد میکنند.

امام ذهبی رح در میزان الاعتدال در شرح حال او (۱۸۵ جلد ۵) می نویسد من میگویم اینکه انسان تمامی عمر دم گاو را بگیرد به جز از چند سوره از قرآن‌گرم که بدان نماز می خواند چیزی دیگری را نفهمد این بهتر است از اینکه عرفان ابن عربی را بیاموزد ذهبی میگوید عرفان نیست به جز از عرفان کتاب و سنت. من (نویسنده) می گویم ای کاش رهبر فکر نو که پشت دم گاو نرفته بود پشت عرفان ابن عربی هم نمی رفت برای او این کفایت میکرد که نماز های پنجگانه خود را در مسجد و به جماعت میخواند زیبایی و شهرت نیک را که از اسلام گرانی، زن ستیزی، طرفداری از مجاهدین و قوانین سخت گیرانه دوره جهاد در هفته نامه مجاهد کسب کرده بود حفظ میکرد که متأسفانه نکرد بلکه محبت جاه و جلال دنیا بر بالای او غلبه کرد تا اینکه در شبکه سروش افتاد و به عرفان الحادی ابن عربی گرو گرفتار شد. فَأَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ.

نقد سخن چهارمی رهبر فکرنو

رهبر فکر نو گفت من از سالهای متمادی به این سو میگویم در پهلوی مبارزه با تروریزم با گفتمان ترور مبارزه کنیم و او اینکه مدارس و دانشگاه‌ها تروریزم تربیه می‌کنند باید در مدارس و دانشگاه‌ها اصلاحات به میان بیاید و در ثقافت اسلامی که در مدارس و دانشگاه‌ها تدریس می‌گردد بازنگری صورت بگیرد و این کار از دو طریق ممکن است اول اینکه نصاب تعلیمی دانشگاه‌ها و مدارس را عصری بسازیم زیرا بحث از مسایل متروکه چون (۱) جزیه، غلام داری و کنیز گیری که ثقافت مابیه آن مشتمل است دیگر معنی ندارد

۲. ثقافت موجود ماری دهی و رای گیری را مجاز نمی‌داند.

۳. ثقافت موجود ریاست جمهوری زن را غیر اسلامی می‌خواند.

۴. از نظر ثقافت اسلامی موجود زن قاضی شده نمی‌تواند.

۵. در ثقافت اسلامی موجود مان دیموکراسی جاهلیت خوانده شده است.

۶. در ثقافت اسلامی مان زعیم مسلمانان خلیفه و امیر خوانده شده است نه ریس جمهور، طریق دوم اینکه حنفیت را جاگزین وهابیت بسازیم. (۱)

این گفتمان و پیشنهاد رهبر فکرنو، همزمان با اظهار آن مورد نکوهش اعضای نمایندگان مجلس قرار گرفت و به واکنش تند اسلام‌گرایان مواجه گردیده، علمای دینی از طریق منابرو فضای مجازی به مخالفت او برخاسته و استادان دانشگاه‌ها به خصوص دانشکده‌های شرعیات به او طعن تشنیع و ناسزا گفتند تا اینکه فضا و اوضاع بر بالای رهبر فکر نو تنگ گردید و خود او دست و پاچه شد و حتی در اثر اضطراب که حواس او

رابی کنترل ساخت از بدهیات انکار ورزید و به تناقض گویی‌ها پرداخت که عنقریب من بر شما در مورد آنها سخن خواهم گفت.

و از سوی دیگر شیعیان به استفاده از وضعیت پیش آمده به سرکوبی دشمنان دیرینه شان یعنی سلفیان آغاز نمودند و به بهانه حمایت از سخنان رهبر فکرنو سلفی‌ها را تکفیریه و خوارج خطاب نمودند روشن فکران مکتبی آگاهانه و نا آگاهانه به نفع او شعار دادند.

ملایان تکنوکرات و آزادمنش مهر صحت به گفته او زدند، سیاسیون از گفتمان او اظهار خورسندی میکردند، ارگ نشینان ریاست جمهوری به افتخار او کف می زدند. شاعران به مدح او شعر سرودند، قبیله گرایان بی مسیر از او اعلان حمایت کردند و شاگردان نانوائی‌ها به دفاع از وی کنفرانس مطبوعاتی دائر نمودند، خبرنگاران به غرضمصاحبه به منزل او تشریف آوردند و از وی مصاحبه اخذ نمودند، این تمامی همان جریاناتی است که جمعیت فکر نو طی کتابی بنام (جدال ثقات) او را به نشر رسانیده اند.

سه سوال جواب طلب از رهبر فکر نو

قبل از اینکه به تفصیل نقد برگفتمان رهبر فکر نو بروم بطور کوتاه سه سوال از او دارم که او خود و یا هم همفکران و هوا داران او بتوانند پاسخ او را ارایه نمایند.

سوال اول: خبر نگار بی بی سی از رهبر فکر نو پرسید. آیا این چیزی‌های که شما ازش عنوان افراط گرایی مذهبی انتقاد دارید محصول آن جنبش اسلامی که گروه‌های مجاهدین درست کرده اند نیستند؟
رهبر فکر نو در پاسخ به او گفت فکر میکنم که تنظیم‌های جهادی غیر خود را کافر نگفتند با مظاهر تمدن دشمنی نداشتند. کتاب (جدال ثقافت ۱۳)

من (نویسنده) می‌گویم اگر مجاهدین به گفته تو مامورین ملکی و نظامی داکتر نجیب‌الله را کافر نمی‌خواندند، پس چرا ایشان را می‌کشتند و با حکومت شان می‌جنگیدند در حالیکه روس‌ها افغانستان را ترک گفته بودند اگر مجاهدین با مظاهر تمدن دشمنی نمی‌داشتند پس چرا پل‌ها را منهدم، شفاخانه‌ها و مکاتب را تخریب و بند‌های برق را اماج قرار میدادند؟

انصاف در هر زمان و در هر مکان و در هر شرایط نیکو و پسندیده است برداران ما باید به حق اقرار کنند تا اینکه دست پاچه شوند، و از بدهیات انکار بورزند.

سوال دوم: رهبر فکر نو بخاطر اصلاح آوری در کتاب (جدال ثقافت خود صفحه ۲۵ به دولت و ملت پیشنهاد دارد.

بیانید حنفیت را که همانا مذهب قدیمی مانست بجای سلفیت در مدارس و دانشکده جایگزین نمائیم من (نویسنده) می‌گویم علم بردار و پاسدار حنفیت در افغانستان همین اکنون گروه جنگجویان طالب هستند زیرا طالبان به گفته خود شما پیروان مدرسه دیوبند اند و پیروان دیوبند همگی حنفی‌ها هستند آیا شما و هواداران شما آماده هستید طالبان را به دانشگاه‌های رسمی کشور مسلط بسازیم؟ آیا شما به این پیشنهاد خود تناقض‌گوئی نمی‌کنید و طبق مثل مشهور به گریز از باران زیر ناوه می‌روید.

سوال سوم: شما خودتان تا چندی قبل مخالفین دیموکراسی و ناقضین حقوق بشر را فعالین اسلامی و انتحار را شرعاً مجاز و انتحاری را فدائی می‌گفتید در هفته نامه مجاهد که به مناسبت سالگیره قهرمان ملی کشور مورخ ۱۸ سنبله سال ۱۳۸۲ ش به طبع رسیده بود نوشتید علمای پنجشیر بر قهرمان ملی جواز خودکشی را داده بودند پس چه شد که خودکشی از نظر شما اکنون حرام قرار گرفت و افراطی شد.

فصل چهارم

نقد گفتمان پیشنهادی رهبر فکر نو

رهبر فکر نوزیر مبحث (موانع توسعه سیاسی در افغانستان) پیشنهاد دارد تا در گفتمان تروریزم یعنی ثقافت اسلامی بازنگری صورت بگیرد، ولی او مشخص نساخته است که در ماهیت ثقافت اسلامی بازنگری صورت بگیرد و یا هم در افزار و کیفیت تدریس آن، اگر هدف اش این بوده باشد که در افزار و روش تدریس آن بازنگری صورت بگیرد به این معنی که از صد ها سال به این سو کودکان در مساجد قاعده بغدادی را با شور دادن سران خود میخوانند این شیوه باید به تناسب مدرن شدن زمانه و اهل زمانه باید تغیر داده شود. این پیشنهاد خوب است زیرا ما در این ملاحظه نداریم که بجای قاعده بغدادی قاعده تهرانی و یا هم قاعده بنگله دیشی که بتواند کودکان را در سواد خوانی کلمات عربی رهنما باشد خوانده شود و همچنان ما در این ملاحظه نداریم که ملای امام مسجد بر کودکان قاعده خوان تلقین کند که هنگام تکرار درس شان سر نجانبانند.

و اگر هدف رهبر فکر نو از پیشنهاد او این باشد که در ماهیت ثقافت اسلامی و نصاب تعلیمی مدارس بازنگری صورت بگیرد، مامی‌گوییم: این هدف به یکی از دو طریق بدست می‌آید اول اینکه آن عده مسائل مندرج ثقافت و نصاب تعلیمی مدارس که به گفته‌های مجتهدین و مشایخ مذهب باز می‌گردد و با حوادث عصرمان سازگاری ندارند آنها از ثقافت و نصاب درسی مدارس حذف شوند.

مثل اینکه گفته می‌شود.

۱. هیچ کس شرعاً حق ندارد خود را بر احراز کرسی حکومتی کاندید نماید.

۲. زعیم دولت را نباید رئیس جمهور گفت.

۳. زن حق قضاوت را شرعاً ندارد.

۴. در برابر حاکمان ظالم باید بی تفاوت نشست. و بخاطر اینکه ظل الله هستند ظلم شانرا صبورانه تحمل باید کرد.

۵. زمان حکومت خلیفه مسلمانان محدود نیست تا زنده است می‌تواند به خلافت خویش ادامه بدهد و امثال این.

با وجود اینکه ما در برخی از جزئیات امثال مسائل فوق ملاحظه داریم و می‌باید که در آن به مناقشه پردازیم لکن در مقام مناظره میدان را بر رهبر فکرنو و پیروان او ترک میکنیم و می‌گوییم گپی نیست به خاطر بدست آوردن مطلب موصوف ما با شما همکار هستیم ولی شما به این عمل خویش نظریه سلفیت را که همانا ترک تقلید است، جاگزین حنفیت می‌سازید و شعار خود را فراموش نمودید که ما میخواهیم حنفیت را جاگزین سلفیت بسازیم بناء غلط کردید و در خطائی افتادید، قانون گزاران فقهی این عمل کرد را (اقدام به نقض ماتم من جهته) مینامند قانون را که به هدف اصلاح طلبی تصویب توشیح نمودید بدست خود او را نقض نمودید. عدم جواز

امارت زن، عدم جواز قضاوت زن، عدم جواز شورش در برابر حکومت اسلامی و غیره اجتهاد ائمه حنفیه ابو حنیفه رح ابو یوسف امام محمد و زفر است هرگاه شما بخواهید او را رد کنید شما وهابی، و سلفی میگردید و از مذهب خویش خارج میشوید و از چیزیکه می خواستید فرار نماید در آن گرفتار میشوید، بلکه در عوض اینکه حنفی‌ها را جاگزین و وهابی‌ها بسازید، حنفی‌های باقی مانده را وهابی ساختید، فکر در کله رهبر فکر نو است یانه؟

هرگاه سخنان اجتهادی امام ابی حنیفه و یا هم ابی یوسف و محمد رحمهم الله از نصاب تعلیمی مدارس و ثقافت دانشگاه‌ها اخراج گردید حتماً به جای آن سخنان کس دیگر چون شلتوت و جمال‌الدین افغانستانی و یا هم عبدالکریم سروش درج نصاب تعلیمی مدارس و ثقافت اسلامی دانشگاه‌ها خواهد شد. و این عمل جز عین دیدگاه سلفیت و مصداق و هابیت چیزی دیگری شده نمی تواند زیرا وهابی‌ها هم تاکید بر این دارند که التزام نظریات ابی حنیفه لازم نیست او را باید کنار زد؛ و از نظر من این جزء انتقاد ما، نیز تامرگ رهبران فکر نو بی پاسخ خواهند ماند.

و اگر هدف رهبر فکر نو از پیشنهاد بازنگری ثقافت اسلامی این باشد که مجموعه مسائل ایکه با نو اندیشی و توسعه سیاسی افغانستان سازگاری ندارند و درج نصاب درسی مدارس و ثقافت اسلامی دانشگاه‌ها هستند آنها بدون تفکیک و یکسره از ثقافت خارج کرده شوند این پیشنهاد رهبر فکر نو خطرناک است بخاطریکه بخش بزرگ همچو مسائل ارتباط مستقیم به نصوص قطعی الثبوت و قطعی الدلالت (چون آیات قرآن و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم) دارند درخواست بازنگری در همچو مسائل مرادف با درخواست بازنگری در حدیث و قرآن است هدف ایکه کفار از روز نزول وحی تا امروز پیشنهاد او را از مسلمانان دارند، از این

جهت من در ابتدای بحث گفتم رهبر فکر نو خواهان بازنگری در قرآن و حدیث می باشد.

مسائل فقهی دو نوع اند منصوصی و غیر منصوصی

۱. یکی آنکه زاده فکر امامی از امامان دین هستند این نوع مسائل قابلیت تغییر و تبدیل و حتی کنار زدن را در خود شرعاً و عرفاً دارند، در مثال باید گفت: سابق فقهاء به این نظر بودند که تعیین مسافه اجاره برصحت اجاره شرط است ولی اکنون شرط متذکره قابل الاجرا در هر اجاره نیست شخص می تواند تکسی را بدون اینکه مسافه را مشخص نماید به کرایه اخذ نماید زیرا در ممالک پیش رفته کرایه مطابق به کیلومتر پرداخته می شود پس می شود در تکسی سوار شد و به سیر و سیاحت پرداخت هرگاه میخواهد از تکسی پائین شود راننده می بیند که چند کیلومتر موترش گشته است مطابق به آن کرایه خویش را بدون اینکه معامله شان منجر به نزاع گردد اخذ می دارد. و یا هم موضوع تضمین منافع اگر کسی اسپ کسی را غصب میکند و بر یکماه بر بالای آن کراه کشی مینماید و پول او راتحت الجیب میکند و هرگاه مالک از طریق حکومت و قضا اسپ خود را دوباره تسلیم میگردد به نزد ابی حنیفه از منافع اسپ (پول کرایه کشی را) نمی تواند از غاصب اخذ بدارد بناء به دلانلی که او اریه میدارد من فکر میکنم که این نظر امام رح در عصر موجودمان که عصر جور و ستم است نخواهد در محاکم قابل الاجراء شده بتواند.

۲. نوع دوم مسائل فقهی: آن تعداد مسائلی هستند که ربط مستقیم با نصوص دارند مثل مسئله امارت کبری و یا هم امامت صغری برزن. زیرا امامت کبری برزن به نص حدیث صحیح (لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَ لَوْ أَمَرَهُمْ إِمْرَةٌ) غیر مجاز خوانده شده است بناء حکم او به گذشت زمان و یا هم به تغییر

اوضاع قابل تغییر و یا هم ترمیم نیست اینکه حکومت یا اوضاع با او سازگاری ندارند باید خود را به آن عیار و سازگار بسازند در غیر آن با ایشان برخورد شرعی که همانا جهاد است صورت می‌گیرد.

البته امامت صغری یعنی امامت زن بر جماعت مردان و یا برای جماعت متشکل از مردان و زنان به اجماع امت جواز ندارد و اجماع هم از جمله دلایل شرعیه است، دلیل که در حکم آن تغییر و ترمیم به اصطلاح بازننگری جواز ندارد.

و مثل مسائل خراج و جزیه، رهبر فکرنو میگوید اینها مسائل اند که متروک هستند من میگویم خراج در افغانستان متروک نیست. حکومت زیر نام مالیه او را از شرکت ها و مغازه ها اخذ میدارد ولی جزیه حکم قرآنی است الی نزول عیسی علیه السلام ادامه دارد. اینکه این متروک است ما بخاطر متروک قرار گرفتن او توسط عمال سست عنصر نمی‌توانیم او را از نصاب تعلیمی مدارس و ثقافت دانشگاه ها اخراج نمایم زیرا حکم نص دائمی و منوط به بقاء دنیا میباشد.

بخاطر اینکه شرعیت مان شرعیت آخری است اگر قرار باشد بخاطر کسب رضایت تمویل گران حکومت تحت الحمایه امریکا در افغانستان احکام منصوصی شرعیت را زیر عنوان اصلاح طلبی و برداشتن موانع توسعه سیاسی از نصاب درسی مدارس و ثقافت اسلامی دانشگاه حذف نمایم در حقیقت به نسخ دین خود توسط فکر اقرار میکنیم.

و دروازه را برای برچیدن تدریجی بساط شریعت محمدی علی صاجها الصلوة والسلام گشودیم بخاطر اینکه تنها چند مسئله نیست که انها مانع توسعه سیاسی در افغانستان می‌باشند بلکه صد ها مسئله اند که به نص قرآن و حدیث صحیح ثابت می‌باشند ولی اوضاع کشور به آن سازگاری

ندارد، و در تضاد با توسعه سیاسی قرار دارند، و روح و روان پیروان فکر نو را به شدت ضربه زده اند و می زنند.

۱. مثل حکم فرضیت روزه بر بالای ثروتمندان.
۲. مثل حکم فرضیت رجم بر بالای زانی محض و زانیه محصنه
۳. مثل حرمت اختلاط زنان با مردان.
۴. مثل حکم قربانی حیوان در روز اضحی.
۵. مثل حرمت ریاست جمهوری زن.
۶. مثل فرضیت قتال در راه خدا جل جلاله.
۷. مثل فرضیت حدود و قصاص.
۸. مثل حرمت موسیقی.
۹. مثل فرضیت قتل مرتد.
۱۰. مثل فرضیت قتل کسیکه پیامبر را دشنام بدهد.
۱۱. مثل حرمت تراش ریش.
۱۲. مثل حرمت تظاهر زنان در محافل و مجامع عمومی.
۱۳. مثل فرضیت ترور شخصیت های کافر محارب و کسانیکه به تخریب دین اسلام آگاهانه و ماهرانه کار میکنند.
۱۴. مثل فرضیت عشر و زکات.
۱۵. مثل حرمت موالات به کفار محارب.
۱۶. مثل فرضیت حجاب برای زنان.
۱۷. مثل اباحت نکاح دریک وقت با چهارزن
۱۸. مثل جواز تادیب النساء توسط اقارب و یا هم توسط شوهرش
۱۹. مثل حرمت توهین به خدا (ج)
۲۰. مثل حرمت توهین مقدسات اسلامی زیر عنوان آزادی بیان
۲۱. مثل حرمت قیاس و عقل گرایی در برابر نصوص شرعی

۲۲. مثل حکم حاکمیت مرد در خانه بر بالای زن
۲۳. مثل فرضیت توقیر و تعظیم زنان پیغامبر صلی الله علیه وسلم
۲۴. مثل فرضیت احترام یاران پیغامبر صلی الله علیه وسلم
۲۵. مثل حرمت زبان درازی و تعرض به علمای حق پرست دینی
۲۶. مثل فرضیت احترام کعبه پس نباید در حق او گفته شود کعبه سمبول است. صفحه (۴۷) کتاب استعفای عقل
۲۷. مثل فرضیت گردن دادن به احادیث صحیحه رسول (ص) و تسلیم شدن به او بدن قید و شرط و بالا خره
۲۸. مثل فرضیت جهاد باتمامی انواع آن در راه خدا (ج) که امروز پیروان فکرنوازاو به خشونت و فکرترو ریزم تعبیر می کنند.

رهبر فکرنو خوب مساج داده شده است

رهبر فکرنو میگوید: بجای بحث از مسائل متروکه چون جزیه، قتال، و خراج چرا در ثقافت اسلامی دانشگاه‌ها یک باب بر محبت (هم‌پذیری) درج نمی‌گردد، از فراگیری دروس جهاد کمین‌بنشین، اسیر بگیرو بکش شاگردان به نظر طالبان القاعده و داعش تربیه می‌شوند. در پاسخ باید گفت: رهبر کاتولیک‌های جهان هم عین نظر را دارد خدا خیرت بدهد که بار دعوت او را در افغانستان تو و جمعیت فکرتو به دوش کرفتید مرزا غلام احمد قادیانی هم می‌گفت: من پیامبر هستم، در شریعتی که من بر شما آورده‌ام جهاد منسوخ قرار گرفته است، و در عوض شما را به محبت و هم‌پذیری امر نموده است؛ موصوف بر اثبات دعوی خود به حدیث محرف (ینزل فیکم ابن مریم فیکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الحربة) استدلال می‌کرد.

برادر عزیز و نهایت محترم رهبر فکرنو

این پیشنهاد شما تا زمانی تحقیق پذیر نیست که سوره‌های جهادی چون سوره بقره، سوره آل عمران، سوره نساء، سوره توبه، سوره محمد، سوره فتح از قرآن کریم بیرون کرده نشوند بخاطر اینکه در این سورت‌ها اللہ ج بر بنده مومن خود دستور میدهد کافری که شمارا می کشد از وطن فرارتان میکند مانع دعوت و تبلیغ دین تان میگردد شما نخلستان شانرا آتش بزیند برسر راه شان کمین بنشینید آنها را بگیرید و بکشید و اگر در میدان جنگ با شما رو به رو می شوند به فرق و گردن های ایشان به شمشیر بزیند اگر تسلیم حکومت اسلامی می شوند از ایشان جزیه اخذ بدارید.

اینکه شما پیشنهاد بازنگری را در مفاهیم مدارس و ثقافت دانشگاه می نمایند. در واقع در صدد تغیر آوردن و یا هم در فکر ترمیم در قرآن کریم هستند و این همان پیشنهادیست که به صد ها سال پیش مردم از پیامبر ما او را تقاضا نموده بودند (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَنبَغِ ۖ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ) سوره یونس (۱۵).

هرگاه آیت های واضح مان برشان تلاوت میگردد ایشان می گویند تو بر ماقرآن دیگری بیار و یا هم اینکه دراین بازنگری بکن.

بنا به تحقیق که من راجع به پیشنهاد رهبر فکر نو در مورد بازنگری نصاب درسی مدارس و ثقافت اسلامی دانشگاه های کشور انجام دادم از اللہ جل جلاله امید دارم که رهبر فکرنو سر حال بیاید و جمعیت فکر نواز نو اندیشی های منافی با روح و روان شرعیت اسلامی پرهیزند (اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون).

راه دومی در پیشنهاد رهبر فکر نو این بود که حنفیت را جاگزین سلفیت بسازیم

در پاسخ باید گفت که رهبر فکر نو روحاً با سلفیت سازگار نیست و نه هم از حنفی‌ها دل خوش دارد، با هر دو گروه یکسان می‌رزد و هر یکی را چنانچه ذیلاً ما به تشریح آن خواهیم پرداخت (ان شالله تعالی) به نوبه خود می‌کوبد، و ایشان به طرز نهایت دقیق تمسخر می‌کند بخاطر اینکه سلفی‌ها و حنفی‌ها در اصل فکر (که همانا پابند بودن به فرامین و دستورهای سنتی است) با هم اتفاق نظر دارند و رهبر فکر نو مخالف اسلام سنتی و به اصطلاح عقب‌گرانی دینی می‌باشد.

اینکه او پیشنهاد جاگزینی حنفیت را به جای سلفیت دارد از روی لاچاری و درمانده‌گی پیشنهاد دارد نه از دل خوش، هرگاه رهبر فکر نو مسئله بازنگری در نصاب درسی مدارس دینی و در دانشکده‌های شرعیات را در پارلمان مطرح کرد و در صحبت‌های خویش افزون بر آن گفت این گفتمان تروریزم است باید اصلاح گردد و همین اکنون در مدارس و دانشگاه‌های مان تروریزم تریبه میشود.

آنجا بود که باورمندان دینی اعم از اعضای پارلمان و سنا، استادان دانشگاه‌ها و مدارس، امامان و خطبای مساجد با موقف جدی و صدای واحد به تضلیل، تفسیق و معامله‌گری او در پشت پرده با دشمنان خدا جل جلاله پرداختند. رهبرفکرنو به اندازه خود را مظلوم و بی‌دفاع احساس کرد که روزانه دو مرتبه یکبار قبل از چاشت و بار دیگر پس از چاشت کنفرانس مطبوعاتی دائر مینمود شبانه شاید هم از طریق دو تلویزون یکی بعد از دیگری گفتمان خود را توجیه میکرد و زیر زبانی از عملکرد خود ندامت می‌کشید، از اثرنهایت دست و پاچه‌گی به ارگ ریاست جمهوری التجاء کرد و وارخطا به زادگاه اصلی اش ولایت پنجشیر آمد و محفل سخن رانی دائر

نمود که در آنجا نیز به واکنش علمای همسایه خود مواجه شد، این همه سراسیمگی بخاطر اینکه بتواند کج خود را راست سازد و از نظر من (نویسنده) نیاز به تحمل این حد رنگ زردی نبود. بخاطر اینکه انسان مساوق سهو و نسیان خوانده شده است، همین کفایت میکرد که وی به خطائی خویش اعتراف می نمود و معذرت خواهی میکرد، ولی به عوض اعتراف به خطائی که از او صادر شد به فرقه گرانی مذهبی و نفاق افگنی در بین اقشار ساکن کشور پرداخت، و گفت بیایید سلفی ها را از دانشگاه ها و مدارس کشور کنار بزنیم و علمای حنفی را به جای شان مقرر نمایم.

هدف اساسی او در آن زمان جلب حمایت علمای حنفی از وی در برابر فتوای های طاقت فرسا بود که از زمین و فضا بر بالای او پرتاب می شد هدف او از این پیشنهادش غم خوری از علمای حنفی نیست زیرا جمعیت فکرا و ملاهای حنفی را زنگیان مست (۲) خرهای انگلی (۳) و رنگ زن می خوانند که زن ها را در خانه زندانی ساخته اند کتاب (جدال ثقافت) ۶۷، و شخص خود او اصلاً به مسجد غرض ادای نماز نمی رود ملای حنفی را به کله خود بزند.

رهبر فکر نو میخواهد کمپاین سلفی زدن و به قدرت رسانیدن حنفی ها را آغاز نماید

رهبر فکر نو از اثر سراسیمگی چند اشتباه بزرگ را در این پیشنهاد خود مرتکب گردیده است.

۱. اعلان تفرقه افگنی مذهبی را در کشور نموده است که از سوی قانون اساسی و سایر قوانین کشور به جدیت ممنوع قرار داده شده است.
۲. نفاق را در بین ساکنین کشور دامن زده است بخاطر اینکه برخی از ولایت های کشور چون نورستان، کنر از دوره های پیش از شاه امان الله

سلفی‌ها هستند و صد در صد سلفی هستند اگر تعدادی از ایشان حنفی‌های توحیدی به اصطلاح پیروان مکتب پنج‌پیر هستند ولی در عقیده با هم نظر واحد دارند و سائر ولایت‌ها هم به تناسب خود از سلفی‌ها سرشار اند و در داخل حکومت به شمول اردو، پولیس و ادارات ملکی چوکی‌های بلند و پائین در اختیار سلفی‌هاست اکثریت استادان دانشگاه‌ها دولتی و غیر دولتی را دکتوران سلفی تشکیل می‌دهد و اینکه رهبر فکرنو کمپاین را به راه انداخته است تا آن‌ها را کنار بزند جنجال نمی‌شود؟ آیا رهبر فکر نو با جمعیت بیست هشت نفری خود متشکل از شیعه، سنی قوم پرستان و قبیله‌گراها توان اینرا دارد با جمعیت ملیونی سلفی‌ها مقاومت کند؟

۳. آیا در توان ارگان‌های اجرایی و یا هم قوه مقننه یا عدلی و قضائی کشور این است که یک بخش عمده شهروندان خود را به حاشیه براند؟ و دل رهبر فکر نو و هواداران او را بدست بیاورد. من فکر می‌کنم که این خیال است محال است جنون، رهبر فکر نو را می‌باید از این بیشتر جوانان مارا اغفال نکنند و نه هم به شعارهای بی‌مفهوم و ناشدنی مصروف شان بدارد.

۴. چرا رهبر فکر نو از برداشتن شعیان از دانشگاه‌ها و مدارس سخن نمی‌گوید کسانیکه در عوض الله جل جلاله علی (رضی الله عنه)، حسین (رضی الله عنه) بلکه امام گمنام، سرگم، گریزی و فراری به نام مهدی و امام زمان را پرستش مینمایند فریادهای شرکی شان آسمان کابل را آلوده ساخته است، دین ایمان، نماز اذان و مسجد همگی را بدل کردند بازهم از شما سوال می‌کنم چرا خاموش هستید؟ اگر به دل شما گاهی غم دین و یا هم غم رجال برجسته دین و یا هم عظمت حرم پاک رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌گذشت حتماً در یکی از مقاله‌های خود و یا در یکی از کتاب‌های خود تو و یا هم هواداران جمعیت فکر نو از مذهب مروج شعیان در افغانستان سخن می‌گفتید.

متأسفانه که ما شاهد چنین موقف تا هنوز از شما نبوده ایم بناء اهل خبره ترس اینرا دارند که مبادا شما مانند حامد کرزی خرج دفتر جمعیت فکر نو را از کیسه شیعیان نگیرید.

۵. اگر سوال شود که شما کدام حنفی‌ها را می‌خواهید جاگزین سلفی‌ها بسازید؟ اگر هدف شما از حنفی‌ها علمای معاصر و موجود افغانستان باشد آن‌ها دیوبندی‌ها هستند و به نزد شما دیوبندی‌ها تندرو، جنگجو و انفجاری هستند^{۱۱} بلکه اینها خود وهابی هستند، آیا شما به این کمپاین خود می‌خواهید وهابیت را جاگزین وهابیت بسازید؟ فکر کنی که جمعیت فکرنو دیوانه شده اند نخیر جمعیت فکرنو دیوانه نشده اند ولی دست پاچه شده اند بناء اعتدال فکری خودشان را از دست داده اند.

در عرف سرزمین‌های هند دیوبندی مرادف وهابی میباشد

در سرزمین‌های هندوستان دو نوع فکر دینی و به عبارت دیگر دو مکتب فکر جریان دارد.

بریلوی و دیوبندی، و یا هم مکتب دیوبندی و مکتب بریلوی. هر یکی از دیوبند و بریلو نام‌های سرزمین‌های مخصوص هندوستان است که مدارس دینی در آنجا اعمار گردیده است مکتب دیوبند مکتب سنتی است که به اساس احکام نصوص کتاب و سنت حرکت میکند و خود را در برابر مراسم، عرف، و عنعنه‌های قومی و قبیلوی هیچ نوع مسئول نمی‌داند هدف اش احیای سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و کسب حصول رضای اقدس الهی از آن طریق میباشد.

از نظر علمای دیوبند ساکنان کره زمین مکلف هستند تا بدون قید و شرط بدون اینکه به چون و چرا بپردازند توحید خدا جل جلاله را بپذیرند و

...۴۶/۲۷ کتاب (آخوند درویزه) نشریه جمعیت فکر

به سنت رسول خدا سر تسلیم و انقیاد بدهند ایشان به غرض بر آوردن این هدف مقدس با صرف مال و جان از طریق دعوت می رزمند، در صورتیکه شخصی یا گروهی در این راستا موانع ایجاد کنند ایشان از اصل پنجم اسلامی یعنی جهاد و استعمال آهن در برابر او استفاده می نماید تا اینکه راه دعوت خویش را بگشایند، به عکس آن مکتب بریلوی به توحید رب تعالی کمتر توجه میکند و به سنت رسول هم چندان پابندی از خود نشان نمی دهند این مکتب تحت ریاست احمد رضا خان بریلوی فعالیت خود را در مدرسه علیگره هند، آغاز کرده بود شخصی که به ثبوت علم غیب بر رسول الله صلی الله علیه و سلم عقیده دارد او را چون الله (ج) در همه جا حاضر و ناظر میدانند استمداد و استغاثه از مخلوق را بدون اسباب، چنانچه او خاصه ذات اقدس باری تعالی می باشد مجاز می داند، احداث هر نوع اعمال، اخلاق و روش های عرفی را در دین مقدس اسلام به عنوان اینکه اوجز دین است می پذیرد، و به این نظر است که مفاهیم اسلامی قابل بازنگری است هر روشن فکر حق این را دارد که عقیده خوب، عمل خوب و رسم خوب را درج ارزش های دینی کند این دو مکتب بر سر مسایل فوق و سایر مسایل عقیدتی و سنتی با هم جنجال و درگیر مناظره هابود که محمد بن عبدالوهاب در کشور سعودی موجود رو به ظهور نمود بود موصوف با فکر توحیدی با امپراتور ترکیه عثمانی که جزیره عرب را در آن زمان در تصرف خود داشت و با عقاید مکتب بریلوی هم سوی داشت درگیر نبرد بود که سر انجام به پیروزی او و به وجود آمدن کشور سعودی موجود انجامید موصوف عماراتی را که بر بالای قبور اولیاء الله در کشور سعودی اعمار گردیده بود و در عوض خدا جل جلاله قبرها در زیر چترشان پرستش می شد تخریب و به حکم سنت به خاک شان نزدیک و یا هم یکسان کرد و به این ترتیب به عبادت درگاه های غیر الله در قلمرو کشورشان پایان داد که

تا همین اکنون به همان اساس اسبق اش ادامه دارد. در آن زمان و به خصوص در خلال درگیری های گرم محمد بن عبدالوهاب و پیروان اش با امپراتوری ترکیه عثمانی فکر محمد بن عبدالوهاب به وهابیت و خودشان به وهابیون لقب داده می شدند و همین اکنون هم کسی ایشان را به نام وهابیون و کسی هم ایشانرا بنام سلفی ها یاد میکند. چون در هندوستان پیروان مکتب دیوبند مانند رشید احمد گنگوهی، محمود الحسن، انور شاه، خلیل احمد سهار نقوری و غیر هم رحیمهم الله تعالی به اساس همین فکر دعوت ایشان ادامه داشت از این جهت از طرف مخالفین ایشان فتوای وهابیت بر بالای ایشان صادر می گردید احمد رضا خان بریلوی و مقلدین او راجع به ایشان می گفتند (یه وهابی لوگ هی) این ها وهابی ها هستند. و دیوبندی ها هم از این لقب شرم نمی کردند و تاهمین زمان هم شرم نمی کنند.

حکایت: در سال ۱۳۱۹ ق مصروف دروه حدیث در دارالعلوم کراچی از مفتی محمد شفیع دیوبندی رح بودیم فقیه مشهور عالم اسلامی و محدث چیره دست معاصر مفتی محمد تقی عثمانی سلمه الله در درس ترمذی راجع به یکی از مسائل سنت تحقیق داشت و روی آن تاکید می ورزید یکتن از رفقای شریک دوره حدیث ما به نام ولی محمد اروزگانی که با بدعت ها و رسوم وطن اش الفت زیاد داشت بر شیخ ما تقی الدین عثمانی گفت اگر ما چنین سخنی را بر مردم بگویم مردم می گویند (یهی وهابی بنگیا) این وهابی شده است شیخ ما بر او گفت تو بر ایشان بگو که بلی من وهابی شده ام و ماهم در این جا نشسته ایم بخاطر اینکه مردم را وهابی بسازیم.

هرگاه حنفیت در کشور مان افغانستان خلاصه می گردد در علمای دیوبند و علمای دیوبند از لحاظ فکر و عقیده متحد هستند با سلفی ها. پس

جاگزین ساختن حنفیت بجای سلفیت مفهوم ندارد در حالیکه دیوبندی‌ها همین اکنون در حالت قیام مسلحانه در برابر دولت قرار دارند.

اگر رهبر فکر نو در پاسخ بگوید که حنفی‌ها اهل قبله را تکفیر نمی‌کنند ولی سلفی‌ها مخالفین خود را کافر می‌خوانند. در جواب رهبر فکر نو باید گفت مگر طالبان مسلح افراد دولتی را مسلمان گفته می‌کشند و یا هم به عنوان مرتد؟ همین طالبان هستند که نود درصد شان حنفی‌ها اند و مخالفین خود را که همانا افراد مربوط به دولت تحت الحمایه غرب هستند تکفیر می‌نمایند و می‌کشند بناء (حنفیت را جاگزین سلفیت نمائیم) به بهانه اینکه حنفی‌ها اهل قبله را تکفیری نمی‌کنند یک نیرنگ است.

مسئله تکفیر اهل قبله

اهل قبله یعنی اهل دین و او کسانی که به طرف کعبه شریف رو آورده نماز می‌خوانند اگر از این گروه گناهی سر می‌زند آیا ایشان تکفیر می‌شوند و یا هم نه؟ جمهور اهل سنت به این نظر اند که این گروه بنا به گناهی که ایشان مرتکب او می‌گردند مورد تکفیر قرار داده نمی‌شوند از این جهت امام ابوالحسن اشعری کتاب خود را در علم کلام (مقالات اسلامین) نام گذاشت و اقوال شیعه‌ها روافض، کلابیه، جهمیه، معتزله و خوارج را در آن به نقل و روایت گرفت و تفتازانی هم در مقدمه، شرح عقاید نسفی (۵) گفت (معظم خلاقیات علم کلام با گروه‌های اسلامی می‌باشد.

ولی این حکم مطلق نبود است بلکه مقید و مشروط است او اینکه اهل قبله تا زمانیکه از یکی از ضروریات دین انکار نه ورزیده است مورد تکفیر قرار داده نمی‌شود. اگر او از یکی از ضروریات دین انکار بورزد در آنصورت او بدون شک تکفیر می‌گردد حاشیه شرح عقاید نسفی بنام (بنراس) (۲۸۱) مبحث خلق افعال العباد، از علامه فرهاری و شرح فقه

اکبر از علی قاری رح و سایر کتاب‌های علم کلام و فقه بدان تصریح نموده اند. گروه قادیانی از اهل قبله هستند زیرا ایشان بسوی قبله نماز می‌خوانند ولی امت به اتفاق ایشانرا تکفیر نموده است بخاطر اینکه قطع شدن سلسله وحی (یا ختم النبوة) مسله قطعی از مسائل دین است و ایشان از او منکر هستند و به پیامبری مرزا غلام احمد قادیانی پس از پیامبری محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم عقیده دارند.

علمای محقیقین گفته اند هم چنان تاویل حکم شرعی که قطعی الدلالت به مفهوم خود باشد به غیر مفهوم آن شخص را کافر می‌سازد. اگر چه او شخص از اهل قبله بوده باشد و یا هم خویش را از اهل قبله به حساب بیاورد در مثال او باید گفت مثل نماز که در آیت‌های قرآنی به اتفاق امت به معنای ارکان مخصوصه می‌باشد اگر روشن فکری او را به خدمت بشر تاویل می‌کند و می‌گوید مراد نماز در (اقیموا الصلوة) خدمت به انسان‌ها است این تاویل گر کافر است زیرا حکم قطعی شریعت را به مخالف از مفهوم شرعی و قطعی او تاویل کرد.

و هم چنان اگر کسی مصحف شریف را در زباله دانی می‌افکند و یا هم علامه صلیبی را به گردن خود تعلیق میکند علماء او را تکفیر کرده اند اگر چه او از اهل قبله باشد و یا هم خود را از اهل قبله شمار نماید اگر یک شخص با وجود علم و با وجود فهم اینکه مدد خواستن از غیر الله فوق الاسباب کفر است از امام زمان و امام غائب مدد می‌طلبد این شخص کافر است اگر چه او دعوی دارد که اهل قبله رابه جای خودش بمان بلکه من از سادات و اهل بیت هستم اگر یک شخص با وجود علم عمدآ و قصدآ علم غیب و یا هم تصرف غیبی را (فوق الاسباب) براممی یا بر پیری و یا هم بر بنده‌ئی از بنده گان خدا جل جلاله ثابت می‌سازد به نزد علما اسلامی بدون شک کافر هست اگر چه او در مساجد مسلمان‌ها نماز هم

بخواند زیرا تنها نماز نیست که به آن شخص مسلمان می‌گردد در غیر آن ابوجهل خوب مسلمان پخته می‌بود زیرا او در مسجد الحرام نماز می‌خواند. روی تحقیق فوق نه در توان سلفی‌ها نیست که مسلمانی را بدون موجب تکفیر نمایند و نه هم حنفی‌ها می‌توانند از کافر بودن قادیانی از کافر بودن کسیکه پیغامبران را دشنام می‌دهد، از کافر بودن کسیکه نسخه قرآن کریم را به نجاست می‌اندازد، از کافر بودن کسیکه با وجود علم و شنیدن مواعظ قبرهای اهل بیت را سجده میکند و یا هم برایشان علم غیب را ثابت می‌گوید. و یا هم از قوانین شرعی انکار می‌ورزد و نفرت دارد انکار نمایند، پس اینکه ما بر دولت ب‌هدف جلو زدن گفتمان ترور و یا هم رفع موانع از سر راه توسعه سیاسی در افغانستان، پیشنهاد جاگزین حنفیت به جای سلفیت را مینمائیم در واقع خود را فریب می‌دهیم.

تنبیه: ناگفته نباید ماند که در افغانستان همین اکنون یک گروه جدید زیر نام گروه سیفیه ظهور نموده است ایشان خود را در مسائل فروع حنفی‌ها و در تصوف پیروان طریقه پنجمی که او را به زعم شان سیف الرحمن پیر ساکن اصلی دشت ارچی ولایت کندز و متوفی در پنجاب پاکستان ایجاد نموده است می‌باشند پیر سیف الرحمن موصوف بر چند وقت در منطقه باره پشاور پاکستان سکونت داشت از این جهت او به نام پیر باره نیز مشهور است، نشان این گروه نو تاسیس در سلسله طریقه‌های صوفیا اینست که ایشان دستارهای صخیم و سفید به سر دارند یکسره ریش‌های خود را به رنگ‌های پیش رفته و عصری زنگ می‌کنند کاکل‌های به جانب پشت گوش انداخته شده گی دارند به چشم‌های خویش سر مه می‌زنند. حلقه‌های ذکر بر پا می‌نمایند و با خواندن اشعار عاطفی چون

فدای زلف پر از چین شوم که مشکین است.

فدای آن رخ زیبا شوم که رنگین است.

به رقص می پردازند در حالیکه از اثر وجد و مستی آب (خفج) های دهن شان می ریزد یکی به گردن دیگر می پی چند و بی هوش میشوند. این گروه اگرچه تعدادی از هم فکran شان در صفوف طالبان جنگجو مشاهده میشوند ولی اکثریت شان مصروف می، طرب، وجه و جذبه در خانقاه ها هستند اگر هدف رهبر فکرنو از حنفیت که او را جاگزین سلفیت می سازد این حنفیت باشد بسیار خوب فکر کرده است و بر رفاه افغانستان بسیار پیشنهاد بجا نموده است بخاطر اینکه این همان یگانه راه علاج اسلام است که افکار جهانیان را به خود معطوف داشته است، امریکائی ها، اروپائی ها و روس ها به این نتیجه رسیده اند که بخاطر جلوگیری از افکار افراطی تصوف را در بین مسلمان ها ترویج باید کرد پیشنهاد رهبر فکرنو را قبل از اینکه رهبر فکرنو به دولت افغانستان ارایه بدارد خانم خلیل زاد سفیر اسبق امریکاء در افغانستان بر دولت امریکاء نموده بود او در کتاب اسلام و دیموکراسی نوین خود بر دولت امریکاء پیشنهاد کرده بود که به خاطر جلوگیری از افراطیت تصوف را در افغانستان رشد بدهد.

انگلیس رادیوی بی بی سی را وظیفه داد تا در هر سه شنبه ساعت چهار بعد از ظهر سماع و قوالی (عاشقان را مسلک مذهب جداست) را به صدای میامحمد شیعی بطور دوامدار پخش و نشر نماید پوتین رئیس جمهور روسیه حنفیت موصوف را به حیث مذهب رسمی در روسیه تصویب کرد. در حالیکه خواندن قرانکریم را ممنوع اعلام داشت هندوستان به دهها پایه آلات موسیقی رابه هدف ترویج موسیقی تصوف بر وزارت ارشاد و فرهنگ کمک نمود و وزارت فرهنگ هم به دستور مخفیانه غربی های اروپا، قوالی را جز فرهنگ افغانستان درج قانون مربوط شان ساخت.

از این ساخت و بافت فهمیده می شود که بازی های قوی در پشت پرده جریان دارد زیر کاسه نیم کاسه ایست دنبه بر شکار روبا به روی شد یار

نهاده شده است و شکاری دست به ماشه در مخفی گاه خود در کمین تشسته میباشد ولی بناء به فهم و درک که جوانان مسلمان از دسیسه های دشمنان شان دارند ایشان می فهمند که رقص قوالی نه حنفت است و نه تصوف بلکه دین گوساله پرستان و مذهب پیروان سامری است که از طریق نهادهای ناخود آگاه و یاهم خدا نخواهد، خود فروخته او رابر دولت تحت حمایه خویش پیشنهاد مینماید و روی همین ملحوظه است که رهروان این مکتب یکی پی دیگری از سوی دیوبندی های مخالف حکومت افغانستان؛ هدف قرار داده می شوند.

داستان، کوتاه در رابطه به پیر سیف الرحمن و مریدان او

پیر سیف الرحمن مرده گی بنا به سخنان نا مشروع که دارد از طرف بالاتر از هفتاد دارالافتاهای مراکز معتبر دینی و علمی گمراه دجال و ملحد خوانده شده است. زیرا او خود را امام الانبیاء خوانده است و از لحاظ نام خویش را با خدا جل جلاله شریک قرار داده است. او گفته است صحبت من عین صحبت پیامبر است او و مریدان او هر لحظه که بخواهند می توانند فرشته های آسمان و زمین را به نزد خود احضار نمایند، او و مریدان او هر لحظه که بخواهند می توانند ارواح پیامبران رابه نزد خود احضار نمایند، پیر سیف الرحمن در بین گروه پیامبران به نظر می آید، در جنگ بدر روح شمشیر پیامبر پیر سیف الرحمن بود و به برکت او فتح و غلبه حاصل شد، در دنیا نه نقشبندی است و نه قادریه و نه سروردیه و نه چشتیه بلکه بنزد او این همه زندیق، کافر، فریب کار و دکاندار اند، علمای دیوبندی بر صراط مستقیم نیستند حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بشر می گویند به این وجه همگی کافر اند ایشان اجیر و تنخواه خور و آله کار انگریز اند و کسانیکه به ایشان معتقد اند آنها هم کافر اند. هرکسیکه پیر

یوسف الرحمن و مریدان او را اولیا نمی داند او کافر است، پیر سیف الرحمن پیر حی و قیوم زمان کامل و مکمل است و خلیفه او به مانند پیامبر بی خوف از بدا نجامی است و از او ولایت و بزرگی گرفته نمی شود (کتاب های هدایت السالکین و سیف المومنین صفحه های ۳۵.۸۳.۱۸۳.۱۲۸.۱۷۰.۳۲۵.۳۱۲.۳۱۱.۳۲۹.۳۳۰.۳۳۹.۵۳). سند فتوای ها (الحمد لله در اختیار مان قرار دارد).

و علاوه به سخنان فوق پیرسیف الرحمن موصوف باورهای دیگری نیز دارد که در تضاد صریح با ضروریات دین اسلام می باشد تضاد ایکه اصلاً قابل توجیه نیست به همین اساس او توسط مسلمان ها به جبر واکراه بعد از ده ها روز جنگ مسلحانه با او و با مریدان او از سر زمین پشاور اخراج گردید او اولاً به نوشهره رفت و چون با مخالفت ساکنان آن منطقه مواجه گردید از آنجائیز اخراج شد و به پنجاب به نزد برادر آن بریلوی خود در ایالت پنجاب پناهنده شد و سپس جهان شرک خود را در آنجا وداع گفت.

به هر تقدیر من (نویسنده) صرف به هدف نصیحت برالله جل جلاله و بر رسول او و بر امت اسلامی خطاب به خواننده گان کتاب سنگ های آسمانی میگویم که از گروه سیفیه دقیقاً پرهیزند و در حذر باشند بخاطریکه اینها در لباس پیر و ملا شرک میکنند بناً ایشان میتوانند مردم رابه ساده گی فریب بدهند، امت باید بداند که دین نیست مگر این که قران و حدیث است در قران و حدیث اعتقاد و روش ایشان که ما از ایشان می شنویم و می بینیم شرک خوانده شده است پس نباید فریب لباس و ریش ایشان را خورد.

و در آخر من از طغیان قلم فقیرانه خویش که موضوع از پیش اوبه درازا کشانیده شد از بارگاه الله تعالی بخشش و از شما معذرت صادقانه می‌خواهم (والله علی ما نقول وکیل)

جایگاه زن

عنوان نقد گفتمان صفحه (۱۵) نوشته رهبر فکرنو می باشد اگر چه از لحاظ ترتیب بر مؤلف (که من هستم) لازم بود که قوت موضوعات و ارزش دینی شان را در نظر می گرفت هرگاه اواز نقل سخنان جمعیت فکرنو راجع به الله جل جلاله فارغ گردیده بود سخنان ایشانرا راجع به پیامبر و یا هم راجع به حدیث نقل و باز نقد شان می نمود ولی آنطور نکرد بخاطر اینکه او خواست تا اولاً از نقد سخنان رهبر فکرنو به یکبارگی فارغ گردد و ثانیاً به سراغ سخنان هواداران او برود، آنهایکه به کرد او جمع شده اند، این شیوه از یک سو میتواند ذهن خواننده را با خود داشته باشد و از سوی دیگر چهره رهبر فکرنو را می تواند خوب به معرفی بگیرد و تصویر او را در فکر خواننده و مخاطب ترسیم نماید. روی نکته فوق، ما نظر رهبر فکرنو را راجع به جایگاه زن از گفتمان او به نقل گرفتیم البته این گفتمان او زیر عنوان نقد گفتمان در ۲۴ صفحه اوراقی کاپی به دست ما قرار داده شده است موصوف در رابطه می نویسد (بدون تردید پیشرفت و رفاه یک جامعه به جایگاه زن در آن جامعه ارتباط مناسب دارد جوامعی که به پیش رفت و ترقی نایل آمده اند کشورهای اند که از آموزش و پرورش بهتر برخوردار شده اند این مردم با سهم دهی درست زنان در سیر تحولات جامعه به این امر دست یافته اند اما در افغانستان زیر تاثیر دیدگاه های سنتی علمای دینی افغانستان بیشتر به زن عنوان انسانی فروتراز مرد ناقص العقل و دین حتی یک شی می بیند عده زن را محکوم مرد و شماری هم

تنها صلاحیتدار در امور داخلی خانه میدانند، بنزد آنها، وزن خوب آنست که فرزند بیشتر به دنیا آورد و شمار امت محمدی را افزون نماید.

در صفحه ۱۶ نقد گفتمان می نویسد زنان حق تملک و تجارت را ندارند، و همین که دختر دست راست و چپ خود را شناخت از رفتن به مکتب محروم میشود (یعنی از نظر علمای دینی حق تعلیم را ندارد) رهبر فکرنو در صفحه ۲۳ زیر عنوان چه باید کرد به حل این معضل پرداخته می‌گوید مساجد نمونه ایجاد گردد در این مساجد جایگاه معینی برای زنان برای ادای نماز جماعت به ویژه شرکت در نماز جمعه معین گردد تا زنان با شرکت در نماز جمعه به اوضاع و احوال شان بیشتر آگاهی پیدا کنند.

من (نویسنده) می‌گویم که ما قبلاً هم گفتیم رهبر فکرنو بعد از اینکه خواستار بازنگری در مفاهیم دینی از دولت شد و مفاهیم دینی را گفتمان ترور خواند و به واکنش تند اسلام‌گرایان مواجه گردید دست و پاچه شد بناء بی ربط و متناقض و با تغییر موقف سخن می‌گوید که تفصیل آن قرار ذیل است.

هیچ عالمی از علمای افغانستان به شمول شیعه و سنی، سنت‌گرا و یاهم بدعت‌گرا این سخن را نگفته است و نمی‌تواند بگوید که زن حق مالکیت را ندارد بخاطر اینکه زنان موجود حر هستند و حز حتی قبل از جدا شدن او از بدن مادرش بعد از اینکه روح به بدن او می‌دمد ذمه صالحه بر تملک دارد اما اینکه رهبر فکرنو می‌گوید زن در افغانستان حق تملک را ندارد و این نظر علمای دینی افغانستان است، حقیقت ندارد و او به علمای دین اتهام بسته است.

هم چنان حق تجارت و حق تحصیل از حقوق مدنی و شرعی زن است علمای دینی هرگز مانع شرعی بر سر راه یکی از آنها نمی‌بینند البته بنا به عارضه از او منع می‌کنند او اینکه باعث فساد و وسیله به حرام قرار بگیرد

در مثال زن جوان در پهلوی پسر جوان در یک میز و بر بالای یک چوکی بخواهند درس بیاموزند و یازن جوان به ویژه مجرد رویاروی استاد غیر متاهل به فراگیری مضامین جغرافیا و فزیک پردازد زیرا در موارد فوق به عوض اینکه یکی از دیگری بهره علمی اخذ بدارند باعث آلوده گی یکدیگر به خروج انواع آب های مختلف بدن شان می گردند و این یک امر طبیعی است انکار از آن را علماء مکابره می خوانند و اینکه رهبر فکرنو میگوید در افغانستان به تاثر از دیدگاه علمای دینی زن را فروتر از مرد فکر می کنند از نظر من در تضاد با نص قرآنی سخن می گوید زیرا الله جل جلاله مردها را بر زنان برتری داده است. (وللرجال علیهن درجه) سوره بقره (۲۲۹) مردها بر بالای زن ها برتری دارند، رهبر فکر میگوید عده زن را محکوم مرد می شمارند ما میگویم: بلی مردها بر بالای زنان از نظر شرعی حاکمان هستند الله جل جلاله می فرماید (الرجال قوامون علی النساء) سوره نسا (۳۴) مردها حاکمان و زنان محکوم علیها می باشند. رهبر فکرنو به تاسی از عقل گرایان پیشین میگوید سبب برتری مردان بر بالای زنان اینست که ایشان نفقه زنان را بدوش دارند توجیه متذکره غلط است بخاطر اینکه نفقه در آیت سبب حاکمیت مردان نشان داده شده است نه سبب برتری بلکه برتری طی حکم جدا گانه اخبار گردیده است.

رهبر فکرنو میگوید وعده هم زن را تنها صلاحیت دار امورات داخلی خانه میدانند. من (نویسنده) میگویم و حتی از نظر شریعت زن نگهبان ملکیت های مرد در خانه شناخته شده است زیرا او حق تصرف چون صدقه وهبه را بدون اجازه مرد در اموال مرد ندارد انگلیس ها به خوبی این رمز شرعی را درک نموده اند که نکاح یکنوع رق را به گردن زن بار می آورد از این جهت پارلمان بریتانیا خواهان لغو عقد نکاح زنان گردید و پیشنهاد کرد

که مردها از زنان بدون اینکه ایشانرا در قید نکاح خود در آورند باید نفع ببرند.

رهبر فکر نوبدون تغییر بدون کمی وکاستی اهداف اعضای پارلمان بریطانیا را تکرار می کند و خواست های غربی های کافر را در لفافه روشن گرایی و نقد بر علمای دینی مقاله نویسی کرده میخواهد به وسیله نا مشروع خویش را به اریکه های حکومت تحت حمایه غرب جا بدهد و یاهم از کمک های موسسه هایشان امرار معاش نماید. رهبر فکرنو میگوید (عده زنان را ناقص عقل و دین می دانند) در پاسخ باید گفت: برادر محترم اندکی تکیه به جلو راه بروید تا خودتان را کافر نسازید اینکه زنان ناقص عقل و دین هستند این گفته مردم یا گفته علما نیست این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم است که به سند صحیح و معتبر امام بخاری رح در جامع صحیح خود او را روایت نموده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم در موعظه به زنان گفت شما صدقه کنید بخاطر اینکه من دوزخ را مشاهده کردم و دیدم که اکثریت دوزخیان را زنان تشکیل می دهد. زنان گفتند این چرا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم در پاسخ به ایشان گفت بخاطر اینکه شما ناقص عقل و دین هستید زنان گفتند چیست نقصان عقل و دین ما؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم برشان گفت عقل شما ناقص است بخاطر اینکه دوتن شما در برابر یک تن از مرد ها در باب شهادت قرار داده شده اید و نقصان دین شما اینست که شما در نصف از عمر خود نماز نمی خوانید.

انکار از حکم پیامبر و از پیامبر اسلام به لفظ سبک و مجهول چون (عده) تعبیر کردن نشان محرومیت و شقاوت نویسنده می باشد و عواقب جدی عذاب خدا جل جلاله را نیز در پی خواهد داشت لذا شما انتظار او را بکشید و ما هم در انتظار او خواهیم بود، رهبر فکرنو گفت: به نزد

تعدادی زن خوب آنست که فرزند بیشتر بیاورد شمار امت محمدی را افزود بسازد ما می‌گوییم:

بلی از نظر مسلمانان و از نظر شریعت شان همین نوع زن، زن خوب و مسلمان است نه آن زن ایکه رحم خود را بدوزد، و به مزاحمت مردها پردازد، و یا هم به بوی گل آمیز و رنگ حوری و حرکت های دل آویز خود مجلس رسمی جوانان را زینت ببخشد؛

نزاکت می دهد بر برگ گل وقت سحر شبنم

ولی از تو عرق ریزی لب رخسار می زبید

ورهبه فکرنو به حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم تمسخر نیز کرده است که می‌گوید: زن خوب آنست که به آوردن فرزند بیشتر تعداد امت محمدی را افزایش بدهد، خداوند مطابق حال اش باوی معامله نماید، اسلام گرایان در پاسخ به او می گویند، هرآن برادریکه لاف از حق زن میزند و میخواهد بخاطر رفاه و ترقی جامعه افغانستان جایگاه زن را در کشور تثبیت بکند او را می باید در عوض طعن به علمای دینی در عوض انتقاد بر علمای دیوبند و در عوض انکار از احادیث صحیحه رسول الله صلی الله علیه و سلم و در عوض تمسخر به حدیث نبوی و نصوص شرعی مانند ریس جمهور شاه اشرف غنی خانم خویش را دست گرفته به انظار عامه تشریف بیاورد، نیاز به اینقدر فلسفه پردازی چیست؟ انکار جمعیت فکر نو از حدیث، طعن و تمسخر رهبر جمعیت فکر نو بر بالای علماء، دینی، جوانان بیدار سرزمین افغانستان اسلامی را وادار ساخت تا ایشان محمد اشرف غنی و طرفداران سکولارا را نسبت به مدعیان اسلام و جهاد، به مراتب بر دین بی ضرر و بر حکومت داری شایسته ترقبول نمایند، بخاطر اینکه شاه غنی بر تثبیت جایگاه زن نه از حدیث بخاری انکار می کند و نه هم به حدیث سنن تمسخر مینماید نه بر بالای علمای دینی انتقاد

دارد و نه هم خواهان تغییر در مفاهیم دینی می‌گردد بلکه بدون سابقه جهادی، شجاعانه خانم خود را در خدمت مردم کشورش قرارداد است و دخترش بدون اینکه کدام سر و صدا را به راه انداخته باشد مصروف کارهای شخصی اش در امریکا و سایر کشور های غربی می باشد ولی هموطنان ما بر چند روز مجاهد و اسلام گرا می باشند ریش می مانند وکلان کلان از آدرس دین ایمان و اسلام کپ می زنند و در لاف جاها از جهاد و مقاومت به لاف گزاف می پردازند و هر گاه به اریکه قدرت تکیه زدند و در مجالس دیپلومات های غربی شرکت نمودند، روزی چند نمیگذرد که به خدای خود پشت میگردانند و مانند لائیک ها به فریب مردم از جایگاه زن در کشور سخن می گویند در حالیکه نتیجه کارشان معلوم نیست سر و صدای شان سرملت را به درد آورده است به عوض اینکه با اعضای خانواده های خود با پای کوبی و رقص روز زن را تجلیل نماید دیوانه وار به آیت های قرآن دهن میاندازند به حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم تمسخر می کنند و به سراغ انتقاد چند ملای مظلوم می روند که ایشان تا اکنون از غم شکم رهای نیافته اند به غرض تحصیل پوست قربانی چند رویه سر سایه از یک مسجد به مسجد دیگر کوچ کشی مینمایند از این جهت من (نویسنده) میگویم خدا جل جلاله بی انصاف را انصاف نصیب بکند، تا اوقضاوت کند که اشرف غنی غربی الاصل خوب است یا مجاهدیکه با تراش ریش و یکصد و هشتاد درجه انحراف فکری نو، غرب گرا شده است، دخترکش با پسران در یک چوکی دانشگاه میخواند خانمش در جمعیت هلال احمر وظیفه گرفته است و با چهره تازه و برهنه خویش به دل های جوانان در محافل و به دل های قشر محروم از طریق عبور جاده کابل پنجشیر پر ازیت و فتنه پخش می کند.

نقد راه حل پیشنهادی رهبر فکرنو در رساله (نقد گفتمان)

اکنون به سراغ نقد راه حل پیشنهادی رهبر فکرنو در رساله (نقد گفتمان) اومی رویم:

رهبر فکر نو زیر عنوان چه باید کرد؟

راه حل این معضل را پیشنهاد کرده است و اینکه برای زنان در مساجد جای علیحده اعمار گردد تا آنها بتوانند به نمازهای جمعه بروند.

من به تکرار گفتم که رهبر فکر نو متناقض سخن می گوید و در حالت سراسیمگی قرار گرفته است (۱) شما متوجه شوید تا همین اکنون رهبر فکر نو خواهان آموزش و پرورش زنان مطابق به طرز کشورهای پیش رفته و ترقی یافته (چون امریکا و اروپا) بود اکنون یکصد هشتاد درجه تغییر کرد و ملا شد عاجل غم جماعت نماز زنان او را در فکر فرو برد، (۲) تا اکنون او ملاهای کشور راسلفی و تندرو می گفت اکنون می خواهد زنان در روزهای جمعه بر شنیدن مواعظ شان به نزد شان به مساجد برود، (۳) تا اکنون ملا را کافرگر و راه ملا را فساد می خواند.

اکنون زنان را تشویق میکنند تا به نزد کافرگر و فساد پیشه بروند (۴) تا اکنون آماده نبود. زنان در مدرسه دینی درس بخوانند، زیرا او باعث میشد که زنان پر خاشگر شوند یکتن از هوا داران او در کتاب آخوند درویزه نشریه جمعیت فکر راجع به دختران ایکه در مدرسه اسلامی انائیه ولایت کندز درس میخوانند، میگوید: آن دختران تندرو شده اند، اگر چادر از سر زنی در حضور شان بیافتد میگویند گنهگار شدی، اگر سخنی از توبه خطا برود میگویند کافر شدی.

و اکنون بر حل موضوع پیشنهاد دارد تا زنان خطابه های علما را بشنوند، تا پر خاشگر شوند بخاطر اینکه در خطابه های علما مسایل حجاب، دین، ایمان، تقوی و سنگر گیری در برابر کافر بخصوص کافران حربی و اشغالگر

تکرار می‌گردد نه آزادی و دیموکراسی، و دیگر اینکه رفتن زن به نماز جمعه نه رفاه را بار می‌آورد و نه هم درد درمانده‌گی مردم افغانستان را مداوا میکند و نه هم مدافعین حقوق زن اشتراک زنان را در نمازهای جمعه را از جمله حقوق ایشان به حساب می‌آورند، حقوق زن به نزد مدافعین حقوق زنان حق انتخاب شوهر است، به این معنی که دختریکه جوان می‌گردد او حق دارد بدون اجازه خانواده اش با هرکسی که خواست عقد ازدواج ببندد و هرگاه دلش خواست از وی طلاق بگیرد حق زن به نزد ایشان حق تجارت است به این معنی که زن‌ها باید اجازه داشته باشند تا فروشگاه داشته باشند، به نزد مدافعین حقوق زنان حق زن اینست که او به دانشگاه‌ها برود، برسر یک چوکی با پسران هم پهلویش درس بخواند، زن میتواند بدون زوج و یاه هم شوهر به سفرهای داخلی و خارجی برود، زن میتواند قاضی شود و راجع به حدود و قصاص اصدار حکم کند، زن میتواند در محافل عمومی دوشادوش مردان با یخن باز و دستان برهنه کار کند.

رهبر فکر نو ترسیده است

ولی رهبر فکر نو ترسید، بی چاره ماهرانه ولی با روحیه نهایت ضعیف از مسیر نو اندیشی خویش دوباره خود را به کوچه ملای زد، در عوض اینکه مطابق نظر مدافعین حقوق زنان و مطابق به نظریات ابتدایی خود او بر راه حل درمانده‌گی مردم افغانستان پیشنهاد جایگاه زن را کند و از مردم افغانستان بخواهد تا دختران خود را به دانشگاه‌ها بفرستند، برایشان اجازه تحصیل را در خارج بدهند بگذارند زنان شان آوازخوان شوند و غیره، مخالف از هدف ساخته‌گی خویش و بطور مداخله در وظایف ملا صاحبان، پیشنهاد این را کرد که زنان باید به مساجد بروند و خطبه‌های نماز جمعه را بشنوند، من (نویسنده) می‌گویم:

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

رهبر فکرنو نباید مسیری را بر خود انتخاب میکرد که او باعث پشیمانی و در مانده گی فکر او میگردد، شعار دفاع از حقوق زن دراصل، ازسوی مشرکین و کفار مطرح گردیده است و سپس مردمان آزادی خواه به حیث حربه در برابر دین از آن استفاده میکنند، من میگویم تو مجاهد را چه شده است که میخواهی از طریق شعار غیر اسلامی کسب کمال و عزت کنی، گرویدن به فکر غیر اسلامی بحکم خداوند ج باعث ذلت است نه باعث رسیدن به عزت، شعار مومن ایمان و تقوا، هجرت و جهاد است، چیزیکه ما و شما را طبق وعده الهی مالک وزارت خانه ها وارگ نشین ساخت و هرگاه خودمان به دین مان پشت گردانیدیم خداوند جل جلاله هم مطابق به وعده خود هم وزارت خانه را از ما گرفت و هم ارگ ریاست جمهوری را، و متوجه باید بود که اگر گلوها پاره شود که ما جایگاه زن میخواهیم و جوانان ما در راه مبارزه آن پیر شوند ولی دیگر امکان پذیر نخواهد بود که ما به خولک مشری برسیم، وزارت را به جای خودش بمان لذا پیشنهاد من بر پیروان فکر نو اینست که شما به شعار های غیر دینی نه خودتان را مانده کنید و نه هم فرزندان تاجک تبار ما را فریب بدهید.

سیر کوتاه به تناقض گویی و تخطی های رهبر فکر نو

(۱) رهبر فکرنو در صفحه (۱) نقد گفتمان خویش مینویسد (مقصد اسلام تنظیم بهتر امور زنده گی است و در صفحه (۱۹) آن مینویسد اسلام برای مردم امنیت، رفاه و آسایش میطلبد، هر نوع نظامی که بتواند این اهداف را برآورده بسازد، اسلامی است،

نقد

مقصد اسلام گرد آوردن بنده گان خداوند ج به توحید خداوند ج است نه تنظیم بهتر امورات زنده گی مردم، من که میگویم مقصد اسلام خداشناسی و بیرون آوردن بنده گان خدا ج از بنده گی بنده گان به سوی بنده گی الله است آیت های قرآن کریم است، این القیم جوزیه رح و ملا علی قاری رح میگویند هر آیت قرآن کریم متضمن توحید رب تعالی است و به ده ها آیت مقصد اسلام، مقصد انزال کتاب های آسمانی و مقصد بعثت پیامبر را سرکوبی شرک و احیاً توحید خداوند ج نشان داده اند، و شما که میگوید مقصد اسلام تنظیم امورات زمین داری و شرکت های سهامی است از کتاب و یا هم سنت برای مان یک دلیل ارایه بدارید، در غیر آن از عقل خود بر شریعت آسمانی نباید هدف تعیین کرد، بخاطر این که بحکم امام طحاوی ما او را به زباله میندازیم ما میگویم دین اسلام دین معاشی و اقتصادی نیست، اگر هدف او تنظیم امور بهتر زنده گی مردم میبود، و بدون شک در دوره نبوت دین به حکم آیت سوره مآیده (۴) به پایه اکمال رسید، ولی در دستر خوان مردم چنانچه در عصر موجود در جریان است تغیر قابل ملاحظه صورت نگرفت، روزیکه پیامبر مان محمد صلی الله علیه و سلم وفات میگردید زره او در بدل بیست پنج صاع جو به نزد یک یهودی گرو بود.

البته از لوازم اهداف دین مقدس اسلام رفاه پیروان او به شمول امور بهتر زنده گی شان می باشد، اگر عبارت خود را کمی علمی بسازیم، تنظیم بهتر امور زنده گی مردم در دین اسلام به منزله حاصل من الشی است نه به منزله مقصد من الشی در بین آن دو فرق است.

اینکه رهبر فکر نو امر ضمنی و تبعی را بجای مقصد اصلی عنوان میکند قانوناً غلط میکند (۲) دوم اینکه رهبر فکر نو میگوید هر آن حکومتی که

بتواند برای مردم آسایش بیاورد اسلامی است برادریکه تو کتاب های سنگ آسمانی را زیر مطالعه داری آیا رهبر فکرنو خطانگفته است؟
کشور های قاره امریکا و قاره اروپا بر مردم خود آسایش را فراهم کرده اند آیا اسلامی هستند؟ از ریزش این سنگ آسمانی رهبر فکر نو چه جواب دارد و به کجا او فرار خواهد کرد؟

چونکه زر اندوزی و غم شکم رهبر فکرنو را غرق خود ساخته است، لذا او فکر میکند هر نظامیکه مشکل شکم و مشکل جیب او را رفع سازد او اسلامی است، خیر باشد شاید هم از پیش او اشتباه شده باشد، متوجه نشده است که مدار نظام اسلامی به تنفیذ قوانین اسلامی در کشور میباشد نه بر تدارک زر، و رفع مشکلات شکم.

(۲) در صفحه ۲ نقد گفتمان خویش نوشته است مردم به وضعیت اسف بار خویش قانع هستند و این وضعیت را گونه از لطف و شفقت پروردگار می شمارند بجای آنکه در پی بهتر سازی وضعیت خویش بوده باشند برخلاف شکر گذار حالت بی نوایی و درمانده گی خویش هم هستند (با اندکی تغیر) و سپس در صفحه (۱۰) آن مینویسد بر بنیاد این فکر، کاروتلاش ثمره ندارد بهتر است تا به سرنوشت راضی بود آنگونه که در افغانستان مردم را از تلاش بازداشته است.

نقد: رهبر فکر نو از مسئله تقدیر آگاهی درست نداشته است، بخاطر اینکه او از رجال این فن نیست، موصوف فکر میکنند که تقدیر جبر آور است، و کسانی که به تقدیر باور دارند آنها به وضعیت اسف بار خویش قانع و راضی هستند باز در تخطی خود پافراتر نهاده میگوید (و بدان شکر گزار نیز می باشند) در آخر می گوید مردم افغانستان از همین نوع مردم اند، لذا ایشان پاچه بر نمیزند که کمپیوتر بسازند، و موتر های لکس اختراع نمایند و بدین ترتیب به درمانده گی فقر خویش پایان بدهند،

ما قبلاً در مورد بحث‌های داشتیم و اکنون همین قدر می‌گوییم که مردم افغانستان روحاً و طبعاً با برداشت رهبر فکر نو مخالف هستند، بخاطر اینکه مظلوم‌ها صبح وقت به غرض بدست آوردن نفقه فامیل خود به کارهای روزمره خود از خانه‌های شان بیرون می‌شوند، و چه قدر که توان دارند کار و تلاش مینمایند تا فقر و درمانده‌گی خویش را دفع و رفع نمایند، اگر ایشان به این باور می‌بودند که هر آنچه تقدیر حکم کرده است همان حتماً خواهد شد، ایشان به ترک خانواده‌های شان رنج فراق اطفال دوست‌داشتنی شانرا متحمل نمی‌گردیدند، بلکه چنانچه من در سابق تذکر دادم که مسلمانان به کار و تلاش خود با تقدیر ازلی خداوند ج در حالت منازعه هستند، و این چیز است که دست فروشان روی جاده‌ها هم به او میدانند، علمای جيد کشورمان را به جای خودشان بگذار، اینکه رهبر فکر نو گاهی به مردم مان و گاهی هم به علمای مان اتهام وارد میکند، از اثر عقل‌گرایی کله او کار نمیکند.

رهبر فکر نو میگوید مردم افغانستان به وضعیت اسف‌بار خود راضی هستند و به آن شکرگزار نیز میباشند. من (نویسنده) می‌گویم که من به تکرار گفته‌ام که رهبر فکر نو از رجال فن علمی نیست ازین جهت از قلم او عجایب ظهور میکند و بدون اینکه بیچاره آگاهی قبلی داشته باشد به گودال‌ها سقوط می‌نماید، موصوف نمیداند که در افعال باری تعالی دو بعد است بعد فعل و بعد مفعول به عباره دیگر بعد قضا و بعد مقضی، مردم افغانستان راضی به قضای باری تعالی هستند زیرا رضا به قضا واجب است در غیر آن بنده باید از قضای رب تعالی ناراض و قهر بوده باشد که او موجب کفر است، مردم افغانستان راضی به فقر و درمانده‌گی خویش نیستند زیرا او مقضی است و مقضی جدا از قضا است هیچکس از افلاس و فقر رضایت

ندارد، به عباره دیگر ما همه مان فقر را بد میبینیم و از او نفرت داریم اتهام که رهبر فکرنو بر بالای مان میندد او به افلاس علمی او بر میگردد.

جواب فوق بر سرزبانهای علمای کلام مشهور است ولی شیخ الاسلام او را ضعیف میخواند شیخ الاسلام در کتاب (استقامت ۳۲۴) میگوید جمهور ائمه به این نظر اند که وجوب رضا به قضا مطلق نیست، ما مسلمان ها مامور نیستیم که به هر آنچه رب ما فیصله کرده است راضی باشیم بلکه ما مامور هستیم تا در برابر او قضای الهی اظهار رضایت کنیم که به رضا در برابر او مارا امر شده است مثل قضا به طاعت الله، قضا به طاعت رسول، نه در برابر هر هر قضا، جواب سوم اینست که معاصی صادره از بنده، یا فقر موجوده مردم افغانستان دو جهت دارند جهت بنده به این معنی که بنده او را فعل کرده است؛ وجهت الله به این معنی که الله تعالی او را آفریده است و او را فیصله نموده است رضا به فقر در مانده گی واجب است از این جهت که الله جل جلا له او را فیصله کرده است و آفریده است نه از این جهت که او بنا به تنبلی مان به میان آمده است، جواب دوم را فرهادی در بنراس و ابی القاسم قشیری هم در الرسالة ذکر نموده است؛

بر توضیح دعوی خود دو مثال ذکر می کنیم

مثال اول :

آخرین نقطه ولایت مان ولسوالی پریان است، به این معنی که فکر میشود سکنه او بادیه نشین و دور از تمدن و فکر نو قرار دارند، ولی ما در آنجا یک شاعر جهادی داریم به نام مرزا غفور یعقوبی، موصوف بر بلند بردن همت مجاهدین و مهاجرین اشعار حماسی، مراثی و عاطفی می سرود، او در یکی از رباعیات خود گفته است.

در ملک مهاجرت اگر حیرانیم
راضی به قضای خالق یزدانیم
بعد از کرم تو شاکراز لطف ضیاً
ممنون ز برادران پاکستانیم

ازالله ج که او به یزدان تعبیر نموده است ما او را به بادیه نشینی او حمل مینماییم زیرا یزدان از اسماء الحسنی نیست، ولی چیزیکه او در شعر خود بدان اشاره نموده است و مدعی ما را تائید می کند، او اینست که او اظهار رضایت به قضای الهی کرده است، حکمی که او بر بالای هر مسلمان واجب میباشد، اظهار رضایت به حیرت و زنده گی اسف بار دیار هجرت خود نکرده است، چیزیکه هر مسلمان او را طبعاً نمی پذیرد بلکه از او نفرت دارد.

مثال دوم :

مولانا بلخی در کتاب خود مثنوی میگوید یک نفر جبری بر بالای درخت میوه دیگری بالا شد و خوردن میوه را آغاز کرد، دیری نگذشته بود که مالک درخت پیدا شد و از او سوال کرد که چرا بدون اجازه میوه مرا میخوری ؟

جبری گفت درخت از خدا است و من نیز بنده خدا ج هستم، تقدیر او رفته است که من از این میوه باید بخورم لذا من اختیار نخوردن او را ندارم، مالک متوجه شد که فلسفه گویی نمیتواند قناعت دزد عقل گرا، را فراهم کند، بناً او خواست تا عملاً بر او بفهماند که بلی کارهای عالم مطابق تقدیر الله ج پیش می روند، ولی تقدیر انسان ها را معطل قرار نمی دهد که اختیار را از ایشان سلب بسازد، مالک بردزد جبری گفت از درخت پایین بیا، هرگاه او از درخت پایین آمد او را توسط ریسمانی به تنه درخت بست و سپس به چوبی که به دست داشت کوبیدن وی را آغاز کرد، دیری نگذشته

بود که دزد جبری بی قرار شد و از مالک خواست تا ضرب او را توقف بدهد مالک گفت من چطوری میتوانم ضرب تورا توقف بدهم در حالیکه چوب مال خداوند جل جلاله و من بنده خداوند جل جلاله و تقدیر خداوند جل جلاله هم به این رفته است که من تورا به آن لت کنم لذا مجبور هستم که تورا توسط همین چوب لت و کوب کنم، دزد جبری متوجه شد که در عقیده خود (تقدیر جبر می‌آورد) غلط شده بوده است آن وقت بود که او صدازد من غلط شده بودم اختیار است، اختیار است اختیار زدن مرا توقف بده که افکار شدم، به ذکر این دو مثال امید است که علاقمندان فکر نو در آینده به بهانه عقیده تقدیر مردم کشور را زیر بار ملامتی قرار ندهند،

(۳) رهبر فکرنو در صفحات (۷.۶.۵.۴) نقد گفتمان از عقل

گرایان چون سید جمال الدین محمد عبده، رشید رضا مودودی، عبدالکریم سروش و در صفحه (۲۲) از محی الدین بن عربی نام میبرد، و در آخر میگوید: در راه توسعه های سیاسی و رفاه بخشیدن کشور از کارنامه های این نام آوران مسلمان میشود استفاده کرد.

از آثار سید جمال الدین چیزی ما به دسترس نداریم لذا نمیتوانیم در باره او تبصره کنیم البته او به نزد علماء از لحاظ عقیده متهم قرار دارد، و مکتب او و مکتب رفیق او محمد عبده مصری و شاگرد او رشید رضا مشهور به مکتب عقلانیه میباشد یعنی مکتب که عقل را چون معتزله حاکم میدانند و به مقتضای او حرکت مینمایند، اگر بر سر راه شان آیتی و یا هم حدیثی مانع ایجاد کند او را به تاویل و یا هم به ابطال از سر راه دور می کنند، کاریکه از نظر محدثین و فقیه ها گمراهی خوانده میشود، باز رشید رضا در میان ایشان سلفی دو آتشف است به ده ها صفحه را در تفسیر المنار به این موضوع سیاه ساخته است که سوسمار حلال است و بر سردستر خوان رسول الله صلی الله علیه و سلم خورده شده است، برنامه رهبر فکرنو اینست که

سلفیت را کنار بزند و به جای او حنفیت را جاگزین نماید ولی در اینجا برنامه که به تازه گی او را سردست گرفته است فراموشش شده است زیرا او دوباره جوانان را به دنباله روی سلفی‌ها تشویق میکند، مودودی آن نویسنده مشهور پاکستانی است که در اثر عقل‌گرایی از احادیث صحیحہ سرباز زده است و به اثر طغیان قلمش داخل دهلیز روافض گردیده اکابر یاران پیامبر را مورد طعن و توهین و انتقاد قرار داده است بلکه انبیا علیهم السلام هم از شر قلم او ایمن نبوده‌اند، لذا علمای سنتی بانام او حساسیت دارند.

عبدالکریم سروش که رهبر فکرنو از او به چهره‌های سرشناس یاد میکند و میخواهد جوانان را به دنباله روی باورهای وی تشویق نماید، کافر و ملحد معاصر مان مییابد، رهبر فکر نو خود در کتاب خوش بنام (دیو هفت سر) صفحه (۴۹) نوشته است که به نزد عبدالکریم قرآن کتابی است بالاتر از شعر و دیگر اینکه در تولید آن محمد صلی الله علیه و سلم نقش داشته است، عقیده فوق بدون شک کفر است و شاید رهبر فکرنو هم او را کفر بخواند، پس چگونه راجع به راه حل معضل کشور به ویژه راجع به رفع درمانده گی مردم افغانستان جوانان و مردم کشور را تشویق مینماید که از فکر این کافر تقلید بکنند و اگر رهبر فکر نو عقیده (در تولید قرآن محمد صلی الله علیه و سلم نقش دارد) را کفر نگوید، در آنصورت لازم نیست پیرامون سخنان او متحمل زحمت شد بلکه نوع برخورد با او را باید تغییر داد و براو چاره دیگری جستجو نمود.

رهبر فکرنو از محی الدین بن عربی صوفی صاحب کتاب فتوحات مکیه و فصوص الحکم نام میبرد شاید هم رهبر فکرنو کتاب های او را از طریق دیگران و افکار او را در متن آثار عقل‌گرایان چون عبدالکریم سروش شنیده باشد و فراگرفته باشد، زیرا آثار ابن عربی به لسان عربی است، ابن عربی

موصوف عقیده به این دارد که پیامبران حلال و حرام را نشناخته اند، زیرا در عالم موجود چیزی به شمول مادر و خواهر حرام وجود ندارد همگی حلال هستند (۲) خدای مشخص و جدا وجود ندارد بلکه هم آن چیزهاییکه به نظر میخورد به شمول سگ‌های بازاری (معاذ الله) خدا میباشند (۳) خدا چیز ساخته گی است، هر قسمیکه تو خدا را فکر بکنی خدا همان است روی تاثر از همین نظریه رهبر فکر نو گفت من اکنون خدایی مخلوطی از خدای مشایون و عرفا بر خود صورت داده ام و به او شادمان زنده گی میکنم و به اساس همین نظریه مشرکین زمان ما میگویند در باب پرسش و نفع رسانی پیر کامل شرط نیست عقیده مهم است (لواعتقاد احد بحجر لنفعه) اگر یک شخص به سنگ هم اعتقاد نفع رسانی را بکند حتماً همان سنگ بر او نفع خواهد رسانید.

(۴) ابن عربی خویش را برتر بر بالای پیامبر ص میگوید (۵) او میگوید من نیاز به محمد صلی الله علیه و سلم ندارم زیرا من از همان معدن معلومات خویش را اخذ میدارم که ملک وحی از آنجا وحی بر محمد صلی الله علیه و سلم میآورد (۶) او بر پیامبر طعن میزند و از او به ابن ابی کبشه یاد میکند، ابی کبشه یک نفر از کافرهای پیشتر از زمان بعثت بود بیهقی میگوید: وَجَزْبَنَ غَالِبَ نَامَ دَاثَتْ وَازَ قَبِيلَهُ بَنُو خَزَاعَةَ بُوَدَ، او از دین قوم خود منحرف شد به جای پرستش بتان به پرستش ستاره شعری روی آورد کافران گفتند ابوکبشه صابی شد یعنی از دین قوم خویش خارج گردید و هرگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم به پیامبری مامور گردید و دعوت را بسوی عبادت الله جل جلاله آغاز کرد کافران قریش بر او لقب ابن ابی کبشه را دادند یعنی این هم مانند ابی کبشه از دین مروج قبيله خود که همان پرستش بت ها است منحرف گردید.

ابن عربی حسب مقوله کفار قریش گفته است، پسر ابی کبشه دنیا را بر بالای مردم تنگ ساخته است که میگوید این چیز حرام است و این چیز حلال، بلکه همه چیز حلال است، روشن فکران توسعه اندیش از نظریات او در عقب زدن شریعت و در کنار زدن مکروه و حرام و همچنان در جلوه دادن حق بودن تمامی ادیان استفاده اعظمی میکنند، روی همین ملحوظ است که عبدالکریم سروش در عقیده کثرت گرایی خود در دین از فکر ابن عربی استفاده میکند، و این همان عقیده سکولریزم است، از نظر سکولرها دین های مروج در کره زمین به شمول ذکر پرستی و گاو پرستی در هندوستان همگی درست است و حق است، پیروان ادیان مانند مجوسی ها، نصرانی ها، یهودی ها، گاو پرست ها، بت پرست ها همگی با مسلمان ها مساوی و برابر هستند، در بین شان فرق نیست، این عقیده را عبدالکریم سروش از ابن عربی اخذ میدارد و در الفاظ نو و عصری بر عقل گرایان ارایه مینماید رهبر فکرنو آثار عبدالکریم سروش را به دقت مطالعه و افکار او را (چنانچه از گفته هایش معلوم میشود) دنبال دارد از این جهت او گفت، نظریات عبدالکریم سبب شد که از شدت خصومت من در برابر پیروان سایر ادیان کاسته شود و جای کینه و عداوت با آنها را مدارا بگیرد.

تنبیه : ابن عربی که رهبر فکرنو از فکر او متأثر است زندیق است، اگر زندیق نمیبود زندیقان چون اروپاییان و عبدالکریم سروش از او ستایش به عمل نمی آوردند و بر تجدید افکار او کمر نمی بستند، موضع اصلی تشریح اقوال و افعال ابن زندیق کتاب مشهور مان (وحدت الوجود) است شمامی میتوانید به آن مراجعه نمایید در این مقام فتوای ملا علی قاری رحمه الله در رابطه به او کفایت میکند که میگوید (اگر ابن عربی سخنان فوق را عمداً و قصداً در حالت عقل و هوش خویش گفته باشد و سپس بدون توبه از آن مرده باشد او کافر و مخلد فی النار میباشد).

سوال اول: چرا رهبر فکرنو از نظریات ابن عربی زندیق متأثر است؟
جواب بخاطر اینکه دلک او در اثر عقل‌گرایی از مفاهیم کتاب و سنت فارغ گردیده است و این قانون است دل‌ایکه از روشنی هدایت الهی فارغ بگردد و سوسه‌های شیطانی جای او را پر میکند چنانچه خانه که از سکنه انسی خالی میشود جن‌ها او را بر خود خانه میسازند.

سوال دوم: چرا رهبر فکرنو از نامداران فکر اسلامی چون شافعی، مالک، احمد، طبری بخاری، ابو عیسی ترمذی، امام ابی داود، مسلم نیشاپوری، دارمی، طحاوی، دارقطنی، فخر رازی، باقلانی، امام الحرمین، جوینی، ابن تیمیه، ابن قیم، امام نووی، ابن صلاح، ابن الهمام، انور شاه کشمیری، رشید احمد گنگوهی، ولی الله دهلوی، شاه اسماعیل شهید ابن ماجه قزوینی، ضیا مقدسی، امام محمد و امام ابی یوسف رحیم الله تعالی و امثال شان تذکر نمیدهد و چرا در راه حل عویصه مردم افغانستان به تقلید افکار این پیشوایان بزرگ اسلام، جوانان را تشویق نمیکند.

(جواب) کسانیکه شما از ایشان نام گرفتید ایشان در راستای ترقی مسلمانان و رفع درمانده گی شان کاری انجام نداده اند و نه از خود کدام کارنامه گذاشته اند.

در نقد پاسخ باید گفت، مراتب خدمت پیشوایان نامبرده بر امت مانند ستاره صباح در آسمان درخشیده است و اکنون میدرخشد و در آینده ها هم ان شاء الله تعالی خواهد درخشید، خدمت که سعادت دنیا و آخرت را بر امت اسلامی به ارمغان آورده است، و اگر ذهن کسی به این خطور بکند که بلی در رابطه به ترقی علم حدیث، فقه، بلاغت و تفسیر توانسته اند خدمت نمایند ولی در عرصه رفاه و آسایش مردم کشورهای شان چیزی انجام نداده اند، نتوانستند کمپیوتر اختراع کنند برق و زره را کشف نمایند. و شرکت موتر

سازی بسازند، در پاسخ باید گفت نخست اینکه این نوع صنعت‌گری‌ها مربوط شما ماهرین فنون دنیوی می‌گردد نه مربوط آنها.

دوم اینکه مودودی، محمد عبده، شلتوت، رشید رضا و عبدالکریم سروش کدام کارخانه را ایجاد نموده اند؟ که شما به دنبال ایشان در حرکت هستید.

از بین موترهای که در جاده‌های کشورهای شان گشت دارند، کدام نوع آن ساخت ایشان می‌باشد؟

کدام انترنت یا کدام کمپیوتر نتیجه فکر این گروه عقل‌گرا می‌باشد تا جوانان مسلمان به آن ارج بگذارند، نه تنها که اینها بر مردم شان راجع به دنیای شان نتوانسته اند خدمت انجام بدهند بلکه در رابطه به دین هم از ایشان خدمت که قابل ملاحظه و ملموس باشد بجا نمانده است، بلی از بین این همه خدمت‌خیزی قابل تأیید است ولی در برابر حکومت‌های کفری و استعماری قابل تأیید است نه در برابر اهل سنت مستضعف ایران و نه هم در واقع بخاطر اینکه دین شیعیان دین خرافات دین باطل و به نزد شریعت اسلامی ساقط از اعتبار می‌باشد.

دین که مبنای او را عقل ابن عربی، خیال سروش، افکار انحرافی بدعی معتزله رافضه و غیر هم تشکیل بدهد از نظر نصوص قرآن و سنت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم، آن دین نیست و دین هم شده نمیتواند حکم فقهی در مورد او اینست که بر بالای او خط بطلان کشید و در باطله دانی انداخت تا مسئولین شهرداری او را به صحراها انتقال داده زیر خاکش کنند و یا هم آتش بزنند.

(۵) رهبر فکر نو در صفحه (۱۶) نقد گفتمان مینویسد شماری از علمای دینی بر اساس یک حدیث ثبت شده در مستدرک حاکم (لا تعلموا النساء الکتابه) نوشتن را بر زنان حرام میدانند.

نقد: رهبر فکرنو بازهم بر بالای علمای دینی اتهام وارد کرد و بر بالای پیغامبر علیه السلام دروغ بست و مقوله را حدیث گفت، زیرا از دیدگاه علمای دینی نوشتن بردختران جایز است نه حرام، و حافظ سخاوی رح در مقاصد حسنه میگوید حدیث مستدرک موضوع است، بناً استدلال بدان اصلاً جواز ندارد پس روی کدام دلیل کسی میتواند نوشتن را بر بالای دخترها حرام بداند.

(۶) رهبر فکرنو در صفحه (۱۷) نقد گفتمان زیر عنوان غفلت از تحول تاریخی مینویسد، غفلت از سیر تحول تاریخ باعث میشود که علمای سنتی در مورد حفظ پدیده های تاریخی دید سختگیرانه ای داشته باشند و از روند نو شدن پدیده ها از خوردن و پوشیدن گرفته تا حتی به مرز های آموزشی نیز میرسد، چراکه هستند کسانی که کتاب های زرد ورق را که به همان شیوه کلاسیک طبع و نشر میشوند پر برکت می‌شمارند و در مقابل کتاب های چاپ جدید را بی فیض و کم برکت میدانند.

نقد: رهبر فکر نو خوب افسانه پردازی و خیال آرای می‌نماید و زیر عنوان علمای سنتی تمامی علمای دین را که گویا کتاب های زرد ورق را پر برکت میدانند به تمسخر می‌گیرد، و در تمسخر خویش می گویند که این نوع علما حتی از نوشیدن پدیده های جدید خوردنی و پوشیدنی نیز ممانعت می ورزند

اگر گفته شود کجا و کدام عالم اطعمه نو را نخورده است و پوشاک نو را نپوشیده است.

شاید از ایراد مثال او عاجز بماند و خود به اثبات برساند که در صورت افسانه مرتکب کذب گردیده است عملیکه بر یک نویسنده خوب و مطرح مناسب نمی باشد.

رهبر فکرنو جلو تر رفته نوشته می کند بر اساس چنین دیدگاه کوشش بر آن است تا جامعه از نظر ضروریات ظاهری خود شبیه جامعه صدر اسلام گردد آن دسته از علما دینی با پدیده های تازه به مقابله می خیزند که گویا در متون دینی به این مسائل اشاره نرفته است او میگوید به گونه نمونه در سال ۱۳۸۲ وقتی مسله نوع نظام سیاسی در افغانستان مطرح بود استاد سیاف به نفع نظام ریاستی تلاش داشت او استدلال می کرد که نظام ریاستی با اسلام هم خوانی دارد.

نقد: بلی از وجیهه های علمای دینی اینست که تلاش کنند تا جامعه معاصر شان هم صورت با جامعه صدر اسلام باشد ولی در عقیده و عمل نه در تمدن و وسائل زندگی ولی رهبر فکرنو به این فرق پی نبرده است ما میگوییم بلی از فرائض علمای دینی اینست که در مقابله با پدیده های نو به مقابله بخیزند ولی با کدام نوع پدیده های نو با اعمار بالا منزل ها با استفاده از کمپیوتر با سوار شدن به موترها با سفر نمودن از طریق هوا؟ نه خیر با پدیده های نو مادی علماء به مقابله نمی خیزند رهبر فکر نو مبهم و سر درگم صحبت میکند بخاطر اینکه بتواند علماء را در اذهان پسران جوان بزند و خورد خمیر کند علماء دینی با پدیده های معنوی و آنهم که در تضاد با روح شریعت محمدی قرار داشته باشد به مقابله می خیزند زیرا در اصطلاح علماء ان پدیده ها را بدعت نامیده میشود و بدعت بحکم رسول الله صلی الله علیه و سلم (وایاکم والبدعة فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة) از بدترین اعمال شمرده شده است پس باید علمای دینی با او به مقابله بخیزند.

لذا گاهی هم از عالمی شنیده نشده است که او بگوید سوار شدن بر کروزین بدعت است و قوانین ترافیکی نا مشروع و اگر شنیده شده باشد شما می توانید یکی را به مثال بیاورید، بلی علمای دینی به این نظر هستند

که پدیده نوزمانیکه جز دین محسوب می‌گردد باید در دین و متون قدیم بر خود جایگاه داشته باشد در غیر آن، مردود است نظر و ساخته هر کسی که بوده باشد هرگاه ما می‌خواهیم نظام اسلامی بسازیم نحوه آن نظام ریاستی است نه نظام صدارتی که در یک کشور دو خلیفه نافذ الحکم وجود داشته باشد و حکمرانی مساویانه نمایند شاید هم در کشور های کنونی از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی این شیوه مجاز و مرعی الاجراء بوده باشد ولی او را نظام اسلامی خوانده نمی‌توانیم زیرا در ارزش های اسلامی که همانا صدر اسلام است ما بر او مثال سراغ کرده نمی‌توانیم بناء او بدعت است اینکه از لحاظ عقل خود چون کاندید شدن ورای گرفتن او را حسن می‌دانید او مربوط شما است ولی ما او را نمی‌توانیم رهکار اسلامی و موجب ثواب بگوئیم بناء نظر استاد سیاف در مورد درست بوده است نه خطاء. رهبر فکر نو در صفحه ۱۸ می‌نویسد غفلت از تحول سیر تاریخ شخص را کتاب زده می‌سازد نمونه آن باز هم سیاف است که او در کتاب پسین خود (دین و دولت) از شروط حاکم مسلمان یکی هم قریشی بودن را یاد میکند موصوف در این پیش شرط می‌نویسد که اگر پذیرفته شود که زعیم قریشی نسب باشد. پیامد های ذیل را با خود دارد. عدم مشروعیت همه نظام های سیاسی کشورهای اسلامی، عدم مشروعیت مرزهای موجود در بین کشورهای اسلامی، عدم مشروعیت همه قرار دادهای که عقد آن مربوط وجود رئیس جمهور مشروع مسلمانان است.

نقد: در مورد مسائل اسلامی و در رابطه به تنفیذ حکمی از احکام اسلامی شخص مسلمان باید کتاب زده باشد به این معنی که اگر حکم مذکور را در کتاب شرعی یافت بدان حکم بکند و اگر نیافت باز میتواند در مورد آن اجتهاد خود را به کار ببرد تا در مطابقت با سائر نصوص کتاب های شریعت بر او چاره بجوید و این شده نمی‌تواند که خود را مسلمان

عنوان کند ولی تقلید از میرمن چرچیل انگلیسی بکند نه از عایشه رضی الله تعالی عنها لاف از اسلام بزند. به بهانه اسلام گرانی سائرین را تحت سایه رعب پیروان فکر نو قرار بدهد و هنگام قانون سازی از عبدالکریم سروش کافر هدایت بگیرد و نظر (جان هیگ) و مودی هندو نخست وزیر هندوستان را قبول کند ولی حدیث صحیح رسول الله صلی الله علیه و سلم را که او می فرماید (الائمه من قریش) خلفای مسلمان‌ها از قبیله قریش می باشند به بهانه چون که و چنانکه مورد رد قرار بدهد بلکه فکر موصوف از نوع همان فکری است که امام شعبی (رح) گفته بود بر بالای آن باید شاشید. حدیث قریشی بودن خلیفه حدیث صحیح است ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جمع صحابه در (سقیفه بنی ساعده) در برابر انصار مدینه که میخواستند با سعد بن عباده رضی الله عنه بیعت نمایند استدلال کرد و به سبب آن قناعت همه صحابه را فراهم نمود (۱) بناء اجماع مسلمان‌ها به این محقق شده است که زعیم مسلمان‌ها باید قریشی باشد علمای دینی و مسلمانان بدون چون و چرا بدون مشکل تراشی این فرموده پیامبر خود را سمعنا و اطمعنا گفته پذیرفته اند و می پذیرند و این تنها نظر استاد سیاف نیست بلکه نظر اجماعی همه علمای فقه و تفسیر هست ابن عابدین در ردالمختار و حافظ ابن کثیر در تفسیر جلد اول بحث خلافت آدم ع (۷۲) از جمله شرائط خلیفه مسلمان‌ها قریشی بودن او را شمرده است. اینکه مشکل تراشی می شود که باید نظام های کشورهای اسلام باید نامشروع باشند و غیره ما می گویم بخواهی یا نخواهی نامشروع هستند طبق مثل مشهور بر شتر گفتند چرا گردن تو کج است؟ شتر گفت کجای من راست است که گردن من راست باشد. حکومت هی اسلامی که نبودن زعمای شان از قبیله قریش مشروع بوده باشد، زعیم مان محمد اشرف عنی به جعل رئیس جمهور شد، هوا دران او زیر شفرگوسفندان رابه چراگاه ببرید

وسیرشان کنید، صندوق‌های رای دهی را درخارج از مراکز رای پرکردند و براو فرستادند، ولی رهبر فگرنوبه خاطر اینکه حکومت اشرف غنی شوهر لورای مسیحیه را مشروع جلوه دهد، حدیث صحیح رسول الله صلی الله علیه و سلم پیغامبر مسلمان‌ها را به پشت پا میزند، این بهتر است که ما حکومت غنی را نامشروع بگوییم و حدیث پیغامبر خود را بپذیریم اگرچه نمیتوانیم به مقتضای آن عمل کنیم، و یا اینکه حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را قربانی حکومت اشرف غنی نماییم، از امتیازات و مزایای حکومت لذت می‌برد اشرف غنی، عیش نوش او را میکند لوراغنی، ولی بر مشروعیت ایشان حدیث پیغامبر (ص) را مجانی به پشت پامی زند رهبر فگرنو.

و اگر از رهبر فگرنو سوال شود شما به خاطر مشروعیت بخشیدن حکومت اشرف غنی حدیث پیغامبر (ص) (آلائمة من قریش) را از اعتبار ساقط نمودید، ولی این عمل نامشروع خودتان را چگونه مشروعیت می‌بخشید که به عنوان نماینده مردم از سه سال به این سوماهوار دوصدهزار پول بیت المال مردم افغانستان را اخذ می‌دارید در حالیکه می‌عاهد قانونی دروه وکالت شما سه سال پیش به پایان رسیده است، برادر اگر حدیث را قبول ندارید، قانون را باید قبول بکنی و از وکالت خود کنار بروی چون کنار نمی‌روی این دلیل هست که شما بی‌مذهب‌های هستید که نه تسلیم دین میشوند و نه هم از قانون فرمان می‌برند الله تعالی انصاف‌تان نصیب کند، با خالق‌تان چه کردید که با خلق او کنید.

راجع به مرزهای موجود وهم چنان قرار دادها توسط ریسان جمهور کشورها باید گفت اگر ایشان مشروع نباشند ولی قانونی هستند، و بسا فرامین و اصول نامه‌ها ازین نوع در کشورها موجود اند که صبغه شرعی ندارند. ولی به حیث قانون پذیرفته شده اند و مطابق آنها اجراء صورت می‌گیرد.

اینکه رهبرفگرنو میگوید حق نویسنده است که ببیند او در کجا زنده گی می‌کند و اوضاع و احوال از چه منوال است عدم زعیم قریشی نسب چه پیامد با خود دارد، حق میگوید و درست میگوید ولی او متوجه این نکته نشده است که رعایت اوضاع و احوال هنگام اصدار حکم و فتوا وقتی در نظر گرفته میشود که مفتی مطابق به اجتهاد خود فتوا میدهد. و در موضوع نص شرعی وجود ندارد، و اگر در رابطه به موضوع نص شرعی وجود داشته باشد ماقبالاً هم گفتیم که در چنین وضعیت مفتی را مجال نیست تا به خاطر رعایت محل زیست آن و یاهم بخاطر احوال زمانه موجود از نص شرعی عدول کند و یاهم او را تغیر بدهد، جنجال در بین نص گرایان به اصطلاح علمای سنتی و عقل گرایان بر بالای همین نقطه می‌شود، عقل گرایان در هم چو وضعیت به جواز تغیر احکام منصوصی معتقد می‌باشند و علمای سنتی احکام منصوصی دین شان را به سبب تغیر اوضاع و احوال جواز نمی‌دهند از نظر آن‌ها همین دین و همین احکام با در نظر داشت اوضاع و احوال که در عصر نبوت وجود داشت و با در نظر داشت اوضاع و احوالیکه تا روز ظهور دجال ردو بدل می‌کردند مطابق به علم کلی باری تعالی برای ساکنین زمین تشریح گردیده است، اگر قبول شان دارد مسلمان است اگرنداریا او کافر است و یاهم فاجر و نافران،

رهبرفگرنو سخن ملحدین را تکرار میکند به عباره دیگر، رهبرفگرنومی گوید بسا مسایلی هستند که آنها در ارتباط به فرهنگ عرب‌ها و فرهنگ زمان بعثت می‌گیرد چه بسا علمای دینی ما آنرا هم طراز اصول دین، جدی گرفته و بر مسمان‌ها ازین بابت سخت گیری می‌کنند این روش علماء بادین گریزی و بی‌پروایی مردم به ویژه جوانان تلافی میشود صفحه ۲۰ رساله نقدگفتمان.

این اعتراض از بسیار زمان پیش است که از سوی عقل‌گرایان هندی و مصری و حتی از سوی ملحدین مطرح می‌گردد رهبرفگرنو رساله‌های ایرانی را که از انتقادهای عقل‌گرایان ترجمه شده‌اند و ترجمانی میکنند بدون اینکه به آنها حواله بدهد، بلکه گویا که انتقاد مذکور ابتکار خود اومی باشد به سوی هدفش که همانا زدن علمای دینی است پرتاب می‌نماید و جای شگفت از عقل‌گرایان و به ویژه از رهبرفگرنو این است که جرات این را کرده نمیتواند تا بگوید که کدام مسایل است که او با فرهنگ زمان نزول وحی و قرآن ارتباط داشته است ولی هم اکنون قابل اجرا نمی‌باشد اگر قرار باشد که رهبرفگرنو در پاسخ بگوید مانند سفرهای زمستانی و تابستانی قریش و مانند بادیه نشینی حمل خیمه و داشتن رمه در پاسخ پاسخ آن باید گفت انواع این تعامل، عادت نامیده میشوند نه دین و مسئله بناً شما لطف بکنید یک حکم شرعی را نشان بدهید که او مربوط زمان پیغمبر بوده باشد و به وفات پیغمبر از میان رفته باشد و یا هم باید از میان برود زیرا بحث روی مسایل و احکام است نه روی عادت‌ها بناً علمای دینی عقیده دارند که این همان اعتراضیست که سلمان رشدی و هم فگرنش او را مطرح کرده‌اند.

دین الله (ج) دین کل، دین فراگیر و دین ایست که تاقیام قیامت با تمام اوضاع و احوال بشر هم خوانی و هم سویی دارد، قابل الاجراء در همه ابعاد زنده گی بشری می‌باشد بخاطر اینکه اوضاع و احوال انسان‌ها با وجود اینکه از زمان بعثت بالاتر از هزار چهارصد سال می‌گذرد تغییر نکرده است بلکه انسان‌های بنی نوع همان انسان‌های زمان بعثت هستند ولی بانندگی تغییر در شیوه زیست و سهولت‌های زنده گی شان به این قسم که اسپ جنگی شان، به زره پوش و جنگ افکن بدل شده است الاغ، قاطر و شترهای شان به موترهای لکس و تریبوه‌های باربری، در سابق به زیر غزندی‌ها و خیمه‌ها زیست داشتند و به صحرا به قضای حاجت می‌رفتند اکنون در بلند منزل

های مفشن زندگی دارند و ازبیت الخلا های عصری استفاده می کنند درگذشته ها به خوردن آرد جو و خرما امرار معاش میکردند و در زمان حال به خوردن مرغ، کباب، پلو و سبزی جات و انواع شیرینی ها . در دوره بعثت راکت های پیشرفته و قاره پیمان بود و اکنون احداث گردیده اند، و در اختیار اردوهای دشمن قرار دارد، و جای شمشیر و سپر چرمی را پیکه، داشکه زره و سایر افزار های عصری اخذ نموده است، آیا به وارد شدن تغییر در نحوه زندگی بشر و یاهم در افزار جنگی کشورها لازم است که در مسایل شرعی و احکام منصوصی علمای سنتی تغییر وارد نمایند و دین ابدی رسوالله (ص) را مانند علمای نصرانی با شریعت عیسا تحریف نمایند، هرگز اینطور نخواهد شد و عقل گرایان این آروزی خویش را به گور خواهند برد.

ایوب خان دکتاتور پاکستانی در دوره زعامت اش در پاکستان هم گفته بود مفتی باید اوضاع و احوال موجود را در نظر بگیرد و ببیند که اودر کجا زنده گی می کند ملت پاکستان به کمبود جدی حیوانات روبه رومی باشد، پس چرا مادر دریک روزبه عنوان قربانی به ده ها ملیون مواشی را بکشیم؟ اوطی دستور خاص قربانی را ممنوع اعلام داشت و فرمان داد تا عوض قربانی در روز عید اضحی قیمت آن برفقرا تادیه شود که در همان لحظه های ابتدایی صدور فرمان اش با واکنش شدید مسلمانان روبه رو گردید، و به گونه پیچانیده شد که تا امروز دوباره وقت برگشودن او یافته نشده است. جمعیت فگرنو هم در ابتدای رمضان ۱۳۹۶ زمزمه را از طریق فضای مجازی پخش نمود که نویسنده باید از اوضاع و احوال کشور خبر باشد، مفتی باید متوجه این باشد که اودر کجا زنده گی می کند، چون کشور ما فقیر است و مردم مادر مانده، روی این مشکل روزه بر بالای ثروت مندان فرض نیست، ثروت مندان در عوض روزه فدییه برفقرا بپردازند تا کشور از بدبختی نجات پنداکند، من (نویسنده) می گویم بسیار عالی، اگر عقل گرایی و هدف

قراردادن علمای بی دفاع سنتی و دینی به همین منوال ادامه پیدا کند. ما شاهد سوانح عجیب‌تر و غریب‌تر از این در آینده خواهیم بود، و دیگر اینکه اگر جمعیت فکر یک لطف دیگر هم بکنند که نمازهای روز و اوقات کار را اگر از فقرا ساقط بگردانند چه یک منت ویژه خواهد بود که سائر نهاد های مدنی از اجرای آن کوتاه آمده اند.

رهبر فکر نو در صفحه (۲۰) نقد گفتمان خود نوشته است در صدر اسلام فقهی به کسی گفته می شد که بیشتر به حيله های شرعی آگاه باشد و کج بحثی های فراوان برای ادامه دعوا و منازعه را بلد بوده باشد.

نقد: سخن رهبر فگرنو دارای دو جمله است اول آنکه در رابطه به تعریف فقهی در صدر اسلام می باشد درست است اگرچه در صدر اسلام بحث از فقهی اصطلاحی اصلاً وجود نداشته است صواب این بود که رهبر فگرنو در عوض صدر اسلام خیر القرون یعنی صده های سه گانه اسلام میگفت ولی جمله دومی او که فقهی را حيله گرو زبان باز تعریف می کند نهایت تعجب انگیز است باید از وی سوال شود که تو خودت این اصطلاح را قایم نموده ای و یا هم از جای دیگری نقل نموده ای اگر تعریف متذکره اصطلاح شخص شما باشد او خومردود است نمیشود که او را پذیرفت زیرا تو در ردیف کسانی نیستی که قول شان در باب لغات و اصطلاحات فنون به حیث سند پذیرفته میشود و اگر قول تو منقول است تو باید منبع او را بر خواننده گان معرفی بکنی و از فگرن من این انتقاد هم مانند سائر انتقادات قبلی مان بی جواب خواهند ماند رهبر فگرنو در اخیر او راق نقد گفتمان خود پیشنهاد دارد که با آوردن چند موتر لکس و چند پایه کمپوتر نمی شود افغانستان را از فقر و درو یزه گری نجات داد راه آن است که مردم افغانستان خود به کار و کوشش بپردازند دست و پاچه بریزند و خود اندیشه موتر سازی کمپوتر سازی کردند خود در فگرتولید و اختراع افتند. من نویسنده می گویم

آفرینانین نوع پیشنهاد های رهبر فکر نو قابل تقدیر و تائید است بخاطر اینکه هم بردنیا مردم مان ثمر بخش است و هم برای دین شان ای کاش سخنان دیگری رهبر فکرنو به همین منوال از دست اندازی در مفاهیم دینی عاری و مبری میبود.

در سلسله تخطی های رهبر فکرنو طعن زنی های او بر علمای دینی را نقل میکنیم ولی با تبصره کوتاه بدون نقد از بالای عبور مینمایم میگذاریم که خواننده خود در مورد قضاوت بکند.

رهبر فکرنو طی مقاله زیر عنوان (گل گشتی در کوچه های اندیشه اقبال) در کتاب (آخوند درویزه) اشعار ذیل اقبال رابه نقل گرفته است.

دین حق از کافری رسواتر است
 زانکه ملا مومن کافرگراست
 دین کافر فکر و تدبیر جهاد
 دین ملا فی سبیل الله فساد
 مکتب و ملا و اسرار کتاب
 کور مادرزاد و نور آفتاب
 دل ملا گرفتار غمی نیست.
 نگاهی هست در چشمش نمی بست
 منکر حق نزد ملا کافر است
 منکر خود نزد من کافرتر است.

تبصره: دویستی اول را یکی از هواداران فکرنو هم در کتاب آخوند درویزه پیش تراز رهبرشان راجع به علماء و ملاها نقل کرده است و او برادر از شاگردان خاص من (نویسنده) می باشد. همراه با قاضی عبدالحلیم کنکوهی بر دو سال در نزد بنده دیره بود و همراه با پدرش یکجا درس می خواندند و پدرش هم ملا است و در یک مسجد صغیره امامتی داشت اکنون شاگرد موصوف مان از اینکه

حکم جهاد دائمی باشد انکار می‌ورزد و او را گمانه زنی یک دسته ملای امامان جاهل مساجد می‌داند (۱۱۹) جدال ثقافت ریش را یک مشت موی میخواند (۲۶۰) (اندیشه های امام ابو حنیفه) نشریه جمعیت فکر نو لذا او به ریش باور ندارد و به همین اساس روزانه دو مرتبه آنرا تراش می‌کند پتلون می‌پوشد به گردن خود نکتائی دارد سربرهنه راه می‌رود از درس های خود در دارالعلوم کراتشی یاد آور می‌شود و از ینکه من (نویسنده) شیخ او و قاضی عبدالحلیم یار دوره درسی او بوده ایم روی کدام ملحوظ که به نزد اوست، طفره روی میکند به هر تقدیر این شاگرد ویژه مان اکنون ملای را وداع گفته است بیشتر در موسسات مدافعین حقوق زنان مصروف انجام وظیفه میباشد و میخواهد که زن ها را از چهاردیواری ها بیرون بیاورد از این جهت است که ملاها را به شمول قاضی کنکوهی و استاد او که من (نویسنده) هستم کافرگر فساد پیشه میخواند، و به ایشان ملا، ملا گفته تمسخر میکند و ما ملاها نمی‌دانیم که گناه ما در مورد چیست.

لطیفه

شاعر مطبوع مشهور دره پنجشیر ملا عبدی آخوند برایم حکایت کرد در دوران مقاومت روزی از گلبهار به قصد سفر دره عازم پنجشیر گردیدیم از اثر بوی موتر گنگس شده بودم چون به بازارک پنجشیر رسیدیم موتر در همان جا توقف کرد زیرا ایستگاه اش همان جا بود من که از اثر بوی موتر خسته و گنگس بودم همراه با همسفران خود در کنار سرک دم راستی می‌کردیم، ناگهان موتر کماز آمد که به طرف دره میرفت دیدیم که به سیت اولشکر خان از تاجکان دره (که شخص خوش مزاج و مزّاح است) سوار است لشکر خان که نظرش به سوی میان افتاد بر راننده گفت موتر را توقف بدهد و به سوی مان صدا زد (هزاره ها هزاره ها بیایید سوار شوید)

ملاعبدی آخوند گفت: از یک سو گنگس بوی موتر بودم و از سوی دیگر صدای طعن آمیز لشکر خان بر سرم تاثیر منفی گذاشت لذا من هم دست به قلم برده در پاسخ وی نوشتم

زبالای موتر تو نعره زنی.
به مولای تاجک تو طعنه زنی.
هزاره نبود نوکر چاکرت
هزاره نه.....

لشکر خان عاجل به محکمه رفت و بر بالای من اقامه دعوی قذف را دائر نمود و شعر فوق را به دلیل ارائه کرد ولی از سوی هیات قضایی بسبب اینکه در شعر نفی آمده است نه اثبات دعوایش شنیده نه شده است.

سوال: اگر در دفاع گفته شود اشعار فوق از مانیست بلکه از اقبال لاهوری است میان صرف او را نقل کرده ایم در پاسخ باید بگوییم، نقل قول غیر برای یکی از دو هدف ذیل صورت می گیرد برای رد و برای تائید نقل شما برای تائید است نه برای رد زیرا اگر نقل به هدف رد می بود حتماً ما شاهد او در پایان نقل می بودیم و حتماً شما در آخر داستان می نوشتید نظریات فوق نظر شخصی اقبال لاهوری است منعکس کننده نظر نویسنده به هیچ صورت بوده نمی تواند.

این دوزدن هوای داران فکرنو علمای دینی را به آن مینمایند که کسی رویاروی تو را دو و دشنام بدهد و در پاسخ بگوید من دو و دشنام فلان را که بر تو گفته است نقل کردم.

اقبال لاهوری یک نفر شاعر از شاعرهای فاسقین چون فرزددق ابونواس و ابودلامه می باشد او خود بنا به عقل گرایی های که در برابر نصوص شرعی داشته است از سوی علمای دینی معاصرش تحت فشارهای شرعی قرار گرفته است و او به غرضجان خلاصی خود از شکنجه فتوی ها دست

به بیت گوئی و هجو خوانی علما زده است ولی به جمعیت فکرنو تا هنوز از طرف علمای دینی معاصر کدام آسیبی نرسیده است پس چرا این برادران بر بالای علما بدون موجب حمله می کنند اگر مولانا عبدالسلام عابد غوربندی رهبر جمعیت فکرنو رابه خبیث و کثیف مخاطب قرارداد (اگرچه در طرز و عظداو باوی توافق نظر نداریم) محرک آن شخص رهبر فکرنو بوده است زیرا او تمامی مفاهیم قرآن و حدیث را گتفمان تروریزم خواند و از حکومت خواست تا در آن بازنگری بکند درخواست بازنگری در قرآن و حدیث به هدف این که باب جهاد از کتاب های حدیث و (آیت های جهاد) از قرآن کریم حذف شوند بدون شک کثافت خباثت بلکه از نظر محققین مرادف کفر والحاد است. در این باب گناه از ملاها نیست گناه از کسانی است که میخواهند به هدف کسب قدرت وانشقاق نقود حرام از دشمنان دین نا خوانده ملائی کنند و در وظایف دیگران مداخله نمایند.

عادت خرابی که سیاسیون کشورمان به ویژه اسلام گرایان دارند اینست که ایشان میخواهند در هر بخش خود را مسلط و آگاه جلو بدهند به خصوص در باب مسائل دینی و موضوعات شرعی بخاطر اینکه موضوعات شرعی در کشور مان منزلت باغ بی داروغه و بی رخنه را دارد هر مقیم و مسافر ساکن اصلی و رهگذر میتواند از داخل و خارج بدان دست اندازی نماید اگر شریعت مان مانند قانون اساسی توسط سائر قوانین حفاظت می شد و توسط کمیسیون نظارت و حراست از وی نظارت و حراست می گردید به جز از اهل فن و علمای دینی و آنهم مسلکی کله بچه کی می توانست در آن مداخله نمایند و از موضوع آن یعنی قضا و قدر سخن به میان آورند به مردم کشور اتهام وارد نمایند که گویا آن ها به فقر و درمانده گی خود که گویا قضا الهی است قانع وراضی هستند و کی ایشان میتوانند علمای

سنتی را مقصر عنوان نمایند که ایشان مسئله را به طور درست بر مردم افغانستان تشریح نکرده اند.

گله بچه فکر نو حتی در تفسیر آیت های قرآن که او مخصوص نقل و وظیفه علمای تفسیر می باشد تشبث میکنند به گونه نمونه آیت سوره ذاریات (وما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) را مفسرین به شرح ذیل ترجمه و تفسیر کرده اند. من جن ها و انسان ها را صرف بخاطر این آفریده ام که ایشان مرا عبادت نمایند. به شرح زیر ترجمه و تفسیر کرده اند من جن ها و انسان ها را صرف بخاطر این آفریده ام که ایشان مرا عبادت نمایند (۲) مرابشناسند (۳) بخاطر اینکه ایشان را به پرستش خود امر کنم، لفظ عبادت به معنای نفرت به معنای غضب به معنای ذلت نیز آمده است و بس ولی آن معانی در تفسیر آیت سازگار نمیباشد، وهمچنان از مفسرین نقل نه گردیده است ولی عقل گرایان فگرنوبر آیت از فگر خود تفسیرهای عقلی زکر کرده اند ایشان می گویند معنی آیت این است من جن ها و انسان ها را آفریدم تا زندگی آنها رونق بدهم در دسترخوان شان تغییر بیاورم زیرا دین اسلام دین رفاه و آسایش است در مفهوم عبادت باید توسعه آورد عبادت صرف به معنی پرستش نیست که علمای سنتی فکرمی کنند.

در حالیکه تفسیر قرآن کریم موقوف به نقل است یکی از صحابه و یاهم یکی از شاگردان صحابه یعنی تابعی باید قرآن را تفسیر کرده باشد باز ما بتوانیم او تفسیر را بپذیریم در غیر آن او تفسیر نیست تاویل و توجیه عقلی است ارزش ندارد اگر درست هم ثابت گردد باز هم حیثیت تفسیر را ندارد در حد یک احتمال باقی می ماند عبادت رابه خدمت مردم و زحمت کشی بر نجات مردم افغانستان از فقر و در مانده گی کسی تفسیر نکرده است ؛ پس ما چگونه میتوانیم او را قبول کنیم اگر نظر هواداران فگرنو این باشد که ایشان کم تر از عبدالله بن مسعود ابن عباس، علی، عثمان عمر، ابن عمر عبدالله

بن عمرو سعید بن جبیر، مجاهد، ابن مسیب، صنحاک، انس ابن ربیع، عکرمه وقتاده رضی الله عنهم نیستند لذا این‌ها نیز حق دارند تاقرآن خدا (ج) رامطابق به عقل خود ترجمه و تفسیر نمایند، اشتباه می‌کنند و ثمرات عقل شان هم بحکم امام‌مطحوی (رح) درزباله انداخته می‌شود.

باز هم از رهبر فکرنو

رهبر فکرنو در کتاب رای و روایت مقاله دارد به عنوان (میانه روی بجای افراط گرائی) او در صفحه (۲۵) کتاب مذکور میگوید پس راه حل چیست؟ چاره کار در کجاست؟

از میان حدود (۲۸) میلیون جمعیت افغانستان حدود ۸۰ درصد آن پیرو مذهب حنفی اند و بقیه امامیه میباشند (۲) پیروی این دو مذهب از قرن‌ها بدین سو در کنار هم بصورت برادرانه زیسته و فضای مملو از جمعیت راشکل داده اند تا اینکه در سالهای پسین افکار سلفی از یکسو و دیدگاه شیعی سیاسی از سوی دیگر بر فضای اخوت سایه افکند.

(۳) در بیشترین مدارس زیر نام مذهب حنفی افکار سلفی تدریس میگردد. (۴) آنچه طالبان دینی مدارس در پاکستان می آموزند زیر عنوان حنفیت و هابیت است، هر چند در موارد زیادی تحصیل یافته‌های این مدارس اعتراف نمی‌ورزند.

(۵) این طائفه میان تاریخ و عقیده تفاوتی قایل نیستند، اینها تندرو، واپس‌گرا، مغرور و انحصار طلب هستند، انتحار و انفجار را تجویز می‌دارند. نقد: ما از نقد سخنان رهبر فکرنو با تفصیل و جزئیات آن فارغ گردیدیم در اینجا بگونه اجمال به ارایه پاسخ‌های الزامی در فضای برادری از بالای آن عبور می‌کنیم انشا الله تعالی.

اگر پرسیده شود که علت چیست تا رهبرفکرنوبار، باربطور تکرار و خسته کن در نشریه های فکرنوو غیره فکرنوو، مانند کتابهای (جدال ثقافت) (آخوند درویزه) (استعفای عقل) (دیوهفت سر) (نقد گفتمان) (کتاب رای و روایت) سروهایت، و افکار علمای دینی می چرخد؟ پاسخ اینست که ماقبلا هم گفتیم علت آن افلاس علمی رهبرفکرنوو است. چون او از کدام نهاد علمی علم دین را از طریق شفاهی (که متواضع بنزدیکی از علمای ورزیده دینی زانوی شاگردی را خم کرده باشد و از ذهن او علم قرآن و یا حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را اخذ نموده باشد) نیاموخته است، بلکه به مطالعه پرداخته است و از طریق مطالعه (و آن هم از کتابهای ایرانی ها) مطالب چندی را راجع به دین و عقیده فرا گرفته است و چونکه در شهر کورها شخص که یک چشم دارد پادشاه است، رهبرفکرنوو خود را در بین محدثین افغانستان محدث ورزیده، در بین مفسرین مرجع تفسیر، در بین فقها به زعم خودش در بین حیلہ بازها، از همه بالاتر در فند و حیلہ بازی فکرمی کند و در بین عقل گرایان خو عملاً به حیث رهبرفکرنوو انتخاب گردیده و بر به کرسی نشاندن اندیشه های نوین به جای فکر واپس گرایی که همانا افکار اسلامی قدیم است به جدیت کار می کند. ماقبلا تذکر دادیم هرگاه نویسنده از فرهنگ غنی برخوردار باشد، او به مقالات جدید و عصری وارد بازار مطبوعات و فرهنگستان میگردد تا بتواند مراجعین بر خود جلب کند، اگر نویسنده مفلس بود متاع تاریخ تیر شده خود را دست کاری و رنگ آمیزی می کند و دوباره وارد بازار دیگران می گردد به امید اینکه مگر بتواند به جان کدام کوری و یا هم غافلگی که از بادیه به شهر آمده بزند و او را فریب بدهد.

سائرین از تاریخ یا از روند حکومت داری، از حکومت سازی و بر تقویه همت جوانان وطن راجع به آینده شان در داخل نظام و در بین جامعه سخن میگویند، ولی رهبر فکرنوبه کنار زدن فکرو هابیت و بیازنگری مفاهیم دینی دست و آستین بر زده است، توفکر کنی که موصوف وزیر حج و اوقاف کشور و یاهم مشاور ویژه رئیس جمهور در امورات دینی است بر او وظیفه سپرده شده است تا نظام درسی مدارس دانشگاه ها و ملایان مساجد را تنظیم، ترتیب و اصلاح نماید و یاهم فکرنکنی که او ابو بکر جصاص و یا کمال الدین ابن الهمام است برای دفاع از مذهب حنفی به میدان مبارزه با وهابی ها آمده است در حالیکه هیچ کدام او نیست نه برادر وزیر اوقاف است نه مشاور نه هم از فقه آموختنی ها دارد، جصاص بودن کمال شدن را به جای خود بمان، بلکه بی چاره بی کار مانده است مسلکی نیست که از فن خاص چون ساینس، زمین شناسی و غیره سخن بگوید، لاچار دین خدا جل جلاله را چون علف چر بهار تازه وسیع و در عین حال بی پاسبان یافته است از این جهت گله عقل گرایان خود را در آن رها نموده است و خود باشادمانی تمام در بین شان، در آن سبزه تیره و پراز آب و تاب تاخت و تاز دارد و مسکین نمی داند که وهابیت امروز جهان را تقریباً تسخیر کرده است و وهابی ها به اندازه قوی شده اند که قدرت های اولیه جهان از ایشان هراسان اند، اگر ایشان مثلیکه او گمان دارد، کشتن مسلمان را مجاز بدانند کشتن من و او به نزد شان چون خریدن شیرینخ از چوک قلعه نجارا خیر خانه آسان و ساده تر است ولی آنطور نیست که او راجع به وهابی ها فکرمی کند،

(۱) اگر حنفی مذهب با شیعه مذهب در فضای مملو از برادری با هم زیسته اند چرا شما در اثر نبردهای مسلحانه تان با ایشان غرب کابل را یکسره خراب و به ویرانه مبدل نمودید؟ اگر شیعه ها برادران شما بودند چرا شما مردم چند اول را که شیعه ها بودند قتل عام و نسل کشی کردید؟ اگر شیعیان برادران شما بودند چرا علی مزاری رهبر شیعیان را از داخل طیاره از فضا به زمین پرتاب نمودید و به بی رحمی تمام او را به قتل رسانیدید؟ اگر شما برادران

شیعیان هستید چرا شیعیان در حالیکه شما به سوی چکش و میخ نظرمی
کردید به فرق شما میخ شش انچ را کوبیدند؟ و صدها خاطرات تلخ دیگری
که افغانها و تاجک‌های سنی از شیعه‌ها در دهه هشتاد دارند و تا هنوز فراموش
شان نگردیده است.

۲) اینکه رهبر فکرنو میگوید در مدارس افکار و هابیت تدریس می‌گردد آنچه آموزگاران در مدارس پاکستان بنام حنفیت فرامیگیرند و هابیت است اگرچه آموزگاران بدان اعتراف نمی‌کنند، همان گفتمانی است که بخش فرهنگی رادیو های کشور ایران آنرا پخش و نشر می‌کنند، و رهبر فکرنو از داخل جامعه به اصطلاح سنی مذهب ها او را اشاعه می‌کند لذا ما براو آفرین باد می‌گوئیم بخاطر اینکه او بر مذهب تشیع خوب خدمت مینماید، اگر گفته شود که چرا؟ و بر چه رهبر فکرنو بر تشیع چنین خوش خدمتی می‌کند، پاسخ این است: بخاطر اینکه از سوی ایشان تمویل می‌گردد پس می‌باید که شکر شان را ادا نماید، اگر سوال شود که سند درین راستا چیست؟ در پاسخ باید گفت سند قول یکی از دوستان نزدیک رهبر جمعیت فکر است که او از همکاران رهبر فکرنو در طبع و نشر هفته نامه مجاهد بود ما در جمع دوستان که باوی در منزل او نشسته بودیم برای مان حکایت نموده گفت، ما از ایرانی ها در هر ربع سال مبلغ بیست هزار یورو پول می‌گرفتیم، در عوض اینکه او را در بین کارکنان هفته نامه توزیع نمائیم رهبر فکرنو او را تحت الجیب میکرد، عمل موصوف سبب شد که ما کار در هفته نامه مجاهد را ترک بگوئیم و هفته نامه از نشر بازماند"

من (نویسنده) می‌گویم همان مبلغ های هنگفت ایرانی ها سبب شد، که کاشانه گلی و فقیرانه رهبر به پارتمان چهار طبقه پخته و اساسی عوض گردد اگر هشت طبقه و مجلل تر هم بگردد، ما در مورد بخل نمی‌ورزیم ولی برادر بر بالای عقاید دیگران حمله نکند و نگوید قرآن و سنت گفتمان تروریزم است در آن باز نگری صورت بگیرد، برادر نگوید در مدارس تروریست تربیه میشود، برادر نگوید علمای مدارس مان و هابی ها هستند در صورت حنفی بلکه تو بگذار که ما سورت جهاد را بخوانیم و تو از ایشان حق ات گرفته برو زیرا هم تو می‌فهمی که گپ چیست و هم من لذا نه تو بگو و نه من، و من شخصا از رهبر فکرنو راجع به مسدود شدن دفتر هفته نامه مجاهد سوال

نمودم او در پاسخ گفت، مصرف اورا فهمیم خان شان می پرداختند چون آنها مصرف را قطع نمودند، هفته نامه مجاهد نیز از نشر باز ماند، ولی از نظر آگاهان امور، سخن طور دیگری بود، او اینکه هرگاه آقای یونس قانونی به ریاست مجلس نمایندگان در برابر آقای سیاف کاندید گردید ایرانی‌ها از رهبر فکرنو و تیم پنج نفری او خواستند تا از آقای قانونی حمایت نمایند ولی ایشان خواهان پول گزاف شدند، چون هدف شان بر آورده نشد ایشان به ریختن رای های سفید در صندوق، ریاست آقای قانونی و سیاف هردو رابه چالش کشانیدند، آنجا بود که ایرانی‌ها پول را بر بالای دفتر هفته نامه قطع کردند و به اثر آن هفته نامه مجاهد تا امروز از نشر باز ماند من (نویسنده) نباید (به حیث یک ملای سنتی و حقیقت پال که به یقین عمل می کند نه به روایت راوی مانند دوست نزدیک رهبر فکرنو و آنهم مجوسی گرا، به چنین افشاگری دست میزد و نباید در امورات احوال شخصی رهبر فکرنو تشبث و مداخله می کردم، لکن مجبور شدم زیرا اگر چه من (نویسنده) به تائید هردو گروه علمای وهابی و حنفی سرسخت حنفی هستم ولی در عین حال علم بردار مکتب توحید و سنت در منطقه و یکی از خادمان پر آوازه آن گروه مبارز و سنت گرامی باشم و نیت ثواب اورا هم دارم بناً موقف گیری های رهبر فکرنو در برابرمان مرا وادار ساخت تا از جواهر اسلامی خود استفاده کنم شیرین بگویم عالمانه وهم خطیبان نه به مقابله او بخیزم انحراف فکری اورا به بررسی بگیرم و صدای باطل اورا که همانا دین گریزی و عالم ستیزی زیر نام زدن وهابی و دیوبندی ها است در گلویش خفه نمایم و از الله تعالی عاجزانه میخوایم تا درین راستا این بنده خیر اندیش خویش را یاری رساند.

نود هفت درصد علمای موجود مان دروس خویش را از مدارس پاکستان آموخته اند سه درصد آن در ایران و کشور های غربی انانیکه در زاهدان ایران و کشورهای عربی آموخته اند آنها خو بدون شک به زعم شما وهابی ها هستند و نود هفت درصد باقی مانده هم وهابی شدند زیرا به

گفته تو ایشان وهابیت را زیر نام حنفیت فرا گرفته اند پس علمای موجود افغانستان به جز از چند عالم سالخورده که اکنون استهلاک گردیده اند و از ایشان استفاده ممکن نیست همگی وهابی های مغرور واپس گرا و تندرو هستند هرگاه تو میخواهی ایشانرا از صحنه حذف بکنی پس کی ها را به جای این ها خواهی آورد؟ زیرا علمای دیگری به نام حنفی در این وطن وجود دارند که ایشان با دشمنان ابوبکر، عمر با دشمنان طلحه، زبیر و عایشه رضی الله عنهم عقد اخوت ببندند و یوغ استعمار غربی ها را به گردن شان حسب آروزی شما تسلیم نمایند و شما به سراغ آنها بروید مگر اینکه شیطان ها را در صورت ملاهای عمامه بر سر از پس کوچه ها پیدا کنید و یا هم عقل گرایان دنباله رو، خود، تغیر چهره بدهند ریش بگذارند و عمامه به سر کنند و سپس به عنوان علمای حنفی وارد میدان شده جای وهابی ها را در جامعه و نظام پر نمایند که هر یک آن مشکل و زمان گیر است. خلای فرهنگی، خلای اداری و حتی خلای مساجد از ملا امامان رابه دنبال دارد. اینکه رهبر فکرنو گوید وهابی های حنفی نما در بین عقیده و تاریخ به فرق قائل نیستند، حقیقت ندارد بخاطر اینکه تاریخ یک علم است که از حوادث و احوال رجال گذشته بحث میکند و عقیده، ربط قلب را با نسبت ذهنی گفته میشود اگر هدف او از عقیده باورهای اسلامی باشد، باز او عبارت از قضایای خبریه شرعی است مثل خدا جل جلاله واحد است، رسول او صادق است، قرآن کتاب خدا جل جلاله است و قیامت حتماً آمدنی است در این صورت فرق او از تاریخ به طور کل روشن است، من (نویسنده) میگویم هدف رهبر فکر نو اینست که عقاید و دینیات جداست و تاریخ عقاید و دینیات جداست، بخاطر اینکه تاریخ دین (هدف اش تاریخ مشاجرات صحابه است) خراب بوده است کسانی که دین را برای ماد نقل نموده اند قابل اعتماد نمی باشند، روافض های ایرانی میگویند اگر

تاریخ دین جزء دین شمرده شود بردین و عقیده جایگاه باقی نمی ماند به خاطر اینکه تاریخ دین زیر سوال قرار دارد بناً در بین آن دو فرق است، ولی رهبر فکر می ترسد بناً زیر زبانی قول ایرانی ها را تکرار میکنند و میگویند (علمای ما در بین تاریخ و عقیده به فرق قائل نیستند) و بدانکه رهبر جمعیت فکر نهایت خطرناک سخن میگوید و ما در بحث عدالت صحابه جائزه او را خواهیم پرداخت، ان شاء الله.

اینکه رهبر فکر نو میگوید وهابی های حنفی نما تندرو هستند، انفجار را جواز میدهند در پاسخ باید گفت مگر برادران فکرنو تا چند روز پیشتر تندرو نبودند؟ مگر ایشان خود کشی را بر قهرمان ملی در دوره جهاد جواز نداده بودند؟ پس نباید که از قول خود منکر شوند و با ازار پیراهن داخل چشم مان شوند بخاطر اینکه همین اکنون سند شان در اختیار مان قرار دارد.

مگر نظامی که برادران فکرنو بخش فرهنگی او را پیش می بردند انفجار را جایز نمی گفتند مگر آنها به ده ها مخالفین خود شان رابه انفجار از بین نبردند؟ مگر ایشان زندان های شخصی نداشتند که مردمان بی گناه را مطابق میل خود در آن نگهداری میکردند؟ مگر محاکم صحرائی نداشتند که بدون ارایه دعوی و دفاع، متهمین را حلق آویز مینمودند، مگر برادران فکرنو گاه گاه مشاوران نظامی قرار نداشتند که توسط مین های ساخت کشور ایران و روسیه پل های عام المنفعه را یکی را قبل از صرف چای صبح و دیگری را بعد صرف چای صبح انفجار میدادند.

بناً این شده نمی تواند که وهابی های حنفی نما که به هدف کشتن کافر حربی انتحار بکنند و یا هم به غرض از بین بردن منکرین قرآن خدا و حدیث پیامبر جهاد نمایند، و یا هم به غرض اصلاح و تادیب عقل گرایان دست به دهشت افگنی بزنند، ایشان بد عنوان شوند، و برادران فکرنو خوب،

بلکه به گفته مودودی صاحب بد، بدهست هر کسیکه باشد، اگر وهابی های حنفی نما هستند یا برادران فکرنو، خود کشی نامشروع است چه از قهرمان ملی احمد شاه مسعود صورت بگیرد و چه از وهابی های حنفی نما، تندروی بگفته خود شما شانس بقا ندارد چه او از وهابی ها باشد و چه از شخص خود شما این نکته را من تذکر دادم بخاطر اینکه رهبر فکر نوبه تندروی و اصول گرانی شهرت مطبوعاتی به سطح کشور داشت ولی همین اکنون نوبه سر حال آمده است میخواهد تاریخ خویش را ترمیم نماید ولی فکر نکنم به ثمره مطلوب دست یابد، بلکه شاید هم در عوض شوق راه غربی ها راه رفتن خودش یعنی اسلام گرایی هم فراموش اش گردد، هم چنین انفجار و ویران گری بد ناپسند و نامشروع است از دست هر کسیکه سر بزند ناپسند و نامشروع است این شده نمیتواند که آن گروه که اجیر قوای کار دولت را با کیبل آهنین به موتر می بستند و کش اش میکردند تا اینکه او بمیرد به سبب اینکه او در نظام تحت حمایه شوروی خدمت میکرد، آن گروه خوب عنوان شوند، به خاطر اینکه ایشان را غربی ها حمایت میکردند و دیگر اینکه آنها مجاهدین حزب اسلامی نام داشتند و مجاهدین تروریست نبودند. زیرا گفتمان شان قرآن وحدیث بود نه گفتمان ترور.

و گروه دیگری که استادان مکاتب وقضات محاکم را می کشند، بخاطر اینکه آنها در نظام تحت حمایه امریکا عرضه خدمت مینمایند گروه بد و تروریست عنوان شوند، زیر آنها طالب نام دارند وهابی ها هستند در لباس حنفی ها و وهابی ها تروریست و گفتمان شان گفتمان ترور است، بخاطر اینکه اگر ما در بین گروه های افراطی، صرف بخاطر نام و یا هم به ذوق و سلیقه خود بدون در نظر داشت احکام شرعی و قوانین نافذ کشور فرق قائل شویم در واقع انصاف نه کرده ایم بلکه فرق بدون فارق را مرتکب گردیدیم و اقرار نمودیم که در یک بام میتواند دو نوع هوا بوزد.

تا این مقام توانستیم به توفیق الهی رهبر فکرنور تعقیب نماییم و از ساحه محاربه فکری به طور کل او را اخراج کنیم، امید که مجال بازگشت دوباره به میدان فکر بر او باقی نمانده باشد و نتواند هم که از زیر سنگ‌های آسمانی که بر بالای اومی ریزد قامت راست نماید مگر اینکه سر حال بیاید و کفالت کتاب و سنت را در رابطه به تضمین سعادت بنده گان بپذیرد، و اکنون به سراغ تعقیب هوی داران رهبر فکر نو می رویم ولی مشخصاً از ایشان نام نمی بریم بلکه به عنوان فعال فکرنویا هوا دار فکر نو از ایشان یاد میکنیم و با چوب نقد و نکوهش به (کله روی) ایشان می پردازیم تا در اره خود راست شوند و یا هم میدان عقل گرایی را ترک بگویند و ماتوفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب.

بخش دوم سنگ‌های آسمانی

فصل پنجم

گله روی جمعیت فکر باچوب نقد و نکوهش

از نظر گله بچه جمعیت فکر نو دین جدا است و فهم دین جدا:
رهروان فکر نو در صفحه ۲۱ کتاب رای و روایت نشریه جمعیت فکر نو نوشته اند دین جدا است فهم دین جدا به عباره دیگر فهم دین از اصل دین فرق میکند هدف شان اینکه آنچه را علمای سنتی و دینی برای مردم به عنوان دین عرض نموده اند او دین نیست او فهم دین است که با سطح پائین دانش از دین برداشت گردیده است در مثال باید گفت گروه خوارج از نصوص شریعت احکامی را برداشت نموده بودند که او دین نبود به گونه نمونه مرتکب گناه کبیره را کافر می خواندند به سبب اینکه حدیث آمده است کسیکه عمدآ نماز فرضا ترک کند کافر است زانی در حالت زنا مسلمان نیست شارب خمر در حالت شراب مسلمان نیست سارق در حال سرقت مسلمان نیست و این برداشت ها دین نیست فهم دین است اصل دین اینست که به عمل گناه مومن از ایمان خارج نمی گردد.

هدف جمعیت فکراینست، اکنون هم که علمای مان به این نظر اند زن باید در حجاب باشد زعیم مسلمان ها قریشی النسب باشد اخذ جزیه از شهروندان کشور اسلامی که غیر مسلمان هستند لازم است اظهار رضا به قضا و قدر الهی واجب است حوادث مطابق به تقدیر الهی و به ترتیب از لی آن به وقوع می پیوندد روزه بر بالای ثروتمندان مانند فقیران فرض است نکاح باید با زنی صورت بگیرد که فرزند بیاورد حکم جهاد مقدس که فرد اعلی آن قتال است تا روز قیامت باقی است سرباز زدن از حکم به ما انزل الله تعالی در صورت انکار کفر و در صورت اعراض بدون انکار فسق است و غیره و غیره....

این فهم دین است علمای دینی بنا به سطح پائین دانش شان این نوع برداشت را از متون دین نموده اند و در اصل دین، مزاحمت ندارد که زن در خارج از خانه بدون حجاب دوشا دوش مردها کار کند عضو پارلمان و مجلس سنا شود در جمع مردها بر صلح و ثبات افغانستان رای و مشوره بدهد و که میگوید که زن ناقص عقل و ناقص دین است میرمن رایس وزیر خارجه امریکا جهان را تحت نظارت خود دارد، که گفت که فقر و درمانده گی مردم افغانستان به تقدیر خدا جل جلاله واقع گردیده است بلکه مردم خود راجع به سرنوشت خود اختیار دارند اینکه ایشان فقیر و بی چاره مانده اند بنا به تنبلی خود مانده اند قضا و قدر خدا جل جلاله را در آن دخالتی نیست که می گوید ازدواج دختر صغیره و یا هم زن گرفتن بر پسر صغیره جواز دارد؟

که میگوید که حکم جهاد دائمی است بلکه جهاد صرف بر چند وقت بنا به ضرورت وقت فرض گردیده بود و به تغیر اوضاع از میان رفت. این گونه سخنان به تکرار و به کثرت از رهروان فکرنو و حتا از رهبر فکرنو در مقالات ایشان مشاهده شده است و مشاهده خواهد شد،

زیرا ایشان جز به همین نوع مسایل ابتکار دیگری ندارند تا بتوانند به تحقیق آن نوشته‌های خویش را چون ریگستانی، مهدی و صیقل صاحب رونق بخشند. یک بچه از گله بچه فکر نو در کتاب (اندیشه‌های امام ابوحنیفه رح) زیر عنوان رهائی خلف از اسارت سلف می‌نویسد و از فهم الدین بر بالای آرای اجتهادی و آثار فکری صحابه تابعین و اتباع التابعین اطلاق می‌کنند هدف اش اینکه فهم صحابه از دین به نزد گله بچه جمعیت فکر نو حجت نیست زیرا او پدیده بشری است پدیده بشری قابل خطا می‌باشد و اجماع صحابه یعنی فهم اجماعی شان که به درجه صحت برسد سخنی است گزاف یعنی اجماع صحابه حجت نیست.

نقد

تفکیک دین و فهم دین به استثناء فهم اجماعی صحابه یک اصل مسلم عقلی می‌باشد، زیرا فهم معنای مصدری درک نمودن، و دین به معنای قانون الهی که ذوی عقول را به صوب خیر بالذات سوق می‌کند می‌باشد معنای مصدری امرانتزاعی غیر قابل وجود در خارج ولی قانون الهی عملاً در خارج موجود است فهم صفت مکلف است و دین موضوع خالق مکلفین، (۳) فهم قابل خطا و دین غیر قابل خطا می‌باشد. بناً ما می‌پذیریم که در بین دین و فهم به استثناء فهم اجماعی صحابه تفاوت وجود دارد ولی عنوان دادن این موضوع به خاطر از بین بردن اعتماد مردم راجع به علمادینی و بخاطر شکی ساختن مسلمانان در رابطه به دین شان از نوع کلمه حق اُردید بها الباطل است سخن سخن حق است ولی بره‌هدف نا مشروع به دلایل ذیل طرح گردیده است.

اول اینکه عنوان فوق خودمتناقض است به خاطر این که هرگاه ما گله بچه بگوییم عقیده بر تقدیر فهم دین است نه اصل دین، در اصل دین بنده

خود مطابق به میل و اراده خود تصمیم می‌گیرد. در این وقت مخالف حق آن را دارد که انتقاد کند و بگوید عقیده براینکه بنده مختار مطلق و خالق فعل خود است او طبق اراده و میل خود تصمیم اخذ میدارد فهم دین است نه اصل دین لذا او غلط است، گروه معتزله بنابه حدیث گریزی که در سردارند آن‌ر فهم کرده اند و فهم شان غلط و نادرست می‌باشد درین وقت جواب عقل‌گرایان چه خواهد بود؟

وهم چنان اگر ما گله بچه بگوییم زن‌های عصر موجودمان چون از دانشگاه‌های مدرن جهان مانند لندن و امریکا دکتورا دارند عقل‌شان چون خانم رایز وزیر خارجه امریکاء کامل است و چون اکنون دواهای پیشرفته در اختیار دارند بوسیله آن حیض طبیعی خود را قطع کرده اند و یاهم رحم خود را عمل جراحی کرده اند تا از غم نفاس به امان بوده باشند لذا ایشان از لحاظ دینی هم مشکل ندارد بناً می‌توانند رییس جمهور در کشور اسلامی باشند می‌توانند در حدود و قصا به حیث قاضی اصدار حکم نمایند.

مخالف حق دارد که بگوید این افسانه پردازی شما فهم دین است نه اصل دین بناً او غلط است، در اصل و متن دین زن اجازت ندارد رییس جمهور شود و حق ندارد در حدود و قصاص من حیث قاضی اصدار حکم نماید اینک شما فلسفه می‌خوانید این فهم دین است بناء به تاثر خود از فرهنگ غربی‌ها او را از متون دینی برداشت نموده اید بناً او دین نیست بلکه غلط و نادرست است و به این ترتیب جنگ فکری ادامه یافته و دامنه او روز به روز توسعه می‌یابد.

دوم اینکه از اواخر قرن سوم هجری گروه حق بنام اهل سنت از گروه‌های باطل چون خوارج جدا و مشخص گردیده است بناً هر فهم دین جدا از دین و باطل نیست بلکه آن فهم دین باطل و جدا از دین است که توسط گروه‌های باطل مانند خوارج بدست آمده باشد نه آن فهم که توسط اهل حق به

دست آمده است تعداد از رهروان فگرنو. فهم دین را به ایراد مثال فهم گروه خوارج جدا از دین می‌دانند و سپس او را بر بالای علمای اهل سنت تطبیق می‌نمایند، بر جوانان می‌گویند علمای سنتی باورهای دینی را بنابه سطح پایین دانش خود از متون دینی برداشت نموده‌اند، روی همین ملحوظ من گفتم که پیروان فکر نو از عنوان تفکیک فهم دین از دین، هدف باطل و نامشروع دارند، مثال می‌آورند گروه خوارج را هدف می‌گیرند اهل سنت و الجماعت را، زیرا علمای دینی موجود از اهل سنت اند نه از خوارج. ناگفته نباید ماند که نظریه فوق از مغزهای متفکر جمعیت فگرنو بود که مؤدبانه آنرا ارائه نموده‌اند ولی یکتن دیگرشان بالهجه هیجانی و قلقله می‌گوید فهم دین اگر به اتفاق صحابه هم باشد حجت نیست وی اضافه نموده می‌نویسد از این جهت ازدواج زیر سن دختران و پسران در زمان سلف عقلانی و در عصر موجود نا عقلانی می‌باشد وی در بخشی از سخنان خود می‌گوید نمی‌توان با تمسک و توسل به منابع دین شناختی کهن که توسط سلف ارائه شده است چالش‌های معرفتی نوین را رفع و رفو کرد کتاب اندیشه‌های امام ابوحنیفه (۳۰۱) اول اینکه این بچه نفهمیده است که اجماع صحابه به اجماع سلف و خلف حجت است که اصلاً عدول از آن جواز ندارد دوم اینکه این بچه نفهمیده است که منازعه بر سر ازدواج زیر سن دخترها است نه بر سر ازدواج زیر سن پسرها سوم اینکه این بچه کلیه شرائع مسلمان‌ها را از تهداب غلطانید زیرا فهم صحابه را از اعتبار به گونه مطلق ساقط ساخت و فهم دین بخصوص تفسیر و فقه موجود همه و همه عبارت‌اند از فهم صحابه و مانمی دانیم که این بچه بچه کیست و در کدام کوچه میتوانیم او را دریابیم تا با معرفت نوین او چالش‌های معرفتی نوین خود را رفع و رفو نماییم.

سوم این که فهم در عنوان فعالین فکرنو به معنای تعبیر و ترجمانی است، نه به معنای درک که ما قبلاً او را تذکر دادیم، نتیجه تفکیک فهم دین از اصل دین این می‌شود که علمای سنتی بر مردم ترجمانی غلط از دین شان می‌کنند، هدف پیروان فکرنو این است که مردم در برابر وعظ و تبلیغ علمای دین باید بیدار و پرحذر باشند، بخاطری که آن‌ها به عوض دین چیز دیگری را به عنوان دین برای شان می‌گویند. و هر وجدان سالم می‌داند که رهروان فکر نو به چه اندازه سخن خطر ناک گفته‌اند.

چهارم این که تلقین جدای فهم دین از اصل دین در واقع شکی ساختن مردم در دین شان می‌باشد گویا رهروان فکر نو بر مردم تلقین می‌کنند که شما به باور های دینی که از طریق علماء و خطیبان مساجد بر شما ارائه می‌گردد تسلیم نشوید، و به آن اذعان نکنید، بخاطر این که آن فهم علماء و خطیب‌ها است فهم دین نیست بلکه دین از آنچه به شما علماء می‌گویند جدا است.

فکرنو و اندیشه فوق یکی از شیوه‌های باطنیه (ملحدین) می‌باشد که در راه گمراه سازی مسلمانان از او در گذشته‌ها استفاده می‌نمودند، فرید و جدی در دایره المعارف و هم چنین علمای کلام در تالیفات خویش راجع به ملل و نحل نوشته‌اند که رئیس باطنیه عبدالله قیروانی بر یکی از استادان خویش به نام سلیمان نامه سری نوشته بود، در آن نامه آمده بود که تا می‌توانی مردم را راجع به دین شان شکمند بساز، در معجزات پیامبران طعن بزن و در رابطه به سخنان پیغامبر بی باورشان بکن.

جمعیت فکر نو هم عین همان شیوه را استفاده می‌کند زیرا نهاد موصوف در برابر حدیث پیغامبر اصلاً توقف نمی‌کند بلکه بی باکانه به حکم عقل خود او را کنار می‌زند، و در استدلال می‌گویند این حدیث با اوضاع و احوال کشور ساز گاری ندارد، کسیکه به حدیث مذکور استدلال

می‌کند باید بفهمد که او در کجا و در تحت کدام شرایط زندگی دارد. یکتن از گله بچه فکر نو در آخر کتاب (اندیشه‌های امام ابوحنیفه) می‌نویسد فهم صحابه دین نیست زیرا ایشان دین رابه فراخور پرسش‌ها و چالش‌ها زمانه و زمینه خود تفسیر می‌کردند و مسلم است که پرسش‌ها و چالش‌های امروز از جنس پرسش و چالش‌های دیروز نیست آثار و افکار سلف بازمان و زیست جهانی که ما در آن بسر میبریم گیسست تاریخی فراوانی دارد پرسمانی که سلف با او رویا روی بود از پرسمانی که ما به آن مواجه هستیم تفاوت دارد ولی گله بچه از ارائه جزئیات در مورد خود داری می‌کنند اگر ایشان ازدواج دختران صغیره را در مثال پیش کنند که او در زمان سلف عقلانی و جایز بود ولی اکنون غیر عقلانی و ناجایز است ما در پاسخ می‌گوئیم که چرا جواز او به عدم جواز مبدل شد؟ من (نویسنده خود شفاهاً) از رهبر فکر نو شنیدم که او می‌گفت بخاطر اینکه بر بالای پیامبر انتقاد می‌گردد که او کودک آزار بود و من (نویسنده) می‌گویم سرانجام عقل گرانی تباهی و زندیقیت است عقل‌گرا را وادار می‌سازد که بر بالای پیامبر اسلام، مانند رهبر فکر نو انتقاد بکند حدیث بخاری است که رسول الله صلی الله علیه وسلم با عائیشه در حالیکه او صغیره بود نکاح کرد و هرگاه زمان زفاف فرارسید، در آن وقت هم به بلوغ نرسیده بود و هم چنان احمد در فضائل صحابه به سند صحیح روایت میکند که ام‌گلثوم به بلوغ نرسیده بود که علی (رض) او را در عقد نکاح عمر (رض) در آورد و به خانه او فرستاد از این به او طرف عقل‌گرایان اختیار دارند که ایشان به میثاق مدافعین حقوق زنان که کافران غربی او را رهبری می‌نمایند، می‌پیوندند و یا هم متعهد به اصول و مبانی پیامبر شان باقی می‌مانند.

از نظر گله بچه فکر نو در بین فهم قران و متن شریف او باید تفکیک کرد به این معنی که قرآن دین است ولی فهم آن را که علماء دینی او را بر ما

ترجمانی می‌کنند دین نیست، علماً عبادت را به نماز، روزه، زکات، حج و تلاش رزق حلال به جهاد و هجرت ترجمانی می‌کنند، در حالی که خدمت بر کشور، اختراع برق موتر و طیاره هم عبادت است (اگر چه از غیر مسلمان بوده باشد) البته از نظر نهاد جمعیت فکرنو چنانچه رهبرشان در نقد گفتمان بدان تصریح نموده است.

هدف اسلام عرضه رفاه و آسایش بر مردم است هر نظام که بتواند او را ارایه نماید اسلامی است به این معنی که نظام های کفری غربی ها هم، همه گی اسلامی اند. نتیجه این میشود که

(معنای اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم) این نباشدای پروردگار بنما برای ماراه کسانی را که تو برایشان به ایمان، جهاد فهم دین و هجرت نعمت کرده اتی بلکه معنای او این باشد که تو برای ما راه کسانی را بنما که تو به رفاه و آسایش بر بالای شما احسان کردی یعنی شکم ایشانرا پرداشتی مانند فرعون و قارون. (معاذالله)

این نظریه هم دسیسه دیگر گروه باطنیه است عبدالله بن سبایهودی تبارو پیروان فکر وی او را اختراع کرده اند عبدالله بن سیابهودی کسی است که در دوره خلافت خلفا اظهار ایمان کرد و خویش را در جمع حامیان علی رضی الله عنه جازد و به استفاده از شرایط خانه جنگی مسلمانان به تخریب تعمیر اسلام تیشه زنی را آغاز نمود او در تبلیغ خویش گفت قرآن چهل جزء داشت ده جزء او را غاصبان حق علی حذف نموده اند.

قران موجود ناقص است به تانسی از فکر ابن سبایهودی گروه روافض و زندیقان گفتند قران کامل به نزد امام غائب است به معنای قرآن جز امام زمان که او را صاحب زمان امام غائب و مهدی هم می نامند کس دیگری نمی فهمد اکنون که علمای اهل تشیع و یا اهل تسنن از او ترجمانی

مینمایند او درست نیست زیرا قرآن جداست و فهم قرآن جدا، دین جدا است و فهم دین جدا در بین فهم دین و اصل دین تفکیک باید کرد. هرگاه امام زمان از سرداب بیرون بیاید آنگاه او قرآن را ترجمانی درست می‌کند و از قرآن فهم درست قرآن را بر مردم افغانستان ارایه مینماید.

برادریکه تو سنگ‌های آسمانی را مطالعه داری تو بین که ریشه‌های اندیشه‌های نهاد جمعیت فگرنو از کدام کدام سازمان‌های الحادی آب می‌خورد و تو بین که چگونه گله بچه فکر نو به عناوین ساده ولی گزنده به ریشه‌های دین مشترک سنی‌ها و شیعیان زیر شعار فهم دین جدا از دین است ما هرانه تیشه می‌زنند. خداوند هدایت شان کند.

گله روی گله بچه تهمت چی جمعیت فگرنو

یکی از عقل‌گرایان فگرنو در صفحه‌های ۴۴ و ۴۵ کتاب آخوند درویزه نشریه جمعیت فگرنو نوشته است امام احمد بن حنبل در باب اعتقاد و مسایل اعتقادی بر عقل ارزش و توجهی قایل نبوده به همین اساس تمامی نوآوری و پدیده‌های جهان پسااسلام را کفریات تلقی نموده بعد از این تیمه از پیروان احمد بن حنبل هرگونه خرد و تعقل‌گرایی رانفی کرد (۲) وی تقلید ایامه اربعه را حرام اعلام نمود ۳ اوفتوای داد که تقلید از ایامه اربعه کفر و ارتداد است ۴ هر مسلمانی را به جرم همکاری با دولت شیعی، تراشیدن ریش گوش دادن به موسیقی عدم رعایت حجاب، عدم اقامه نماز و مانند آن گردن زد ۵ دوگرو کلامی معتزله و اشاعره در جهان اسلام را تکفیر کرد ۶ او تمام عرفا و فیلسوفان مسلمان را یک سره به زیر تیغ اتکفیر بود و آنان را در زمره کفار قلمداد کرد و آموزه‌های آنان را سرشار کفریات دانست.

نقد

ما از این همچون نویسنده گان عقل گرا در غگو ولایالی بخاطر اینکه به قلم مان توهین نکرده باشیم مشخصاً نام نمی گیریم زیرا ایشان عقل گرانیستند بلکه ایشان مستقیماً مقلدین و دنباله روان عقل گراهای اسبق و مزدورهای بیگانه مانند مرزا غلام احمد قادیانی، ابودقیقه، غلام احمد پرویز، ضیاگوگ ترکی و سرسیر احمد خان پاکستانی و طه حسین مصری هستند، و یاهم به گونه اقتباس نظریه ایشان را نقل می نمایند و یاهم در ضمن بیان بیگرافی یکی از اشخاص انحرافی فوق اهداف زهری خود را مانند اعلان های بازرگانی در بین اخبار گرم و داغ بر جوانان ارایه می دارند اینکه از ایتکار خویش چیزی در کیسه خویش داشته باشند او را عرضه نمایند باز از او بتوانند دفاع نمایند آن طور نیست.

و به همین اساس است که ایشان جرات این را اصلاً ندارند که به لحجه صریح بگویند عقل حاکم میدان است هر آنچه را که عقل نپذیرد از اعتبار ساقط است هر آن آیت و هر آن حدیثی را که عقل تایید نکند مردود است هر آن عالم یکه در برابر عقل از آیت های قرآن و یاهم از حدیث پیغمام بر پیروی می کند یعنی به پشت نص می رود و عقل را ترک می گوید آن عالم کودن، جاهل، تندرو، واپس گرا است او می خواهد جهان نو و قرن بیست و یک را به شکل صدر اسلام بسازد و به قرون وسطی ببرد بخاطر اینکه اگر ایشان به چنین لهجهی نطق کنند نه تنها که به دست خود خودها را زیر تیغ تکفیر می برند بلکه مانند فرخنده به اثر لکد های جوانان مسلمان به زنده گی ننگین خویش خاتمه خواهند داد. ازین جهت ایشان به دور و بر و هدف نامقدس خود خویش سخن می گویند نه در عین هدف، گاهی می گویند عقب گرایی مانع توسعه فرهنگی اقتصادی و سیاسی در کشور گردیده است، گاهی میگویند عقیده به بر باورهای اسلامی باعث پس مانده

گی و در مانده گی مردم افغانستان بوده است گاهی می گویند ثقافت اسلامی از مدارس و دانشگاهها خذف شود و گاهی هم میگویند مفاهیم اسلامی به بازنگری ضرورت دارد و گاهی هم میگویند در بین فهم دین و اصل دین تفکیک باید کرد و گاهی هم می گویند در پهلوی مبارزه با تروریزم باگفتمان ترور هم باید به مبارزه پرداخت و گاهی میگویند، دروس قرآنی و تعلیم احادیث افکار افراطی و هابیت را در بین نسل نوین مان ترویج میکند ازین باید به جدیت نگران بود.

و گاه به هدف در ذهن کوبیدن سران نص گرایان و مجددین ملت اسلامیة چون شیخ السلام ابن تیمیة (رح) و احمد بن حنبل تهمت می بندند و بر بالای شان مانند نویسنده موصوف دروغ می سازند و این نکته ناگفته نباید ماند که همه پیشوایان امت به شمول ایمة اربعة متبوعین تاکید روی این دارند که هنگام تعارض عقل بانص، عقل مردود شمرده می شود مابه خاطر اینکه از موضوع دور نشویم از نقل اقوال شان همراه با آدرس هر کدام درین مقام میگذریم.

ولی عقل گرایان فکرنو به قانون جداکن و بزنی ازین ایمة اربعة صرف نام از امام احمد و ابن تیمیة می برند و بس توفکر بکنی که امام ابوحنیفه، شافعی و مالک (رح) برخلاف امام احمد عقل را حاکم و در برابر نص شرعی او را راجح و قابل اعتبار می دانند در حالیکه آن طور نیست زیرا امامان دین همگی در صف مقابل فکرنو و عقل گرایان بی مذهب قرار دارند، علاقه مندان می توانند جهت معلومات به (مجموعه الرسائل) ابن عابدین شامی مراجعه نمایند.

ثانیاً باید دانست که ابن تیمیة در بین امت اسلامی لقب شیخ السلام را دارد موصوف از جمله علمای ناب و نابغه امت مرحومه به حساب می رود علمای مناقب در منقبت او نوشته اند، این عالم بر امت اسلامی خدمات

ارزنده رادر عرصه جهاد، تعلیم و تربیه و تصنیف در انواع فنون به شمول دفاع از رجال برجسته تاریخ دین، چون صحابه و تابعین، دفاع از اصول دین و تصنیف بر، برچیدن بساط مکر و مکاید دشمنان دین در رابطه به دین انجام داده است که در تاریخ امت بی نظیر و یاهم کم نظیر بوده است فرهنگ اسلامی از میراث که او از خود به جا گذاشته است سرشار غنی و ثروت مند می باشد مقوله علماء محققین در مورد ضرب المثل بر سر زبان های عام و خاص قرار دارد، علماء گفته اند، اگر ابن تیمیه در خدمات ارزنده که بر رفاه و سرفرازی امت اسلامی انجام داده است و از خود به میراث مانده است جز شاگرد ارشد و گران قدر او شیخ الاسلام ابن قیم چیز دیگری نمی داشت همان یک شاگردش، در منقبت او کفایت می کرد، ملا علی قاری (رح) در رابطه به آن دو (استاد و شاگرد) می گوید (کانا من اکابر اهل السنة والجماعت و اولیا هذه الامة) ابن تیمیه و ابن قیم از بزرگان اهل سنت و اولیا الله این امت اسلامی هستند ولی گله بچه فگرنوچه می فهمند که اهل سنت کدام مردم هستند و اولیای خدا بر بالای چه قسم مردم اطلاق میگردد.

زیاد پسر پدرش، شخصیت علی ابن ابی طالب را چه می شناسد نوجوانان سوریه عزت حرم مدینه را چه می شناسند و لشکر کوفه از جنتی بودن طلحه و زبیر و قدامت شان در اسلام چه خبر هستند زیاد پسر پدرش در برابر علی قرار گرفت و سوری ها حرم مدینه را به تاراج بردند طلحه و زبیر (رضی الله عنهم) از سوی ابوباش های عراقی به شهادت رسیدند ترمذی از ابی شریح عدوی (رض) روایت میکند: عمرو بن سعید امیر لشکر شام بر جنگ در برابر ابن زبیر به مکه لشکر می فرستاد صحابی میگوید من براو گفتم به مکه لشکر روان نکن زیرا من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ام که اومی گفت مکه حرم است جنگ در آن جواز ندارد برای من

صرف چند ساعتی حلال گردانیده بود، شده و سپس حرمت او دوباره به حالت سابق اوثابه روز قیامت بازگشت، عمرو بن سعید بر او گفت ای ابو شریح تو به مطلب آن حدیث نفهمیده ای، حرم نمیتواند عاصی و آنکسی را که قتل کرده باشد و به حرم پناه ببرد پناه بدهد، ابن حزم ظاهری (رح) در شرح حدیث مذکور میگوید: حرام زاده را بین که چگونه بی باکانه در برابر صحابیسخن می گوید آیا صحابی پیغمبر به هدف پیغمبر نه فهمید و نتواند فهمیدی، اکنون گله بچه فگرنوهم فگرمی کنند که این هابه مفاهیم دینی نسبت به صحابه، تابعین امام احمد و ابن تیمیه و سایر پیشوایان دین خوب ترمی فهمند، اگر چه ما با ابن حزم رح توافق نظر نداریم که مقوله او در خطاب به گله بچه تکرار گردد.

۱. بناً ما میگویم که ایشان دروغ میگویند که احمد و ابن تیمیه به عقل ارزش نمیدهند به خاطر اینکه ارزش قایل نشدن به عقل خود ارزش قایل شدن را به عقل درضمن خود دارد لذا ایشان حکمی نمی کنند که اومتضمن نقض خود باشد البته عقل را در مقابل دلیل صحیح شرعی ساقط از اعتبار می دانند و باید هم که از اعتبار ساقط باشد و این نظراتفاقی علمای متشرع و دینی است، شیخ الاسلام کتاب (دفع تعارضالعقل والنقل) رادرمین مورد نوشته است و کتاب مذکور در پنج جلد طبع گردیده است، شیخ الاسلام در کتاب موصوف به اثبات رسانیده است که نصوص شرعی در تضاد با عقل قرار ندارند اگر چه بعضی هادر ظاهر در بین آن دو تعارض می بینند.

۲. عقل گرای فگرنومی نویسد ابن تیمیه تقلید ایمه اربعه را کفر و ارتداد میگوید، عقل گرایی فگرنو به این سخن خود از زمره نویسندگان خود را خارج و در صف هنرمندان ستاره های افغان درج کرد زیرا وی دروغی را سرداد که جزا بازی گران موسیقی از کس دیگر انتظار او نمی رفت آیا از

شخصیتی مثل ابن تیمیه هم احتمال همچو فتوای می رود که او تمامی و یا هم اکثریت مطلق امت را کافر و مرتد بخواند و ایشان بر او لقب شیخ الاسلام را عطا نمایند.

۲. مکر نوع عقل گرا در ابتدا مقاله خویش هنگام معرفی او، اورا به عنوان پیرو امام احمد حنبل تذکر ندادی؟ پس چگونه میشود که ابن تیمیه خود از امام احمد بن حنبل تقلید بکند و تقلید دیگران را کفر و ارتداد بخواند؟

۳. بلکه شیخ الاسلام راجع به مراتب و جوب و جواز تقلید ایمه در مجمع الفتوا، در فتوای کبرا، در مجموعه الرسائل و شاگرد او در کتاب اعلام الموقعین به تفصیل بحث کرده اند و حتا راجع به کاهش دادن شدت اختلاف موجود در بین پیروان مذاهب مروج به نام (رفع الملام عن الایمه الاعلام) اورساله نوشته کرده است پس چگونه تو بدون آدرس و بدون سند بر بالای او تهمت می بندی که ابن تیمیه تقلید ایمه را کفر و ارتداد می خواند و تو باید از متعلمین دروس ابتدایی مدارس شرم کنی اگر از خدانمی ترسی.

۳ ابن تیمیه به اتفاق مسلمانان از اهل سنت است به نزد اهل سنت جزای گناه جزدشنام پیغامبر زنا بعد الاحصان، قتل نفس، ارتداد و رهزنی گردن زدن نمی باشد، پس چگونه ابن تیمیه فتوای داده است که جزای تراش ریش و یا هم شنیدن موسیقی قتل و گردن زدن است، بنا بکدام دلیل ابن تیمیه فتوا صادر کرده است به اینکه زن ایکه حجاب را رعایت نکرد گردن زده شود، مامی گوئیم هرگز چنین فتوای از او صادر نگردیده است ولی تو لایبالی دروغ می گویی، اگر تو دروغ نمی گویی این است کتاب های ابن تیمیه در دست رس شما قرار دارند، باب، مبحث، جلد و صفحه اورا همرا با ما مطبوعه و سال طبع کتاب برای ما ارایه بدارید و نمی توانید که ارایه بدارید به همین اساس ما از شما به گله بچه تعبیر نمودیم و از گرفتن نام شما به عنوان نویسنده خجالت کشیدیم و نخواستیم زبان و ورق کتاب خود را ملوث

نمایم. البته این موضوع را ما می‌پنداریم که ترک الصلوة را امام احمد رح کفر و ادای نماز را توبه از کفر می‌خواند. تارک الصلوة به نزد شافعی حداً و به نزد او کفر آ به قتل می‌رسد ولی او مذهب احمد است نه مذهب یا فتوای ابن تیمیمه رح و اینکه به قانون کفر دون کفر کفر را بر بالای هر معصیت اطلاق می‌کنند این نظر کلیه محدثین است نه نظر امام احمد رح به تنهایی و مراد محدثین از کفر مذکور کفر معصیت است نه کفر بالله یعنی محدثین به معصیت نه عاصی را کافر می‌خوانند و نه هم قتل او را مجاز می‌گویند.

۴ ابن تیمیه اصلاً معتزله را تکفیر نکرده است، گروه اشاعره را به جای خود بگذار، شیخ الاسلام در مجموعه الرسائل خویش به صراحت تمام اعلان داشته است که من اهل قبله را تکفیر نمی‌کنم. اگر گله بچه فگرنومسلکی و از زمره اهل علم به شمار می‌آمدند ما حتماً جلد و صفحه کتاب را نیز مشخص می‌ساختیم متأسفانه که ایشان مانند زاغ از بوی گل فارغ از تحقیق و تدقیق و عدالت می‌باشند، پس نیاز به زکر صفحه کتاب و تعیین جلد او نیست.

زاغ که چون فارغ زبوی گل بود

نفرت اش از صحبت بلبل بود

متقدمین گروه جهمیه را به نقل از سلف صالحین به شمول امام ابی حنیفه کافر خوانده است امام ابی حنیفه جهیم بن صفوان را از مجلس خویش بیرون راند و براو گفت (اخرج من مجلسی یا کافر) ای کافر تو از مجلس درس من بیرون برو این بخواطر اینکه ایشان خدا (ج) را ذات مطلق عاری از هر نوع صفت میدانند، و ماهیت مطلقه که قابل هر نوع عیب و صفت میباشد خدا شده نمی‌تواند و مذهب متقدمین گروه جهمیه

مرادف مذهب وجودیه و فلاسفه یونان قدیم میباشد که در کفر بودن اوشکی وجود ندارد.

۵ عقل گرای فگرنو می گوید ابن تیمیه عرفان و فیلسوفان مسلمان را یکسره زیر تیغ تکفیر برد، این سخن گله بچه فکر گنگ، مبهم و مشتمل به حق و باطل است بخاطر اینکه شیخ الاسلام تعدادی از فلسفی ها و تعدادی از متصوفه را تکفیر کرده است ولی اینکه عقل گرامی گوید (یکسره ایشان را به زیر تیغ تکفیر برده است) دروغ میگوید و افترا میکند.

ابن تیمیه از میان فلاسفه ابن سینا و پیروان فگرشان را تکفیر کرده است بخاطر اینکه این دو، عالم را قدیم می دانند به این معنی که عالم محسوس در جانب اول بر خود ابتدایی ندارد و در جانب آخر و آینده بر خود انتهائیدار بلکه بوده است و اکنون هم است و در آینده هاهم خواهد بود فنا بر بالای او عارض نمی گردد که آسمان بشگافد کوها از روی زمین بروند و زمین عوض گردد ۲. ایشان عقیده به حشر جسمانی ندارند، به این معنی که ارواح ببدن های خاک شده گی شان یکجا شوند و به حضور الله (ج) حاضر گردند اینطور نیست ۳ از نظر ابن سینا الله جل جلاله به جزئیات علم ندارد، الله (ج) نمی داند که بوعلی سینا کیست؟ چه کاری در دنیا انجام داد؟ چه زمانی دنیا را وداع گفته است؟ اکنون قبر او کجاست؟

تنها ابن تیمیه نیست که ابن سینا را تکفیر می کند بلکه پیش از ابن تیمیه امام غزالی ابن صلاح شهرزوری اردبیلی و غیره هم او را تکفیر کرده اند انور شاه کشمیری در شرح بخاری هم او را به تایید غزالی تکفیر کرده است اگر تو از مرزهای اسلام و کفر اطلاع میداشتی تو هم بنا به عقاید کفر آمیزش وی را زیر تیغ تکفیر می بردی ولی چکنیم که تو را غم شکم سودایی و سیکولار ساخته است حق و ناحق اسلام و کفر به نزتویکسان است قرار گرفته است بصیرت قلبی نداری و حس تمیز تو از میان رفته است در بین

ابن تیمیه و عبدالکریم سروش نمی‌توانی فرق کنی درحالی‌که اول ثریا و دومی ذلیل‌تر از ثری می‌باشد.

اگر ابن تیمیه بدون تمیز و بدون موجب فلاسفه را زیر تیغ تکفیر می‌برد «رازی» آمدی ابن رشد، دوانی غزالی و امثال‌شان را زیر تیغ تکفیر می‌برد که فلسفی‌های مشهور هستند ولی آن‌طور نیست هم چنان ابن تیمیه عرفا به اصطلاح صوفیا را یکسره زیر تیغ تکفیر نبرده است بخاطر اینکه او در مجمع الفتاوی و در رساله الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان از سران صوفیه به نهایت احترام و ارادت یاد می‌کند اقوال چون جنید بغدادی، ابو عثمان، ابراهیم بن ادهم، فضیل بن عیاض، محمد بن فضیل بن عیاض، مالک بن دینار، ابی سلیمان دارانی، معروف کرخی، سری سقطی و محاسبی را به‌طور دلیل‌ارائه می‌کند.

و هم چنین شاگرد ارشد و جانشین صالح او حافظ ابن‌قیم در کتاب مدارج السالکین به تکرار و پیهم از سران صوفیه نقل قول می‌کند و گفته‌های شانرا مورد تائید قرار داده به‌اخذ و قبول او مراجعین کتاب را تشویق مینماید و از روی انصاف باید گفت که کتاب مدارج السالکین از مهم‌ترین مصادر اقوال صوفیه به‌شمار می‌رود. و ابن‌قیم با استعداد و هبیبی که الله تعالی بر او عطا نموده است بسا کجی‌های متصوفه و به‌ویژه کجی‌های تصوفی شیخ الاسلام عبدالله هروی انصاری را که مؤلف (نیل‌السانین) کتاب تصوف است توجیه و تاویل می‌کند.

البته در بین صوفیه گروهی هستند که در لباس تصوف، الحاد و زندیقیت را دامن‌زده‌اند مثل محمد بن عربی صوفی ابن‌فارض، حسین بن منصور حلاج و هم‌فکران‌شان این‌ها زندیق‌ها اند گوشت‌خوک‌را در کاسه‌چینی یعنی در خرقة تصوف بر مردم پیش کرده‌اند و می‌خواهند گوشت‌سگ‌را بر بالای سفره (شریعت) محمد رسول الله صلی الله علیه

و سلم بر مردم بخورانند. عنوان شان است صوفی و باطن ایشان است زندیق لاف از ایمان و اسلام می زنند ولی وظیفه گرفته اند تا مومنان را از دین شان بیرون کنند نشان زندیقی شان اینست که خود از قران نفرت دارند علمای شریعت را ظاهرین، علمای قال و بی خبر می نامند حتی نماز را به امامتی ایشان جواز نمی دهند و مردم را به دوری از قران و علوم شرعی توصیه مینمایند گپ شان اینست که قران شرک است توحید در سخنان ماست.

هدف شان از توحید توحید، به طرز وحدت است نه توحید شرعی و توحیدی که قران از آن بحث می کند، توحید شرعی آن است که در آن دربین بنده و الله فرق کرده شود در آن گفته میشود یک طرف کائینات است و طرف دیگر خالق کائینات، صوفیای وجودی به این فرق قائل نیستند آنها می گویند کائینات و خالق کائینات واحد است، ذاتی جدا و مستقل وجود ندارد که ما او را خدا و خالق بگوئیم، بلکه هر آنچه را که تو می بینی همان عین خدا و خالق است اگر او بنی آدم است یا سگ، خر هست یا خنزیر، صوفی زندیق میگوید به هرچه می نگرم جز خدا نمی بینم و تو برادر روشن فکر به خوبی باید درک کرد که این مذهب مرادف مذهب دهری ها و منکرین وجود خدا جل جلاله می باشد زیرا دهری ها میگویند ما درعالم محسوس جز مادیات و عناصر چیز دیگری را نمی بینیم که او خدا باشد، اگر خدائی باشد او کجاست؟ زندیق های صوفی گفتند همین مادیات و عناصر بدون فرق خدا هستند ذات شان واحد، و تشخیص های شان از هم فرق میکند ذات سگ معاذ الله همان ذات خدا جل جلاله است چون شاخصه های سگی به او عارض گردیده است از این جهت او سگ نامیده میشود.

گاهی هم می‌گویند وجود در عالم واحد است وجود الله، وجود کوزه، وجود سنگ، و وجود خزنده، و درنده همگی واحد و یک وجود هستند فرق در بین شان به عوارض و صورت‌های شخصی شان می‌باشد و این نظریه هم باطل است به خاطر اینکه توحید در وجود توحید در ذات را بار می‌آورد توحید در ذات ایجاب اینرا می‌کند که در بین زن نکاحی و مادر فرق باقی نماند صدر رومی یکتن از زندیقان صوفی‌ها می‌گفت بلی در بین زن نکاحی و مادر فرق نیست هر دو حلال هستند ولی چون محجوبین (علمای قال) مادر را حرام گفتند ما هم به گونه مجازات شان گفتیم نکاح مادر حرام است.

نتیجه مذهب مذکور این میشود که فرق در بین زن نکاحی و خدا جل جلاله نباشد به نزد این مرتدین و زندیق‌ها سخن هم چنین است آنها عقیده دارند که موطوة (عیاذاً بک اللهم) خدا است و ایشان در صورت زن هایشان از خدا لذت می‌برند برادریکه تو سنگ‌های آسمانی را تحت مطالعه داری تالله اگر این عقیده از بدترین کفرها نباشد. دیگر کفری هم در عالم نبوده است من می‌گویم از ترس خدا موی بر بدن مسلمان راست میشود و از اثر خجالتی از جبین اش عرق می‌ریزد من شرم میکنم که بنویسم خواننده شرم می‌کند که بخواند و سامع شرم میکند که بشنوند از یاوه‌های که صوفی مرتد و زندیق می‌سراید ولی گله بچه فکر نو ایشان را عرفای مسلمان می‌نامند و بر بالای شیخ ملت اسلامی این تیمیه رحمه الله انتقاد دارند که چرا اینها را به زیر تیغ تکفیر برده است مرجع اصلی مباحث فوق رساله وحدت الوجود نوشته ما است در اینجا همین قدر می‌گویم ابن عربی و عرفای هم فکرش کافر و زندیق هستند اگر عقل‌گرا فکر نو که هوی عرفای موصوفین را به سر دارد بعد از اینکه سخنان شان را

می شنود و به مطلب او دقیقاً می فهمد باز هم عمداً و قصداً به آن عقیده میکند او نیز کافر ملحد مرتد و زندیق می باشد.

گله روی گله بچه جمعیت فکرنو راجع به انکارشان از حدیث

جمعیت فکر نو به طور پراکنده و غیرمستقیم از این که حدیث حجت باشد منکر هستند رهبر فکرنو به طور ضمنی بلکه به شکل تمسخر آمیز انکار دارد که این حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم (زن ها از قبرغه چپ مردها آفریده شده اند) حدیث بوده باشد زیرا از حدیث فوق دو حکم یعنی دو خبر شرعی فهمیده میشود اول اینکه زن، موجود دومی است نه موجود مساوی با مرد دوم اینکه زن ها طبیعتاً کجی دارند و عادتاً کج روی میکنند رهبر فکر نو به تقلید از غربی ها از هر دوی این دو حکم شرعی انکار ورزیده است و او به این حدیث پیامبر (شما با آن زن ها نکاح بکنید که آنها فرزندان بیشتر می آورند) تمسخر می کند و می گوید از نظر علمای سنتی زن برای این آفریده شده است تا فرزندان بیشتر بیاورد و به تعداد امت محمدی بیافزاید.

رهبر فکر نو از حکم حدیث (زعیم مسلمانان از قریش باشد، (۲) اعمال و سرنوشت بنده گان در ازل مقدر و نوشته شده است (۳)، کارهای بنده گان به خواست و اراده الله تعالی صورت می گیرد و امثال آن انکار دارد. هواداران فکر نو از حدیث (حکم جهاد تا به روز قیامت ادامه دارد)، دجال ظهور میکند، مهدی ظاهر میشود، ماعز اسلمی و خانم غامدیه بحکم رسول الله صلی الله علیه و سلم رجم شده باشند انکار ورزیده اند (در مواضع مختلف و متعدد از نشریه های جمعیت فکر نو به طور پراکنده انکارشان یافته میشود).

ولی برخی از ایشان شجاعانه و به طور مستقیم از اینکه حدیث حجت باشد انکار ورزیده است، در مثال کتاب (استغفای عقل) نشریه جمعیت فکرنورا ارایه میکنیم یکی از هواداران فکرنورا در صفحه ۹۵ آن نوشته است (سخنان پیامبر متفاوت بود برخی از آنها به صورت یک ابراز امر عادی (غیر تشریحی) بود که نمی توانست آنرا تشریح دانست، عملکردهای پیامبر نیز گاهی به صورت یک واکنش شخصی در یک قضیه و فاقد جنبه تشریحی بود، و در نهایت شنونده گان سخنان او همه از یک طیف به لحاظ روانی و شخصیت نبودند، و در حفظ سخنان او استعداد یک سان نداشتند، و گاهی تمام یک گفت و گورا نیز حاضر نبودند بلکه در پایان گفت و گوبا پیامبر حضور یافته بودند که این امر آنها را دور از سبب و دور از حدیث نگه می داشت.

برخی مغرضین و یا همان منافقین بودند که از سخنان پیامبر استفاده سوء می کردند و یا هم در آن مبالغه میکردند. در میان یاران پیامبر اشخاص امی یا ناخوان وجود داشتند که نمی توانستند به ساده گی گفته های او را درک نمایند و در نقل آن دچار لغزش می شدند. و گاهی هم ممکن بود برای حل یک بن بست کسی از روی نیت خیر دست به جعل حدیث زده باشد تا مشکل حل گردد، هدف فعال مدنی جمعیت فکر نواز ایراد احتمالات ده گانه او در مورد حدیث حجت شده نمی تواند زیرا به این حد احتمال ویران کن در صحت او موجود می باشد.

عقل اول گم شود در عقل دوم

ماهی از سرگنده گرددنه زدم

لطیفه

مردم قریه موشی را پیدا کردند که در چاه ایشان افتاده بود ایشان به نزد ملا امام مسجد شان رفتند تا حکم آب چاه را از وی معلوم کنند. ملای امام شان که عالم عقلی و منطقی بود (منطقی‌ها اکثراً از مسائل دین و احکام فقه معلومات کافی نمی داشته باشند) او هم راجع به قضیه آگاهی درست نداشت او حیران ماند که در پاسخ مقتدیان چه باید بگوید، ناچار به عقل گرایی و ایجاد احتمالات پرداخت و بر مردم گفت. اگر موش به حرکت عادی خود به چاه افتاده باشد او حکم جدا دارد و اگر پشک او را دوانده باشد و در اثر گریز او از پشک به چاه افتاده باشد در آنصورت حکم او جدا است زیرا در آنصورت موش حتماً بول هم میداشته باشد، شما بر من بگویند که چگونه این قضیه رخ داده است؟ مردم گفتند ملا صاحب ما چه می فهمیم که موش خود به چاه افتاده و یا هم پشک او را دوانده است؟ خو همین موش است ما در چاه او را یافتیم و از تو می پرسیم که حکم آب چاه چیست؟ ملای بی چاره که تا حال پشت عقل رفته بود به احکام فقهی نمیدانست لذا او نتوانست که بر مقتدیان بگوید شما (۲۰) دلو آب از چاه بیرون بیاورید به بیرون آوردن بیست دلو آب از چاه دیوارهای چاه طناب چاه و حتی دست های آب کش نیز پاک می گردد.

هوا داران فکر نو نیز مانند ملای امام منطقی ولی جاهل در حدیث پیامبر اسلام احتمال پالی می کنند و میگویند حدیث پیامبر حجت نیست بخاطر اینکه احتمال دارد پیامبر از روی احساسات و واکنش او را گفته باشد. احتمال دارد که راوی آن منافق بوده باشد، احتمال دارد که راوی او شخص جاهل و نادان بوده باشد. احتمال دارد که یار پیامبر حدیث را خود بر بالای پیامبر ساخته باشد. احتمال دارد که بنابه عصیبت و قوم گرایی در حدیث تغییر وارد کرده باشد، احتمال دارد که در آن مبالغه کرده باشد، احتمال دارد

که حدیث را درست نشیده باشد، احتمال دارد که تمام حدیث را نشنیده باشد بلکه در ابتداء حدیث و یا هم در آخر حدیث به مجالس پیامبر حضور یافته باشد.

عقل گرایان بی انصاف به ایجاد وسوسه های شیطانی و اظهار احتمالات عقلی می خواهند دین اسلام را از ریشه و اساس آن قلع قمع نمایند. بخاطر اینکه به شنیدن احتمالات فوق اعتمادی را که بر بالای دین ایشان دارند از دست میدهند مسلمانان راجع به دین شان در شک قرار می‌گیرند. به ویژه محصلین مدارس و دانشگاه ها که قشر جوان، بی تجربه و خالی الذهن هستند تا هنوز مسیر مشخصی را انتخاب نکرده اند بلکه در حال انتخاب قرار دارند، هرآنچه به ذهن شان میریزد، بدون اینکه بتوانند تحلیل و تجزیه کنند، او را اخذ و ضبط مینمایند، علمای منطق و فلسفه از آن به مرتبه عقل هیولانی تعبیر میکنند، یعنی عقل شان در مرحله قرار دارد که تاثیر پذیراست نه تأثیرده، آخذ است نه معطی،، هرآنچه در مقابل او قرار داده شود می تواند او را در خود منعکس نماید ولی نمی تواند در صحت و سقم یا در سود و ضرر آن فکر کند و شیاطین انسی هم تلاش دارند تا در هم چو عرصه های خالی هسته گذاری نمایند و جال بینگنند، روی همین ملحوظ جمعیت فکر نویر تقلید از عقل گرایان لائیک به دنبال محصلین به دانشگاه های دولتی و خصوصی می روند جای که فرزندان اصیل کشور از نقاط دور افتاده کشور با ذهن خالی به غرض‌فرگیری علم و دانش جمع می شوند، لائیک ها بسوی لا دینی و جمعیت فکرنو به سوی انکار از حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوت شان می کنند، فعالین جمعیت فکرنو نمی توانند به غرض دعوت وارد مدارس اسلامی گردند بخاطر اینکه در آنجا (به زعم رهبر جمعیت فکرنو) ترورستان حضور دارند و گفتمان ترور عملا در آنجا تدریس می‌گردد و به گفته اهل حق در آنجا مدافعین کتاب خدا و سنت رسول حضور فزیزی دارند و گفتمان خدا و گفتمان رسول الله صلی الله علیه و

سلم عملا وبالفعل بر سرزبانهای شاگردان و معلمین ردوبدل میگردد، چگونه شیطان بتواند در آنجا وارد گردد و هسته گزاری نماید، (فالحمد لله العلی الکبیر)

هان: مایه نگرانی و سزاوارترحم آن عده فرزندان متدین کشور هستند که در داخل دانشگاه‌ها مصروف فراگیری دانش می‌باشند به ویژه آن محصلین که در دانشکده‌های غیر شرعیات ورشته‌های غیر شرعی در حال تحصیل اند، زیرا ایشان نیاز به آگاهی دهی دارند، تا مبادا خدا نخواهد در گودالهای هلاکت انکار از حدیث سقوط نمایند، من (نویسنده) از بسیار زمان است که انتظار میکشم تا یکی از محققین کشور اعم از علمای دینی و یا هم استادان دانشگاه به مقابل نظریات گمراه کن هواداران فکرنو به پاه بخیزند، و قلم آرائی نمایند که متأسفانه همه را عاجز و یا هم بی تفاوت یافتم، دیدم که بی تفاوتی و خاموشی علما و نویسندگان کشور روز به روز به طغیان هواداران فکرنو افزوده می‌رود، تا اینکه ایشان از تقدیر انکار ورزیدند، علمای کشور را یکسره و هابی قلمداد نمودند فرض روزه را رمضان از ذمه ثروت مندان ساقط کردند و به نقد جامع صحیح البخاری علمای دینی را به مبارزه (چلنج) فرا خواندند، ناگزیر حاشیه‌ئی از وقت عزیز خویش را برای خدمت به برادران محصل خود اختصاص داده‌ام، شخص نویسنده بی بضاعت و قلم او فقیرانه است لذا اگر شما به مطلب شگفت در سنگ‌های آسمانی بر می‌خورید او محض احسان الله تعالی بوده است که بنده محتاج خود را به آن نوازش کرده است و اگر غلطی را در آن پیدا می‌کنید او از ذهن نا لایق من و حرکات شیطان می‌باشد امید که او را به اصلاح بکشید و از دعای مغفرت فراموش مان نکنید.

خدایا بیخشیای سه بنده را نویسنده گوینده خواننده را

از جمعیت فکر غلام احمد پرویز تا جمعیت فکر خیر خانه

باید دانست که حدیث به اجماع امت محمدی علی صاحبها الصلاة والسلام حجت است و در بین حجت‌های چهارگانه دین حجت دوم و اصل دوم به شمار می‌رود هیچ کس در مورد ملاحظه نداشت تا اینکه در اوائل قرن بیست افکار سیاسی غربی‌ها بر بالای مسلمان‌ها سایه افکند و تعدادی از مسلمان‌های ضعیف از آن متأثر گردیدند. آنها به این فکر شده‌اند که دست یافتن به ترقی، تمدن، رفاه و آسایش بدون تقلید از فکر غربی‌ها امکان‌پذیر نیست. و از طرف دیگر برخی از احکام اسلامی را مانع بر سر این راه یافتند روی معضل فوق‌ایشان به یک سلسله تحریف اسلام آغاز کردند تا بتوانند احکام اسلامی را موافق با افکار غربی‌ها بسازند چنانچه به همین منظور رهبر فکرنو کتاب خود رابه نام (دیوهفت سر) نگرشی بر موانع توسعه سیاسی در افغانستان نوشت و به ده‌ها بار در مقاله‌های متعدد خویش از احکام اسلامی به عنوان مانع رفاه و افغانستان متمدن یاد می‌کند و برخی از عقل‌گرایان از هم‌چو احکام اسلامی به عنوان جهان اسلام و عوامل بحران و برخی هم به عنوان باعث عقب‌ماند مسلمانان نام می‌برد، این گروه بنام‌های مختلفی چون (۱) اهل تجدد، (۲) فکرنو، (۳) جمعیت فکر (۴) تجدد پسند و عقل‌گرایان یاد میشوند. رهبران اینها در هندوستان سر سید احمد خان در مصر طه حسین در ترکیه ضیاء گوک‌الپ بودند و اکنون در افغانستان رهبر فکرنو زیر لب ادعای رهبری شانرا به سر می‌پرورد.

اهداف این گروه تا زمانی برآورده نخواهد شد که حدیث از سر راه‌شان دور نگردیده است بخاطر اینکه در سنت پیامبر راجع به هر بعد از ابعاد حیات انسان و راجع به هر شاخه از شاخه‌های زنده‌گی بشر حدیث موجود است که او در تضاد صریح با فکر غربی‌ها قرار دارد از این جهت است که

ایشان از حجت بودن حدیث انکار ورزیدند شیخ ما تقی الدین حفظه الله تعالی میگوید در هندوستان بر اولین بار این صدا از سوی سر سید احمد خان و رفیق او مولوی چراغ علی بلند شد ولی نه به این طور که ایشان به صراحت از حجت بودن حدیث انکار ورزند بلکه به این شیوه که هرگاه کدام حدیث مخالف میل شان به نظر می رسید عاجل از صحت او انکار می ورزیدند اگر چه سند او نهایت قوی میبود و گاه این سخن را نیز می گفتند این نوع احادیث در عصر موجود حجت شده نمی توانند، زیرا با مصلحت مردم و کشور مان سازگاری ندارند.

چنانچه رهبرفکرنو در موضوع خلافت گفت قریشی بودن خلیفه مسلمانان در عصر مان شرط نیست زیرا اگر شرط قریشی بودن خلیفه پذیرفته شود قرار دادهای کشورها زیر سوال می رود، خطوط مرزی شان نامشروع قرار میگیرد بخاطر اینکه ریس‌های جمهور کشور های اسلامی قریشی نیستند استاد سیافقریشی بودن را در زعامت مسلمانانها شرط می‌گوید ولی او نفهمیده است که ما در کدام عصر و در کجا زنده‌گی داریم.

به اساس نظر فوق رهبران فکر نو در هندوستان سود تجارتنی را حلال گفتند و از معجزه های انبیاء علیهم السلام انکار نمودند و اکثر افکار غربی هارا مجاز شمردند. من (نویسنده) ندیده ام ولی علمای حاکم نشین خنج پنجشیر برایم گفتند که گله بچه جمعیت فکر در کتاب (از عقلانیت فقهی تا عقلانیت کلامی) نیز از از معجزات انبیاء علیهم اسلام چون معجزه عصا موسی (ع) و معجزه ناقه صالح ع انکار ورزیده اند.

در تعقیب اینها شخص دیگری به نام عبدالله چکرالوی آمد او فرقه ای را به نام اهل قرآن (قرآنیه) تاسیس نمود و فکر انکار حدیث را به شکل منظم آغاز کرد و مستقیماً از حدیث انکار ورزید، در تعقیب آن اسلم جیراج

پوری، این فتنه را دامن زد تا اینکه غلام احمد پرویز از او مکتب مستقل ساخت و به شکل مکتب فکر نو جوانان رابه سوی آن دعوت داد، چنانچه رهبر فکر نو (منکر ثقافت اسلامی) زیر نام جمعیت فکر به زیر لب، جوانان را به سوی آن فرا می خواند، در بین جمعیت فکر غلام احمد پرویز منکر حدیث و جمعیت فکر خیرخانه، فرقی وجود ندارد، جز از لحاظ عنوان و نام در هدف که همانا افکار از حدیث است هر دو باهم اتفاق نظر دارند اگر چه از لحاظ مکاری و حلیه بافی گروه جمعیت فکر نو خیرخانه از گروه جمعیت فکر که توسط غلام احمد پرویز تاسیس شده است سبقت جسته اند بخاطر اینکه احتمالات را که بر رد حدیث جمعیت فکرنو خیرخانه طرح می کنند جمعیت فکر غلام احمد پرویز نتوانسته بود طرح بکند، زیرا فکر آنها مثل فکر جمعیت فکر خیرخانه در کنار زدن حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم کار نمی کرد.

دلایل منکرین حدیث

۱. جمعیت فکر غلام احمد پرویز بدین نظر بودند که رسول الله صلی الله علیه و سلم صرف مسولیت تبلیغ قرآن را داشت بناء اطاعت او صرف در همین مورد واجب است و بس، در مورد غیر تبلیغ قران پیغامبر حیثیت پست رسان را (معاذالله) دارد.
۲. (اگر فرضاً ما بپذیریم که حدیث او حجت است حدیث او صرف بر بالای یاران او حجت هست که مشافهة ازدهن مبارک او را می شنیدند بر بالای مایان حجت نیست.
۳. و اگر ما این را هم بپذیریم که احادیث بر بالای همگی حجت باشد ولی این سخن را نمی پذیریم که احادیث موجود در کتاب های حدیث بر بالای مان حجت شده بتواند بخاطر اینکه آنها از طریق ذرائع

قوی و یقینی بر ما نرسیده اند، بلکه بگفته عضو فعال جمعیت فکر نو احتمال دارد که راوی او را نتوانسته باشد حفظ کند احتمال دارد که راوی منافق بوده اشد. احتمال دارد که خود بنا به نیت خیر و حل قضیه که به بن بست مواجه گردیده است او را ساخته باشد، (هدف شان حدیث ایست که ابوبکر رضی الله عنهم برای حل اختلاف بر سر خلیفه که در بین مهاجرین و انصار پیش آمده بود او را قرائت کرد (الائمه من قریش) خلیفه از قریش می باشد. احتمال دارد که تمامی حدیث را نشینده باشد و غیره،

۴. قرآن را الله جل جلاله اسان گردانیده است بناء نیاز به تشریح ندارد که حدیث بر او شرح باشد و ما هنگام تفسیر به او مراجعه کنیم،

۵. قرآن کریم خود آیت های خود را (بینات) واضح و روشن گفته است پس چه نیاز است که بر تفسیر او به حدیث مراجعه شود،

۶. خود رسول الله صلی الله علیه و سلم بر انصار مدینه گفت (انتم اعلم با موردنیا کم) شما نسبت به من خوبتر به کارهای دنیا می فهمید یعنی راجع به کارهای دنیا پیروی من بر بالای شما واجب نیست،

۷. احادیث که همگی یا اکثریت مطلق آن اخبار احاد هستند. و خبر واحد مطابق به فرموده خود محدثین علیهم الرحمه ظنی است نه یقینی، و عمل به ظن بحکم قرآن کریم (ان يتبعون الا الظن وان الظن لا يغني من الحق شيئا) سوره یونس (۳۲) ممنوع میباشد و این همان اعتراضی است که مخالفین جمعیت فکر در کتاب آخوند (درویزه) بالاترازیست صفحه رادراابتداء و وسط در آرایش آن سیاه ساخته اند؛ و بدان نازیده اند.

(۷) برخی از احادیث احادیثی اند که جز تکذیب شان راه دیگری ندارد فعال مدنی جمعیت فکر حدیث عذاب قبر را به مثال آورده است: که عایشه از خادمه یهودیه خویش بر پیامبر خدا (ص) حکایت نموده که او میگوید: در قبر عذاب است پیغمبر (ص) گفت که دروغ میگوید یهودیها و ایشان

دروغ‌گوترین مخلوق خدا (ج) می‌باشند و بعد‌ها پیامبر (ص) خود از عذاب قبر پناه می‌خواست.

جواب از دلایل گله بچه جمعیت فکرنو در رابطه به انکارشان از حدیث

در هر یکی از نصوص قرآن و حدیث وحی به دو نوع تقسیم شده

۱ - وحی جلی که وحی متلونیز خوانده میشود.

۲ - وحی خفی که وحی غیر متلونیز خوانده میشود.

ولی از نص حدیث در این مورد نمی‌شود استدلال کرد بخاطر اینکه اوشبیه به مصادره علی‌المطلوب (تقدیم دعوی برای اثبات دعوی) می‌گردد ولیکن استدلال به نص قرآنی در مورد بی‌غبار می‌باشد. بناء ما در تقدیر استدلال خود می‌گوئیم که حدیث حجت است بخاطر اینکه او وحی است وحی به نزد منکرین حدیث هم حجت است پس حدیث هم حجت شد دلیل به اینکه حدیث وحی است آیت‌های قرآن می‌باشد.

۱. آیت (۵۱) سوره شوری (وماکان لبشران یکلمه الله الا وحیا او من

وراء حجاب) بخاطر اینکه وحی در این آیت قسم مستقل در بین اقسام آن شمرده شده است و آن عبارت از وحی خفی و غیر متلوم می‌باشد

۲. راجع به تحویل قبله در سوره بقره آیت (۱۴۲) آمده است که:

ما بیت المقدس را بر تو مقرر کردیم بخاطر اینکه پیروان پیغمبر را از غیرشان تمیز بکنیم. مراد از قبله در آیت، بیت المقدس است و در قرآن کریم جایی هم نیامده است که الله (ج) بر پیامبر گفته باشد توری خود را به سوی بیت المقدس بگردان. بناء آیت دلیل است که بنابه وحی خفی بر پیامبر حکم آمده بود که تو بسوی بیت المقدس نماز بخوان.

۳. در سوره انفال آیت (۷) آمده است (واذیعذکم الله احدی الطایفتین انھا لکم) در آیت از وعده الهی تذکر آمده است در حالیکه در جای از قرآن ذکر آن وعده نیامده است؛ این دلیل است که وعده مذکور به طور وحی خفی غیر متلو بر پیامبر (ص) شده

۴. در سوره فتح آیت (۱۱) آمده است (سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتأخذوه ذرونا تتبعکم یریدون ان یردوا کلام الله قل لن تتبعونا کذالکم قال الله من قبل) درین آیت این موضوع تذکر یافته است که الله (ج) فرمان عدم شرکت منافقین را در عزوه خیر از پیش داده است. وظاهرا این پیشگویی به ذریعه وحی غیر متلو بر پیامبر (ص) داده شده است به خاطر اینکه در قرآن کریم اصلا در رابطه به آن ذکر نیامده است، وحی غیر متلو حدیث نامیده میشود و حدیث حجت میباشد.

۵. در قرآن کریم وظایف پیامبران مشخص میباشد او اینکه (و یعلمهم الکتاب والحکمه) سوره بقره آیت (۱۵۱) و (وانزلنا الیک الذکر لتبین ما نزل الیه) سوره نحل آیت (۴۴) این دلیل است که پیروی او بر بالای امت حجت است و گرنه تعلیم او و بیان و تفسیر او قرآن رابی مفهوم بود؛ بخاطر اینکه چاره ندارد که پیامبر (ص) هنگام تشریح قرآن کریم بخشی از سخنان را از سوی خود نگوید و آن سخنان حدیث پیامبر هستند که قبول آن واجب میباشد

۶. در قرآن کریم همزمان با اطاعت الله اطاعت رسول نیز واجب گردانیده شده است (اطیعوا الله واطیعوا الرسول) آمده است نه تنها (اطیعوا الله) همچو آیت ها به طور صراحت به اطاعت رسول و حجیت حدیث دلالت میکنند.

۷. در آیت (۶۵) سوره نساء است (فلا وربک لایؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لایجدوفی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما) اطاعت از حدیث پیامبر مدارایمان قرارداد؛ شده است.

۸. بسا انبیا علیهم السلام اند که با خود کتاب جدید نیاورده اند؛ اگر اطاعت ایشان واجب نمی بود پس فایده از بعثت آنها چه بوده است؟

۹. در قرآن کریم صرف احکام ذکر گردیده است، نه کیفیت احکام زیرا کیفیت احکام توسط پیامبر تشریح گردیده است مثلاً در قرآن کریم صرف نماز بخوانید آمده است اینکه چند رکعت، به کدام کیفیت و در چه وقت؛ قرآن کریم در آن مورد چیزی نگفته است بلکه پیامبر او را تشریح نموده است که مراد از نماز خدمت به بشریت نیست بلکه عبادت است و مراد از عبادت ارکان مخصوص در اوقات پنج گانه، دور رکعت در فجر، چهار در ظهر، عصر و خفتن و سه رکعت در شام و دور رکعت به عوض نمازهای چهار رکعتی در سفر، و نماز دور رکعتی و سه رکعتی که در نمازهای فجر و شام هستند قابل قصر نمیباشند اگر حدیث پیامبر حجت نباشد عمل به آیت (واقیموا الصلوه) اصلاً امکان پذیر نخواهد بود.

۱۰. امت اسلامی بدون استثناء از صدر اسلام تا زمان موجود حدیث رابه حیث حجت دومی پذیرفته اند اگر حجت نمی بود امت مسلمه همگی بجز از فعالین جمعیت فکرنوویاران شان گمراه و مزاحم ترقی ساکنین کره زمین به ویژه بر مردم افغانستان بوده اند و اینکه ایشان میگویند قرآن خود سهل و آسان است نیاز در تشریح آن به حدیث نیست غلط میگویند بخاطریکه قرآن کریم صرف از لحاظ وعظ و نصیحت آسان است و گرنه علماء در تحصیل علوم اورنج های متنوع را متحمل نمیگردیدند و به تفسیر آن تا صد صد جلد تفسیرها نمی نوشتند اینکه ایشان میگویند قرآن (تبیانا لکل شیء) است لذا نیاز به حدیث نیست درست نمیگویند

بخاطر اینکه قرآن تبیاناً لکل شیء در باب عقاید است نه در باب احکام و فروعیات اینکه ایشان میگویند قرآن آیت‌های خود را واضح و روشن خوانده است، بناءً ضرورت به حدیث و تفسیر او احساس نمیشود؛ اشتباه و خطا میگویند به خاطر اینکه آیت‌های قرآن راجع به آخرت، توحید، رسالت و صدق قرآن چنان واضح هستند که نیازی به دلایل هم ندارد بلکه به توجه اندک میتوان به او تصدیق کرد. ازین لازم نمیآید که آنها در باب احکام و معاملات هم واضح و روشن بوده باشند تا نیازی به حدیث احساس نگردد.

اینکه ایشان از قول رسول الله صلی الله علیه و سلم در خطاب به انصار مدینه زاجع به پیوند درختان خرما گفت: (شما به کارهای دنیایی تان خوبتر میدانید) دلیل میگیرند؛ خطا کرده اند بخاطریکه هدیایات پیامبر دو گونه است به عباره دیگر دو جهت دارد. اول جهت رسالت (پیامبر) به حیث پیامبر او را ارشاد فرموده است، دوم هم از حیثیت مشوره حدیث پیامبر واجب الاتباع است؛ هرگاه که از پیغامبر به حیثیت پیغامبر صادر شده باشند به حیثیت مشوره، اینکه پیغامبر انصار مدینه را از پیوند خرما (تأبیر) منع کرده بود؛ به طور مشوره منع کرده بودند بطور حکم شرعی پیغامبر فکر کرده پیوند های خرما قبل از رسیدن موسم ثمرشان بیفایده است بر انصار گفت: این عمل را ترک بکنید آنها او را ترک کردند درختان خرما همان سال میوه نگرفتند انصار به پیغامبر شکایت کردند پیغامبر (ص) فرمود: شما به کارهای دنیایی تان خوبتر میدانید) بناءً ازین حدیث استدلال به نفی حجیت حدیث درست نمیشود.

اگر کسی بگوید که ما چه میدانیم کدام حدیث بطور مشوره از پیغامبر صادر گردیده است؟ و کدام حدیث بطور تشریح؟ جواب اینست که اصل در حق پیغامبر (ص) جهت تشریح، است بناءً هر حدیث او به تشریح محمول میگردد و از آن پیروی صورت میگیرد تا زمانی که دلیل یا قرینهء قاطعه

یافته شود به اینکه این حدیث بطور مشوره از پیغامبر (ص) صادر گردیده است نه بطور تشریح، اگر کسی بگوید که فقهای اصولیین گفته اند برخی افعال پیغامبر (ص) به طور عادت از وی صادر گردیده اند نه بطور تشریح بناء اتباع پیغامبر (ص) در آن افعال بر بالای امت واجب نیست جواب: اتباع پیغامبر (ص) ثر قول و در فعل شرعاً و عقلاً واجب است در صورتی که اتباع رسول در قول و در فعل واجب است و نظریه احکام آیات واجب است لذا فقهاء اصولیین درین تعبیر خویش خطاشده اند که میگویند: پیروی پیغامبر (ص) در عادت های او واجب نیست بلکه باید ایشان تعبیر خود را عوض میکردند. و میگفتند امت به پیروی افعال عادی پیغامبر (ص) ملزم نمیشد. نمیگفتند اتباع او در افعال عادی وی واجب نیست زیرا تعبیر مذکور در تناقض صریح با وجوب اتباع پیغامبر (ص) قرار دارد که آیات قرآنی بدان حکم مینماید. و ناگفته نباید ماند که اصل در باب فعل پیغامبر (ص) تشریح است، حمل آن به عادت نیز دلیل و قرینه میخواهد.

حدیث به دوره نبوت و یا به عرف و عنعنه عربها اختصاص ندارد

رهبری فکرنو (جمعیت فکر) به این عقیده است که حدیث بر بالای مان حجت نیست بخاطر اینکه بسا احادیث اند که ارتباط به زمان بعثت دارند. مطابق عرف و عنعنه های زمان صادر شده اند؛ بنا بر بالای مردم همان زمان یعنی صحابه حجت شمرده میشود چون بازمان و عرف مردم قرن بیست و بیست و یک سازگاری ندارد، بر بالای ما حجت هم شده نمیتواند این همان اعتراضی است که در لفافه های رنگارنگ از سوی عقل گرایان غرب زده بر بالای علمای سنتی ایراد میگردد بعضی از ایشان میگویند ملاها میخواهند عنعنات بادیه نشینی خود را بر بالای ماسهر نشینان تطبیق نمایند. ریش سنت قبیلوی و عنعنوی عرب ها بوده نه سنت تشریحی، گاهی

میگویند مالاها می‌خواهند رسم و عادت‌های هزارچهارصدسال پیش را در عصر امروزی در معرضی الله عنهم اجرا بگذارند و نمیدانند که امروز با دلدل علی و ذوالفقار او جنگ نمیشود. امروز راکت‌های کروز و طیاره‌های بی سرنشین ضرورت است. از اینرو، بر عالم سنتی و بر محصل روشن فکر لازم است که جواب این انتقاد را به دقت دنبال نمایند، تا که هنگام سوال و جواب دست پاچه نشوند

جواب: ابتداء باید گفت موضوع که ما روی آن بحث میکنیم موضوع دینی است پس نباید که ما از آن عدول کنیم و به موضوع صنعت برویم. ما روی حدیث صحبت داریم که آیا آن حجت است یا نه؟ این موضوع نه با راکت‌های کروزارتباط میگیرد و نه به طیاره‌های بی سرنشین بلکه این دو موضوع هستند جدا جدا. و انتقال از یکی به دیگری مخالف از موازین بحث و قوانین باب مناظره است. تخصیص موضوع به زمان و یا به مکان مغایر از اصل عموم رسالت پیغمبر (ص) می باشد، رسول الله صلی الله علیه و سلم بر تمامی انسان‌ها و بلکه بر کافهء سکنه روی زمین فرستاده شده است؛ انسانها باشند یا جن‌ها، هم عصر با پیغمبر (ص) بوده باشند، و یا بعد از آن آمدند، زیرا الله (ج) میفرماید: (یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً) سوره اعراف آیه (۱۵۸) و یا (وما ارسلناک الا کافه للناس بشیراً و نذیراً) سوره سبا (۱۲۸) سوره فرقان آیه (۱) و یا (تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیراً).

اگر کسی بگوید اطاعت پیغمبر (ص) بخاطری واجب است که او حاکم بود نه ازین جهت که او پیامبر بود. جواب اینست که اطاعت حاکم موضوع چداست ازین جهت او بطور مستقل در عقب و جوب اطاعت رسول ذکر گردیده است (واولی الامر منکم) سوره نساء (۵۹) بناً اطاعت رسول بخاطر رسول بودند او، واجب است نه بخاطر اینکه او حاکم است.

به هر صورت اگر حدیث صرف بر مردم موجود در عصر پیغمبر (ص) حجت بماند بر مردم عصرمان حجت نباشد عموم رسالت پیغمبر (ص) زیر سوال قرار میگیرد اینکه رهبر فکرنومیگوید حدیث که مطابق به عرف و عنعنه عصر پیغمبر (ص) وارد گردیده است سازگاری به زمان مان ندارد درست نیست بخاطر اینکه زمان تغییر نکرده است، زیرا از لحاظ عرف زمان عبارت است از طلوع و غروب آفتاب و در شیوه طلوع و غروب آن تا امروز هیچ تغییری دیده نشده است، البته در مردم موجود در صفحات روی زمان تغییر وارد گردیده است و می‌گردد، بعضی‌ها می‌میرند، و بعضی هم زنده میشوند برخی سالخورده می‌میرند و برخی هم در جوانی ولی تغییر در مردم زمان موجب این نمی‌گردد که در حدیث و رسالت پیغمبر (ص) هم تغییر وارد گردد. اگر جواب را بخواهیم الزامی بگردانیم می‌گوییم رهبری فکرنوا امروز مانند یاران پیغمبر (ص) در زمان شان، نیاز به تشریح قرآن دارند یا ندارند اگر دارند پس باید تفسیر و حدیث پیغمبر (ص) بر بالای ایشان حجت باشد چنانچه او بر یاران پیغمبر (ص) حجت بود و اگر ایشان به تشریح قرآن نیاز ندارند در آن صورت مسلمانی شان زیر سوال میرود اگر گفته شود زیر سوال نمیرود بخاطر اینکه ایشان قرآن را به عقل خود بدون نیاز به تفسیر پیامبر میتوانند تفسیر نمایند پاسخ اینست که تفسیر قرآن به عقل نه ممکن است و نه هم قابل اعتبار.

جواب از ایراد احتمالات باطل ساز حدیث، بر بالای حدیث

فعالین جمعیت فکرنوبه زیر لب گفتند حدیث حجت نیست بخاطریکه از طریق قوی و ذرائع قابل اعتماد بر ما نرسیده است، بلکه در ثبوت آن احتمال‌های زیادی موجود است مثل اینکه راوی غلط کرده باشد، راوی منافق بوده باشد، راوی از نزد خود، خود حدیث ساخته باشد، راوی مبالغه

کرده باشد، راوی حدیث را به طور کامل نشنیده باشد، احتمال دارد که راوی امی و بیسواد باشد....

در جواب باید گفت پس لازم است که قرآن نیز قابل اعتماد نباشد بخاطر اینکه احتمال های فوق الذکر همگی در باب روایت قرآن کریم نیز قابل الاجراء میباشد.

اگر فعالان جمعیت فکرنو بگویند که احتمال های فوق در باب روایت قرآن قابل الاجراء نمیشد بخاطر اینکه الله (ج) خود مسئولیت حفاظت آنرا بدوش گرفته است بدلیل این قول باری تعالا (انانحن نزلنا الذکروانا له لحافظون) سوره حجر آیه (۹) ولی راجع با حدیث چنین تعهدی از سوی الله (ج) وجود ندارد. اولاً در پاسخ شان باید گفت کهما راجع به نفس آیت از شما میپرسیم که چه تضمینی وجود دارد که همین آیت را کسی از نزد خود نساخته باشد زیرا همه احتمالات را که شما راجع به حدیث اظهار نمودید در قرآن بودن این آیت نیز قابل الاجراء میباشد

ثانیا قرآن مذکور در آیت که شما قرائت نمودید نام نظم و معنی کتاب خدا است و معنای قرآن توسط حدیث صورت میگیرد بنا بازهم ثابت شد که حدیث حجت است هرگاه خصم پذیرفت که حدیث حجت است از آن خود به خود این نتیجه بدست میآید که اوتاروز قیامت محفوظ هم است وگرنه این لازم می آید که الله جل جلاله حدیث را حجت و واجب العمل گردانید ولی بر حفاظت او هیچ نوع تدبیر و نظمی را در نظر نگرفت گویا که بندگان خود را مکلف به مالایطاق گردانید در حالیکه تکلیف به مالایطاق به حکم این آیت (لا یکلف الله نفسا الا وسعها) جواز ندارد. چون محال باطل است پس مستلزم محال نیز باطل است تکلیف به مالایطاق باطل و عدم تعهد به حفاظت حدیث نیز باطل شد. چه کنیم موضوع علمی بود عبارت

مان هم شکل علمی را بخود گرفت امیداست که جای برانتقادتوباقی نماند که بگوئی، نویسنده عربی عربی نوشته میکند ما به این نمی فهمیم.

اگر یک قدم جلو برویم میتوانیم که بگوئیم راوی حدیث اصلاً منافق شده نمیتواند. بخاطر اینکه منافقین را الله (ج) از مخلصین جدا کرده بود مومنان همگی منافقین را شخصاً به علامات شان چون نفرت از انصار عدم حضور شان به جماعت میشناختند و ازیشان نفرت میکردند چه جائیکه ازیشان حدیث فراگیرند. (ماکان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب) سوره ال عمران آیه (۱۷۹) همچنان امکان ندارد که راوی حدیث بیسواد؛ و جاهل باشد زیرا در بین هردو (روایت حدیث و جهل) منافات و تضاد میباشد و همچنان این امکان ندارد که راوی در اثر عصبیت و قومیت و یا هم به هدف حل قضیه که به بن بست مواجه است از پیش خود حدیث ساخته باشد زیرا این کار عدالت صحابه را در باب روایت زیر سوال قرار میدهد و عدالت صحابه امر اتفاقی است حتی مودودی و حواریین او نیز به آن با میان توافق دارند.

یگانه اشخاصیکه از موضوع آگاهی ندارند و چون گله بچه بی تجربه هستند همین گله بچه فکرنواستند که احتمال حدیث سازی را در حق صحابه (رضی الله عنهم) رواداشته اند و جداً غلط کرده اند. (حدیث: من کذب علی متعمداً فلیتبومقعه من النار) حدیث متواتر است و همین گروه صحابه او را روایت کرده اند. پس چگونه تصور می رود که ایشان مانند متصوفه به نیت خیر بالای پیغامبر خود دروغ بسازند و از روایت خویش مخالفت بورزند. (سبحانک هذا بهتان عظیم)

این روایت سنند درست است که یک نفر بر بالای پیغامبر (ص) دروغ ساخت مردم راجع به سخن او نزد پیغامبر (ص) آمدند تا از وی پرسند که آیا واقعا او بر شخص موصوف چنین دستوری داده است یا نه؟ پیغامبر (ص)

گفت او بر بالای من دروغ بسته است و کسیکه بر بالای من دروغ ببندد جایگاه خود را در دوزخ گرفت زمانیکه مردمان از نزد پیغامبر (ص) بازگشتند شخص دروغگو را مارگزیده بود و از اثر گزیدن مار هلاک شده بود. وقتیکه او را به خاک سپردند خاک او را دوباره از بیرون افکند و در خود جان داد. و اینکه فعالان فکرنومیگویند شاید هم راوی صرف ابتداء و یا آخر حدیث را شنیده باشد. این اعتراض وزن علمی ندارد بخاطر اینکه راوی مذکور صرف همان قدر از حدیث را روایت میکند که او شنیده است و بس. چنانچه عمران ابن حصین روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و سلم از بند خلق برایمان حدیث بیان کرد و گفت الله (ج) بود و هیچ چیزی به همراهی آن نبود "الحديث"

عمران بن حصین میگوید تا همین جادر مجاس بودم که صدازده شد ای عمران اسپ تو گریخت من بخاطر اسپ خویش از مجلس خارج گردیدم ای کاش که خارج نمیشدم و حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را میشنیدم که او در آخر چه گفت.

اعتراض جمعیت فکر نو که حدیث، خبر واحد است و خبر واحد یقین را افاده نمی‌کند

فعالین فکرنوبه زیر لب به لهجه غیر صریح عمل رابه حدیث واجب میدانند دلیل شان اینست که احادیث اخبار آحاد است و مطابق به فیصله محدثین و فقهاء اصولیین خبر واحد ظنی است و عمل به ظن شرعا ممنوع است. در پاسخ باید گفت ظن در کلام عرب به معنای تخمین به معنای ظن غالب و بمعنای یقین آمده است مانند: (وظن داود انما فتناه فخر را کما واناب) سوره ص آیه (۲۴) و معنای ظن اینست که جانب مقابل او به شکل مرجوح وجود داشته باشد. و ظن غالب آنست که جانب مقابل او حتی به

سطح مرجوح هم قرار نداشته باشد. سخن کوتاه اینکه ظن را اهل لغت از نوع اضداد گفته اند لذا او هم بمعنای گمان استعمال میشود و هم بمعنای یقین ظن در کلام محدثین به معنای ظن غالب و یا هم یقین است نه بمعنای گمان بخاطر اینکه خبر و احدگاهی ظن غالب و گاهی یقین را افاده میکند. به این اساس حدیث بدون شک حجت است.

جواب دوم: جواب فوق راجع به خبر و احد است که او مقرون به قرائن نبوده باشد اگر خبر و احد مقرون به قرائن میباشد در آن صورت خبر و احد بدون شک یقین را افاده میکند. و مثال حدیث مقرون به قرائن اینست که او مسلسل بالحفاظ و یا هم بالائمه باشد مثل ابوحنیفه عن ابراهیم عن عکرمه عن ابن مسعود. و یا مثل شافعی عن مالک عن سالم عن نافع عن ابن عمر...

و برخی از محققین اتفاق شیخین (بخاری و مسلم) در تخریج حدیث و مثل اتفاق ائمه حدیث به تخریج او را از جمله قرائن صحت حدیث میدانند آنها میگویند هرگاه ائمه حدیث؛ همگی و یا هم بخاری و مسلم به تخریج یک حدیث اتفاق بکنند این قرینه به صحت حدیث مذکور است. درین صورت او علم نظری و یقینی را افاده میکند.

اگر فرضاً هم یقین را افاده نکند ظن غالب را او حتماً و یقیناً افاده میکند و شریعت در مسایل پیشمار ظن غالب را حجت قرار داد است بلکه واقعیت اینست که اگر ظن غالب حجت قرار داده نشود انسان بر یک روز هم زنده مانده نمیتواند بخاطر اینکه تمامی دنیا به ظن غالب استوار میباشد.

سوال و جواب

فعالین فکرنو میگویند یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمان آنحضرت (ص) توجه خود را به حفظ و ضبط قرآن کریم مبذول داشتند ایشان غیر از قرآن چیز دیگری نمی نوشتند بلکه از طرف رسول الله صلی الله علیه و

سلم هم از نوشتن حدیث منع شده بودند بناً حدیث حجت نمی‌باشد زیرا اگر فرضاً یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم بنا بر قوت حافظه که از آن سرشار بودند توانسته باشند حدیث را حفظ کنند ولی تابعین و تبع تابعین این قوت حافظه را نداشتند لذا امکان ندارد که به این تعداد احادیث آنهم طویل، طویل بدون کمی و کاستی از یکی به دیگری انتقال نموده باشد بخاطر اینکه تدوین حدیث در قرن سوم هجری آغاز یافته است، از صدر اسلام تا قرن سوم از نوشتن حدیث خبری نبود؟

جواب: قوت حافظه عرب که صحابه (رضی الله عنهم) جزء ایشان بودند انکارناپذیر است فعالین فکرنوهم بدان اعتراف نموده اند زیرا داستان‌های عرب جاهلیت به این گواه است که ایشان هرگاه اراده می‌کردند شعر بخوانند قصیده‌های دارای صد بیت را به طور ارتجال و تصادف می‌سرانیدند و به یکبار شنیدن قصیده صدبیتی را بدون تکرار حفظ می‌کردند. ذکر چنین واقعات درین مقام باعث ملالت میشود لذا ما ازان می‌گذریم.

اما تابعین (رح) و هدف من راویان حدیث است نیز از چنین قوت حفظ برخوردار بودند ازین جهت ایشان به لقب حفاظ یاد میشدند محققین چون حافظ مزی، حافظ ذهبی حافظ ابن حجر عسقلانی کتاب‌های ضخیمی چون تهذیب الکمال تهذیب التهذیب، تقریب التهذیب، لسان المیزان، میزان الاعتدال در رابطه به احوال شان نوشته اند و اگر ایشان اندکی از لحاظ حافظه کمی می‌داشتند روایت شان قابل قبول نمی بود بلکه عاجل در موردشان حکم صادر می‌گردد که (هو صاحب الاوهام) یا سنی الحفظ و بدین ترتیب روایت شان از حجیت ساقط می‌گردید.

دوم: اینکه این سخن شما (حدیث در قرن سوم هجری تدوین گردیده است) درست نیست بلکه حدیث از زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم نوشته میشد صرف برای مدتی چند بخاطر جلوگیری از اختلاط حدیث

باقران از نوشتن حدیث نهی وارد شده بود همزمان به محکم شدن قرانکریم به اذهان صحابه اجازه یافتند تا حدیث رانیز نوشته بکنند ورسول الله صلی الله علیه و سلم به نوشتن حدیث صحابه راتشویق هم کرد یک نفرانصاری گفت یارسول الله صلی الله علیه و سلم حدیث تورامیشنوم ودوست دارم که اوراحفظ کنم ولی نمیتوانم رسول الله صلی الله علیه و سلم به سوی خط دست خوداشاره نموده گفت ازدست خودکمک بگیرد، عبدالله بن عمرومن احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم رامی نوشتم، مردمان مرا از نوشتن منع کردند و گفتند رسول الله صلی الله علیه و سلم گاهی غضب می باشد ودرحالت غضب تو اورا نوشته میکنی، عبدالله به رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم برعبدالله بن عمروبن العاص (رضی الله عنه)گفت بنویس به ذاتی که جان من دراختیاراوست ازین (واشاره به دهن مبارک نمود) جزحق چیزی دیگری خارج نمیشود.

مستدرک حاکم حدیث نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود علم راقیدکنید صحابه گفتند قیدساخن علم چیست؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت نوشتن او

یک صحابی به نام ابی شاه گفت یارسول الله صلی الله علیه و سلم برمن حدیث خودرابنویس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: "اکتبالابی شاه" این همه داستان های مستند راجع به کتابت حدیث هستندکه جامع ترمذی، ابوداود، مستدرک، حاکم وبخاری روایت شان کرده اند.

ازانجابودکه عبدالله بن عمروبن العاص (رضی الله عنه) بنام صحیفه صادق وعلی (رضی الله عنه) صحیفه انس بن مالک بنام صحف انس بن مالک بن عباس بنام صحیفه بن عباس، ابن مسعودبنام صحیفه ابن

مسعود، سمره ابن جندب بنام صحیفه سمره بن جندب، سعد بن عبادہ بنام صحیفه سعد، ابوهریره بنام صحف ابی هریره هرکدام جدا جدا بر خود احادیث نوشته کرده اند. و به طور منظم از ایشان شاگردان اورا بطور شفاهی و کتابت اخذ و تلقی نموده اند.

علاوه از طریق کتابت به دوشیوه دیگر هم صحابه رضی الله عنهمی الله عنهم حدیث را محافظت میکردند.

۱- از طریق حفظ

۲- از طریق تعامل

بدین ترتیب احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم از دور بعثت تا اوائل قرن سوم هجری به طور فردی و پراکنده حفاظت می گردید تا اینکه در اوائل قرن سوم هجری احادیث به شکل کتاب و ترتیب ابواب به تاسی از حکم خلفاء و وزیر نظارت کمسیون های دولتی رسماً تدوین یافت و مصون از دست اندازی در اختیار امت قرار داده شد و به این ترتیب نعمت خداوندی بر بالای امت اسلامی به اتمام رسید زیرا در بین امت های اسلامی، یگانه امتی که توانسته اند احادیث پیغامبرشان را مصون از تغیر و تبدیل؛ سالم از دست اندازی دشمنان دین شان بر فرزندان اسلام به میراث بگذارند، همین محمدی علی صاحبها الصلوات و السلام می باشد. رحمة الله تعالی علینا و علیهم و رضی الله عنا و عنهم اجمعین.
.. آمین....

احادیث سائر انبیاء علیهم السلام از پیش امت های شان ضایع گردید ایشان نتوانستند از آن محافظت نمایند. بلکه یا اورا به کتاب آسمانی شان خلط کردند و یا هم به ازدیاد و تنقیص از حیز استدلال و احتجاج اورا خارج نمودند.

جواب: از انتقاد فعال فکرنو که میگفت: برخی از احادیث طوری اند که جز تکذیب راه دیگری برشان وجود ندارد مثل حدیث انکار پیامبر از عذاب قبر.

در پاسخ باید گفت که از امثال این نوع احادیث محدثین به حدیث مشکل، متعارضو مشکل تعبیر می نمایند. و بر شناخت او کتاب های چون مشکل الحدیث از علامه ابن فورکمشکل الحدیث از ابن قتیبه مشکل الا ثار از امام طحاوی، نوشته اند و راجع به آن عده احادیثی که مشکل جدی از لحاظ سند دارند کتاب های معتبر مانند علل از بی حاتم از ترمذی تاریخ کبیر تاریخ اوسط کتاب علل از بخاری، موضوعات از سیوطی از علی قاری، از ابن جوزی، از ابن القیم، از ابن العراق ازفتنی و غیره نوشته شده است.

محدثین رح به تحمل زحمت های چشم گیرشان در این راستا حدیثی را که واقعاً از رسول الله صلی الله علیه و سلم صادر گردیده است و یا هم از او نقل شده است از حدیثی که در ثبوت آن به رسول الله صلی الله علیه و سلم مشکل دارد چون موی از خمیر جدا کرده اند، و چون مروارید از سنگ ریزه به دور برده اند، بناء حدیث صحیح جداست و حدیث غیر صحیح جدا، حدیث که در ثبوت آن اشکال قانونی و فنی وجود دارد او از نظر محدثین ساقط از اعتبار و غیر قابل احتجاج می باشد و علمای رجال و ماهرین فن به سقوط او حکم صادر کرده اند در رابطه به همچو احادیث نیاز به تبصره گله بچه فکر نو و یا هم به خورده گیری های باداران شان چون غلام احمد پرویز، چراغ علی، طه حسین مصری، محمد عبده، رشید رضا، جمال الدین افغانستانی شلتوتابودقیقه، ابوشیبه، غنوجی و معتزله های ایرانی و عقل گرایان روافض احساس نمی شود و نه هم جانی بر انتقاد شان در مورد باقی مانده است بخاطر اینکه به صد ها سال قبل

محدثین علیهم الرحمة از نقد همچو احادیث فارغ گردیده اند دیگر نیاز نیست که صید شکار شده دیگران را هدف تیر خود قرار داد و هم چنان این شیوه درست نخواهد بود که از حدیث یکسره انکار ورزید و در ایراد مثال او به نمایش یکی از احادیثی متوصل شد که محدثین او را منکر یا موضوع یا ضعیف و یا هم مشکل قرار داده اند.

و هم چنان آن تعداد احادیث که راوی های آنها از قنطره محدثین عبور نموده اند و از جرح سخت گیرانه که از سوی علمای رجال بر سر راه ایشان نصب نموده اند نجات یافته اند و در متن خود مواجه به کدام اشکال به اصطلاح نو تخنیکی نیستند و علمای ماهر و زر شناس به صحت شان حکم نموده اند آن احادیث را احادیث صحیحه نامیده می شوند آنها چون قران کریم به نزد تمامی امت حجت می باشند اگر ریاست رئیسان جمهور کشور های اسلامی زیر سوال بروند هم حکم آنها نافذ است و اگر زیر سوال هم نروند حکم شان نافذ است اگر مرزهای کشور ها به بطلان مواجه گردند هم حکم شان مرعی الاجراء است و اگر مواجه هم نشوند حکم این نوع حدیث مرعی الاجرا است اگر عصر بعثت هم باشد حدیث صحیح واجب العمل است و اگر عصر رهبر فکر نو هم باشد حدیث صحیح واجب العمل است.

در سر زمین های خشک عرب هم بدان عمل صورت می گیرد و در سر زمین های کوهستانی و زادگاه رهبر فکر نو هم، بالاخره اگر آسمان به جای خود هم باشد باید به حدیث عمل شود و اگر به زمین سقوط هم بکند به حکم حدیث باید عمل شود (قضای آسمانی است دیگر گون نخواهد شد) این فیصله خدا جل جلاله می باشد به عقل گرانی و شک اندازی گله بچه جمعیت فکرنو بنام دکتوران کلینک و آن هم حیوانی نمی شود حدیث پیامبر او را پشت سر انداخت و هم چنان انتقاد رهبر جمعیت فکر نو بر بالای شخصیت مهم و محترم کمشور، استاد سیاف به باطله دانی انداخته شد،

رهبر فکرنو گفت: استاد سیاف ابتدا باید متوجه شود

که در کدام زمان، در کدام مکان و تحت کدام شرائط زنده گی میکند باز به حدیث (الایمه من قریش) استدلال نماید و قریشی بودن را برصحت خلافت خلیفه و زعیم مسلمان ها شرط قرار بدهد، انتقاد موصوف، به سرکوه و باد هوا رفت بخاطر اینکه استاد سیاف در ین موضوع حق به جانب است حدیث ثابت است و حکم حدیث صحیح و ثابت به تغیر زمان یا به تغیر کشور ها و منطقه و یا هم به تبدیلی افراد تغیر نمی خورد به این معنی که این شده نمیتواند که حکم حدیث در حق پدران و اجداد گله بچه فکر نو قابل الاجرا بوده باشد. بخاطر اینکه در زمان آنها طب و تنکالوژی، کمپیوتر و انترنت اختراع نشده بود دالرهای امریکاه هم به افغانستان سرازیر نشده بود ولی در حق پسران عقل گرایان شان قابل الاجر نباشد بخاطر اینکه عصر اینها عصر کمپیوتر و انترنت است افغانستان از دالر های امریکا و یورو اروپا سرشار است.

گله بچه به گردن های بلند خود نکتانی انداخته و دختران به جاده ها ریخته اند محبت و عشق بازی صبغه قانونی را بخود گرفته است و اگر قرار باشد به حدیث عمل صورت بگیرد افغانستان به قرن های وُسَطی باز خواهد گشت و از ترقی باز خواهد ماند هدف شان اینکه غربی ها به هدف بیرون آمدن زن ها از خانه بر افغانستان کمک می کنند اگر به حکم حدیث زنان حجاب بپوشند و جدا از مردها قرار بگیرند غربی ها کمک های خود را قطع می کنند آنجاست که افغانستان گشنه، تشنه، عقب مانده و به در مانده گی اسبق خود باز می گردد در پاسخ باید گفت هرگاه مقتدیان مسجد فقیرودر مانده شوند حتماً در مانده گی شان بر بالای ملای امام مسجد هم تاثیر میکند هرگاه علمای سنتی بخاطر رعایت دین شان یا وجود حرص شان به خورد و نوش آماده به قبول در مانده گی می باشند پس می باید که

مقتدیان نیز بخاطر حفظ دین و ناموس شان به قبول در مانده گی آماده گی داشته باشند و فریب افسون جمعیت فکر نو را نخورند.

خلاصه اینکه حدیث صحیح به هیچ صورت قابل رد و تکذیب نیست و حدیث غیر صحیح حدیث نیست که به تکذیب آن احادیث ثابته و صحیحه زیر سوال برود راجع به حدیث عائشه در مورد عذاب قبر علمای حدیث گفته اند ابتدا بر رسول الله صلی الله علیه و سلم در رابطه به عذاب قبر علم نیامده بود از این جهت رسول الله صلی الله علیه و سلم از او انکار ورزید چون بعد ها بر او علم عذاب قبر عطا گردیده بناء از او به خدا جل جلاله پناه می برد و به نزد اهل علم چنین چیزی مایه تعجب نیست بخاطر اینکه علم به گذشت روز رو به تغیر و ازدیاد است و الله جل جلاله هم بر پیامبر فرمان میدهد تا بر افزودی علم خود دعا طلب بکند (وقل ربی زدنی علماً) سوره طه (۱۱۴) و بگو پروردگارا علمم را افزود کن.

فصل ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

ولله الحمد ربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمين وله الكبريا في
السموات والارض وهو العزيز الحكيم والصلاة والسلام على من ارسل
هادياً وهو بالمؤمنين روف رحيم وعلى اله واصحابه العادلين بتعديله و
تعديل الحلیم الکریم.

مبحث عدالت صحابه رضی الله عنهم

چون در اثنای تالیف کتاب (سنگ های آسمانی) وقفه کوتاه واقع شد
موافق به عادت امیر المومنین فی الحدیث محمد بن اسماعیل بن ابراهیم
بن مغیره بن برد ذبه جعفری یمانی و بخاری رح در جامع صحیح مسند
و مختصر من احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و سننه و ایامه من او
را دو باره با استعانت از نام الله که رحمن و رحیم است آغاز نمودم و
حسب مثل و مشهور گهن عشق از ره گفتار خیزد به شوق مدح ربّ تعالی و
به شوق ثنا رسول او در عقب او خطیبه را نیز خواندم و نوشتم.

و این بخش را به دفاع از حریم صحابه و یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم اختصاص داده ایم. به خاطر اینکه گله بچه جمعیت فکر بعد از اینکه مسائل دین مسلمانان را به جزئیات اش مورد تاخت تاز مورد نقد، بررسی و انتقاد های شدید قرار دادند و خوب او را حلاجی کردند به انکار از حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم پرداختند و گفتند حدیث دو صد سال بعد از وفات پیامبر تدوین گردیده است امکان ندارد که او دست نخورده باشد بلکه امکان ندارد که در آن زیادت و نقصان واقع نشده باشد بناء او برای مان حجت شده نمی تواند هرگاه به زعم خودشان از ریشه کنی دین و کنار زدن حدیث پیغامبر مسلمان ها فارغ گردیده اند عاجل به تخریب اسناد قرآن و حدیث و به اصطلاح به غلطاندن دین از بنیادش چون یا جوج در تخریب سدذی القرنین آغاز نمودند، دیوار های که دین اعنی قران و حدیث بدان استوار است صحابه (رضی الله عنهم) هستند زیرا اساس دین را اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم تشکیل می دهند و از ایشان به رجال دین و تاریخ دین نیز تعبیر می گردد، بخاطر اینکه ایشان سند دین هستند، دین یعنی قران و حدیث از طریق ایشان بر امت اسلامی انتقال نموده است ایشانند که بر شاگردان خویش که تابعین هستند کتباً و شفاهاً و تعاملآ گفته اند که خدا جل جلاله چنین وحی نازل کرد و رسول او چنان هدایت داد بلکه در اطوار مختلف و به ویژه در، دوره های خلافت شان یکی بعد از دیگری قرآن شریف را نوشتند، در مصحف واحد و در لغت واحد او را جمع نموده به دست رس امت به عنوان کتاب الله قرار دادند، بناً اگر کسی یا گروهی بخواهد با اسلام و مسلمانان عداوت و کینه توزی نماید راه سهل و ساده بر او این است که او صحابه را جرح کند و به ایشان طعن بزند تا ایشان مجروح گردیده از حیز استدلال خارج بگردانند.

زیرا به این شیوه به آسانی می‌توان دین اسلام را یکسره نابود و مسلمانان را از دین اش دل سرد ساخت، به خاطر اینکه بعد از اینکه صحابه مجروح قرار گیرند مسلمان دیگر نمی‌تواند در برابر مخالفین دین خود مقاومت نماید بخاطر اینکه اگر او آیتی را از قرآن کریم بخواند عقل گرامی می‌تواند بر او بگوید چگونه تو، به قرآنی استدال می‌کنی که او بدست خائنان ملی چون عثمان، علی و ابی بن کعب و غیره روایت شده است و در مصحف گردآورده شده است.

و اگر تو حدیثی را در مخالفت با مخالف دین اسلام روایت بکنی مخالف عقل گرامی می‌تواند که در پاسخ بگوید حدیثی که راوی او خائن، قبیله گرا، ستمگر، غاصب، دروغ گو، حریص، بدعتی و معامله گر باشد قابل قبول نیست راوی حدیث تو فلان صحابی است او دارای همه صفات فوقانی می‌باشد در این جاست که ناگزیر مسلمان دست از دین می‌شویید و تسلیم بلاقید و شرط دشمنان دین خود می‌گردد هدف ایکه دشمنان خدا جل جلاله به توپ و طیاره های بم افکن نمی‌توانند او را بدست بیاورند بسیار به ساده گی توانستند او را از طریق جرح صحابه بدست بیاورند روی همین ملحوظ عبدالله بن سبا یهودی تبار فکر جرح صحابه را طرح کرد و ایشان را زیر تیغ تکفیر برد کتاب رجال کشی صفحه ۱۰۱، به حواله حاشیه فضائل صحابه و به هیمن اساس روافض از روز ظهور شان تا امروز طرح برنامه او را به شکل دوامدار و پیهم اجرا میدارند از طریق فردی، گروهی، رسانه های صوتی و تصویری عیب های صحابه را پخش و نشر می‌کنند، گاهی صحابه (رضی الله عنهم) را غاصبین، گاهی قوم گرا و سوسمار خور، گاهی جابربین ستمگر، گاهی ریاست خواه که بر سر قدرت و چوکی با هم افتیده اند، گاهی جنایت کاران حرفوی، گاهی مجرمین شراب خور و گاهی هم ایشانرا کافر و مرتدین می‌خوانند حرم سرای پیامبر اسلام را

حرم ناپاک و متهم، ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) را دوبت بزرگ قریش می‌نامند که خویش را از راه قهر و تغلب بر بالای امت مسلط نموده‌اند.

روی همین ملحوظ روافض گفتند قران موجود قابل اعتماد نیست بخاطر اینکه او از طریق صحابه که اشخاص مجروح و غیر مطلوب بوده‌اند بدست مان قرار گرفته است ایشان در وی به میل خود افزودی و تنقیص آورده‌اند. همچنان روافض از حدیث یکسره منکرگردیدند و او را قطعاً حجت حساب نمیکنند بخاطر اینکه راوی‌های آن صحابه هستند. صحابه به نزد ایشان دروغ گو و مرتد می‌باشند (قاتلهم الله انی یوفکون) از نظر روافض قران موجود تحریف شده است اگرچه علامه حلی به شدت بر بالای خود شان راجع به این موضوع رد کرده است و شریعتی هم در تفسیر نوین خود این نظریه را دسیسه دشمنان اسلام خوانده است ولی ناگفته نباید ماند که قول حلی احتمال تقیه را دارد، و شریعتی همان شخصی است که کاتب وحی را که معاویه رضی الله عنه است پلید می‌خواند هرگاه کاتب وحی و قرآن پلید باشد چگونه می‌توان به قرآن نوشته کرده گی او اعتماد نمود من (نویسنده) میگویم شریعتی تو خود در واقع پلید و گنده هستی که گند گی از دهن تو شمیمده میشود.

همچنان به گونه غیر شعوری و به تائسی از شیعیان و روافض نویسنده مشهور گروه اخوان المسلمین به نام سید قطب در کتاب خود (عدالت اجتماعی در اسلام) صحابه (رضی الله عنهم) را به شمول ابی بکر الصدیق و خالد بن الولید به تنقید گرفت

۱. از جمله انتقاد های او انتقاد بر بالای انصار مدینه است که ایشان با هم دشمن بودند.

۲. انتخاب ابوبکر به حیث خلیفه بعد از رسول خدا یک اشتباه بود.

۳. بودن خلافت در بین مهاجرین یک امر واجب اسلامی نبود.
۴. عقب زدن علی بعد از عمر جفا به علی بود.
۵. عثمان خویشاوندان خود را مقدم میکرد و برایشان از بیت المال بخشش‌ها می‌داد و امثال اینها، سید قطب به انتقادهای رفض آمیز خود توانست در آسیای روافض آب بریزد و حمایت گرم‌شان را بر خود جلب نماید، ما به ذکر سلسله انتقادهای موصوف و پاسخ‌هایشان به ترتیب‌شان باز خواهیم گشت ان شالله تعالی.

در عصر موجود مان‌گله بچه جمعیت فکر نوزیر نام‌های دکتوران به دفاع و حمایت از برنامه روافض که همانا طعن و تشنیع بر صحابه و بردن‌شان به زیر تیغ انتقاد است. به میدان مبارزه بر آمدند و از نظر ناقض من (نویسنده) به این کار خود نه تنها اینکه آبروی شخصیت‌های شامل جمعیت فکر را هدف پرتاب فتوی‌های آبرو خراش علمای مذهبی قرار داده‌اند بلکه من فکر میکنم که همین آخر عمر جمعیت فکر بوده باشد زیرا آن‌عه از علماء که توان رزمیدن را در برابر‌شان دارند هرآن نوع ادله شرعی و قانونی را که در اختیار دارند خفیف و ثقیل دور برد و نزدیک برد، هوایی و زمینی، بحری و بری همه‌شانرا بسوی قصر جمعیت فکر نو خیرخانه توجیه خواهند کرد تا اینکه او را به گورستان عقل‌گرایان رافضی ان شالله مبدل ساخت و سپس آنرا به گونه هدیه به درگاه خدای متعال تقدیم نمود.

گر خدا خواهد که پرده کس درد

میل اش اندر طعنه پاکان برد

من نویسنده سی سال است که در فنون فقه، اصول، عقائد، منطق، حکمت، نحو، بلاغت، حدیث و تفسیراملا و انشا دارم ولی فرصت این برایم مساعد نشده بود تا در این موضوع مقدس (دفاع از صحابه) رساله یا مقاله داشته باشم اکنون که الله جل جلاله بر بنده ضعیف خود توفیق دفاع

از اکابر اولیاء الله را نصیب کرد و او را به خدمت پذیرفت می‌خواهم که جایزه گله بچه فکر نور را به رخ شان بکشم و قرار معلومات تا هنوز که کتاب (سنگ‌های آسمانی) طبع هم نشده است بلکه صرف از طریق فضای مجازی از مسوده او اطلاع یافته اند و ارجحاً شده اند از این جهت است که بر اطفال خود و کودکان اقارب خود دستور میدهند تا مؤلف و ناشران کتاب را دشنام بدهند و شانه پراگنی کنند که ملا کجا و نقد جمعیت فکر نو کجا، ملای بی چاره خواندن خط را یاد ندارد آیا او خواهد توانست سخنان دکتوران جمعیت فکر نو را نقد نمود؟ و این سخن را باید به خاطر داشت که از طرف ما جواب دشنام‌های فیس بوکی خود را تا جاییکه به میان ارتباط می‌گیرند، اصلاً نخواهند شنید بخاطر اینکه او کسانی که اصحاب پیغامبر (ص) را دشنام میدهند، بخواهی نخواهی وکلای مدافع ایشان را هم دشنام خواهند داد، فریضه شرعی دعوت گر و اهل مروت در برابر سفهاء گذشت است نه خیزش و مقابله، البته دانشمندان و اهل انصاف در مورد قضاوت خواهند کرد.

اما راجع به او طعن تشنیع عقل‌گرایان جمعیت فکر که به آبروی صحابه بر می‌خورند بی تفاوت نمی‌مانیم بلکه اگر خدا جل جلاله بخواهد با آماده گی تمام در پرتو روشنی کتاب و سنت وارد میدان دفاع خواهیم شد. و حتماً و لزوماً جایزه شان را مسؤلانه برخ شان خواهیم کشید لذا نباید برادران اظهار نا راختی بکنند بخاطر اینکه زارع همان چیزی را میدرود که کشت نموده باشد. و پیش تر از همه خواننده سنگ‌های آسمانی را لازم است تا عقیده خود را در رابطه به صحابه بیاموزد و مسیر خویش را مشخص بسازد سپس وارد میدان مبارزه با گله بچه فکر نو گردد.

امام طحاوی در باب عقائد رساله نوشت که اکنون به نام عقیده طحاوی مشهور است. طحاوی می‌گوید من در این رساله عقاید را مطابق مذهب

ابی حنیفه و ابی یوسف تحریر نموده ام طحاوی رح در رابطه به صحابه می نویسد. (و نحب اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا نفرظ فی حب احد منهم و لا نترأ من احد منهم و بعض و من بغضهم و بغير الخیر یدکرهم حُبهم دین و ایمان و احسان و و بغضهم کفر و نفاق و طغیان. ۵۲۸)

ما یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم را دوست داریم در دوستی یکی از ایشان افراط نمی کنیم و از هیچ یکی از ایشان بیزاری نمی کشیم و با کسی که با ایشان بغض بورزد و یا هم یکی از ایشان را به بدی یاد کند. بغض می‌ورزیم محبت صحابه دین، ایمان و احسان است و کینه با ایشان کفر نفاق و طغیان می باشد.

جمیعت فکرنو و طعن شان بر بالای صحابه کرام (رضی الله عنهم الله عنهم).

یکتن از عقلگرایان جمیعت فکر در کتاب (رأی و روایت) صفحات (۱۸۹، ۱۹۰ و ۱۹۱ بر بالای عثمان، طلحه، زبیر، عمرو بن العاص و عایشه رضی الله عنهمی الله عنهم انتقاد نموده است؛ و اینکه او در انتقاد اش چه گفته است دوباره به آن باز خواهیم گشت، ولی باید دانست که مفکر جمیعت فکرنو انتقاد مذکور را در ترجمه ابو علی مودودی و از طریق زبان و قلم مودودی بیان داشته ست، مفکر جمیعت فکر می گوید از نظر مودودی سرآغاز تبدیلی خلافت به ملوکیت خلافت عثمان بود، از نظر مودودی طلحه، زبیر و عائشه غلط کرده اند و غلطی را باید غلط گفت از هرکسیکه میباشد، تا به آخر» سوال اینجاست که این عقلگرا فکر نو انتقاد خود را چرا از حنجره مودودی و از طریق قلم او بیان میکنند؛ نه از آدرس خودشان؟

در پاسخ باید گفت: بر انتخاب شیوه مذکور دو علت شده می‌تواند اول اینکه عقلگرایان جمعیت فکر یا به عباره دیگر گله بچه فکر نو، افلاس علمی دارند، استعداد علمی و به عباره دیگر پشتیبان فرهنگی ندارند که بتوانند بدون کمک گرفتن از دیگران به مقتضای ملکه تحصیلی خود مطلب نویسی کنند، بلکه اذهان شان خالی و دل‌های شان پر از آفت است؛ ایشان کوشش میکنند سخن بگویند ولی هرگاه به نفس‌های خویش مراجعه میکنند می‌بینند که چیزی به گفتن ندارند بنا به کمبودی فوق ایشان ناگزیر خود را به ترجمه رساله‌ها و شخصیت‌های بی‌گانه مصروف می‌سازند. دوم اینکه ایشان به این کار می‌خواهند از بار مسئولیت‌شان خالی نمایند، اگر فرضاً عالمی از علمای سنی بر بالای ایشان انگشت انتقاد می‌گیرد که چرا شما مخالف موازین قرآن و احادیث بر بالای خلیفه سوم مسلمانان انتقاد نموده اید؟ عقلگرا فکر نو بتواند در پاسخ بگوید که من انتقاد نکرده‌ام بلکه مودودی انتقاد نموده است و من صرف یک مترجم‌میشم. چنانچه ما یکی از ملا‌های آزاد منش جمعیت فکر نو را تحت انتقاد قرار دادیم او در پاسخ گفت: من شامل جمعیت فکر نمی‌باشم من صرف در نشریه شان یک موضوع داشته‌ام و بس؛ باید متوجه بود که گریز و فرار افراد جمعیت فکر پیش از اینکه سنگ‌های آسمانی طبع گردد همین اکنون نو شروع شده است و من نویسنده از الله ج امیدوارم که به ریزش سنگ‌های آسمانی قصر جمعیت فکر نو عنقریب از عقلگرایان خالی خواهد شد ان شاء الله.

من (نویسنده) می‌گویم تمامی افراد شامل جمعیت فکر البته (آنانیکه می‌خواهند در دین تشبث غرض‌آمیز نمایند) به همین شیوه حرکت را به راه انداخته‌اند ایشان جنایت را انجام می‌دهند و اگر از ایشان پرسیده شود چرا؟؟ در پاسخ می‌گویند: کار فلان ست نه کار من، من صرف ناقل هستم

و نقل قول کرده ام؛ مثال های آنها را میتوان در سطور پایان به خوانش گرفت:

۱- عقلگرایان فکر نو قرآن مسلمانان را سخن محمد ص و کتاب بالاتر از شعر میگویند، اگر از ایشان سوال شود که این عقیده کفرست شما کفر گویی کردید؛ در پاسخ میگوید گپ من نیست گپ عبدالکریم سروش ست من صرف ناقل میباشم.

۲- عقلگرایان فکر نو از حدیث که حجت است انکار ورزیده اند اگر از ایشان بپرسید که چرا؟ مگر انکار احادیث پیامر یکسره انسان را هلانی نمیسازد؟ میگوید من از صاحب نظران روشن ضمیر از جمله؛ غلام احمد پرویز، محمد عبده، رشید رضا و طه حسین مصری که چنین نظر داده اند نقل قول نموده ام.

۳- عقلگرایان فکر نو بر خود خدای مخلوطی از خدایان مشائین و عرفا ساخته اند و آنرا عبادت میکنند، اگر تو انتقاد بکنی که کسی خدا را ساخته گی و مخلوطی بگوید او کافر ست؛ در جواب میگوید عقیده من نیست عقیده فیلسوفان و عرفای مسلمان چون ابن سینا و ابن عربی اینگونه است.

۴- عقلگرایان فکر نو ار فریضه روزه رمضان بر بالای ثروتمندان انکار ورزیده اند؛ وقتی شما در اعتراض بگویند چرا؟ در پاسخ خواهند گفت نظر من نیست نظر روشن فکران کشور مصر است.

۵- عقلگرایان فکر نو از حکم رجم انکار نموده اند و شما اگر از ایشان بپرسید که چرا از احادیث صحیحه راجع به رجم انکار نموده اید؛ پاسخ شان این خواهد بود که فلان و فلان علمای کشور مصر در رابطه چنین تحقیق دارند و من تحقیق آنها را نقل نموده ام.

۶- عقلگرایان فکر نو بر بالای علما طعن زده اند، ملاها را کافرگر، فساد پیشه و فارغ از رعب و ترس خدا ج گفته اند؛ زمانی از شان پرسان

کنی که چرا؟ میگویند حرف من نیست اشعار اقبال لاهوری را نقل کرده ام و هدف من توهین ملاها نیست.

۷- عقلگرایان فکر نو در دفاع از حقوق زنان اجازه داده اند تا زنان با مردان یکجا دوشا دوش همدیگر کار کنند و در یک چوکی با هم پیوست نشسته درس بخوانند؛ اگر از ایشان سوال کنید که شرعاً چنین کار جواز ندارد؛ میگوید نظر من نیست نظر غنوجی، تونسسی و ایلچی ست من همین قدر کار کرده ام که نظر غنوجی تونسسی را ترجمه نموده ام.

۸- رهبر جمعیت فکر نو از عمومیت رسالت پیامبر مان انکار ورزیده ست و گفته است که بسا احادیث مربوط به سرزمین های خود پیامبر و مختص به عرف و عادات زمانه خود او میباشد؛ مردم متمدن و عصری چون مایان را شامل نمیگردد و اگر از وی سبب او پرسیده شود، میگوید؛ نظر من نیست نظر سید احمد خان، چراغ علی و ضیاء گوگ ترکی ست. ۹- از نظر رهبر جمعیت فکر نو اسپ ها خدا ج را در شمائل خود میشناسند و وقتی انتقاد اش کنی چه گفته روان هستی؛ خدای من و تو، خدای اسپ ها و همه ی انسان ها همان خدای ست که بی مثل و بی مانند و دارای اوصاف و کمال است نه مانند اسپ (معاذ الله) رهبر فکر نو، دیگر جوابی ندارد به جز اینکه او بگوید این نظر من نیست، نظر سופستانی قبل از میلاد (گوراتوس) است.

۱۰- گله بچه فکر نو بر اصحاب پیامبر طعن زده اند؛ اگر از ایشان پرسیده شود چرا؟ در پاسخ میگویند ما طعن زده ایم بلکه سخنان مودودی را به نقل و بیان گرفته ایم و بس.

و باید دانست که پاسخ های فوق موجه و قابل قناعت شده نمیتواند، بخاطر اینکه از ایشان پرسیده میشود، نقل نظر غیر، بر یکی از دو هدف صورت میگیرد: ۱- برتانید ۲- برنقد و ابطال، شما اگر این نظریات را به

هدف نقد و ابطال نقل نموده اید، بفرمائید نقد و ابطال شما کجاست؟ هرگاه شما آنرا نقد نکردید، این دلیل شد براینکه هدف شما حتماً تائید نظر مذکور است، در غیر آن ارتفاع نقیضین لازم می‌گردد زیرا، نقد فرد لا تائید و تائید فرد لا نقد است، هرگاه نقد رعی لا تائید در آنجا نباشد حتماً در آنجا تائید موجود می‌باشد در غیر آن ارتفاع نقیضین لازم می‌گردد که محال است و محال بودن ارتفاع نقیضین از علوم حقیقیه، غیر قابل تبدیل به تبدل از منه و امکانه می‌باشد طعن گله بچه جمعیت فکر نو به صحابه از حنجره دیگران از لحاظ قضایای عرفیه به این میماند، که کسی یکی از گله بچه را دشنام بدهد گله بچه از وی پرسد که چرا تو به من دشنام میدهی؟ دشنام گر در پاسخ بگوید: من به تو دشنام ندادم فلان شخص به تو دشنام داده بود و من حرف او را نقل نموده و بر تو گفتم. گله بچه فکر نو هم در بیان عذر خود میگویند مودودی بر بالای عثمان و عایشه انتقاد کرده است، ما همین قدر گناه داریم که او را ترجمه و نقل کرده ایم، از شخص مودودی هم که سوال شده ست چرا شما شیعه وار بر بالای صحابه انتقاد میکنید او در پاسخ میگفت من از طبری، مروج الذهب ابن کثیر الامامة و السياسة و سائر تاریخ ها نقل کرده ام، چون دیگران گفته اند من هم او را گفتم، دیگران بر بالای صحابه نقد و طعن داشته اند من نقد طعن ایشان نقل نمودیم و بس و متوجه این نشد که اگر دیگران بد میکنند مودودی نباید بد کند و یا هم از بدی شان تقلید نماید.

ذَبُّ الذُّبَابِ عَنِ وُجُوهِ الْأَصْحَابِ (راندن مگس‌ها از چهره‌های یاران پیامبر)

گله بچه جمعیت فکر نو در نشریه کتاب رأی و روایت خود در صفحه (۱۸۹) نوشته میکند (از نظر علامه مودودی بهترین نمونه حاکمیت اسلامی پس از پیامبر خلافت را شده است که متأسفانه به مرور زمان تبدیل به ملوکیت شد (و در خلال آن بر بسیاری از صحابه مشهور و حتی بر خلیفه سوم (رضی الله عنه) و عائشه (رضی الله عنها) نقد‌های مستدلی دارد) (۲) خلیفه سوم اکثر خویشاوندان و نزدیکان خویش را بر منصب‌های مهم گماشت در حالیکه افراد با لیاقت تر از آنها در بین صحابه رسول بسیار بودند (۳) عثمان بر مدت طولانی معاویه را بر ولایت شام گماشت که او در آخر باعث بروز مشکلات فراه‌گیر راه خلافت شد، (۴) بزعم مودودی مردم حق اعتراض داشتند تا در برابر عثمان دست به اعتراض بزنند (۵) عائشه، طلحه، زبیر اشخاص قابل احترامی هستند و لی چون کارشان غیر قانونی و نا مشروع بود نمیتوان به صحت کارشان نظر داد، مودودی کارشان را بیشتر به.. خونخواهی قبیله‌های جاهلیت میدانند تا روش اسلامی.

(۱) علی در رابطه به عزل معاویه از دیدگاه دیگران مرتکب اشتباه گردید و لی مودودی او را نشان بصیرت علی میداند، به ترتیب فوق گله بچه جمعیت فکر نو انتقاد‌های را بر بالای صحابه رضی الله عنهم در نشریه شان بنام (رای و روایت) ادامه میدهند، ولی چون در عبارت‌های شان خلل‌های لفظی و تعقید‌های معنوی وجود داشت من خواستم از نقل آنها عدول کنم و مستقیماً عبارت‌های شخص مودودی را از نوشته خودش در کتاب بنام (خلافت و ملوکیت) بر علاقه‌مندان عرضه بدارم. مودودی در صفحه (۱۱۸) کتاب موصوف نوشته ست، هرگاه عثمان به مسند خلافت تکیه زد،

مخالف از روش شیخین، اکابر صحابه را از وظایف شان سبک دوش و خویشاوندان خود را به جای ایشان گماشت و خویشاوندان خود را که از طلقاً (نومسلم های فتح مکه) و محروم از فیض تربیت پیامبر بودند بجای ایشان گماشت (۲) در بیت المال دست زدن را آغاز کرد از پول بیت المال بر خویشاوندان خویش تحایف می داد در مثال آن باید گفت که پنجم حصه کل مال از غنیمت که از افریقا آمده بود به مقدار پانصد هزار دینار را بر یکی از خویشاوندانش به نام مروان بخشید این جنبه از سیاست عثمان بدون شک اشتباه و نادرست بود کار اشتباه بهر صورت اشتباه است ولو هرکسی او را انجام دهد و سعی برای صحت آن از طریق سخن پردازی ها خواهی نخواهی نه تقاضا عقل و انصاف است و نه هم دین این را تقاضا می کند که اشتباه صحابی را اشتباه نباید پنداشت مودودی راجع به خون خواهی عثمان توسط عایشه طلحه و زبیر نوشته است گذشته از شریعت الهی هیچ قانونی و دستوری در جهان این عمل را عملی جایز و بر حق نمی تواند پذیرد. مودودی در کتاب موصوف می نویسد معاویه نیروی ایالتی رابه هدف مشخص اش که همانا اخذ انتقام خون عثمان از خلیفه بود نه از قاتلین عثمان در برابر حکومت مرکزی استعمال کرد عمل ایکه شبیه به جاهلیت داشت نه به اسلامی. مودودی در کتاب موصوف می نویسد بالا کردن قران بر سر نیزه ها از سوی معاویه و عمرو بن العاص تنها یک حيله و نیرنگ سیاسی بود هدف اینرا نداشتند که قران را حکم قرار بدهند.

مودودی در صفحه ۲۱۰ کتاب موصوف می نویسد معاویه سنت را تحریف کرد زیرا او مسلمان را وارث کافر قرار داد تا وقتیکه عمر بن العزیز به مقام خلافت نایل آمد و این بدعت را ریشه کن ساخت.

در صفحه ۲۱۷ کتاب موصوف می نویسد کار تقدیم سیاست بردین و در هم شکستن مرزهای شریعت بخاطر اعراض سیاسی در عهد معاویه

آغاز یافت مودودی در کتاب خود خلافت و ملوکیت به ده‌ها طعن، تشینع و انتقاد های دیگر حتی بر بالای علی ابی موسی اشعری و سایر صحابه دارد که ما از ذکر شان چون باعث ملالت می‌گردند میگذریم.

سید قطب مصری و طعن‌های او بر بالای صحابه

سید قطب نویسنده مشهور اسلام‌گرا نیز در قبال صحابه بنا به جهل که بر سر او حاکم بود موضع‌گیری‌های منفی داشته است ما هنگام پاسخ و بررسی نظریات فوق به این نکته اشاره خواهیم داشت که بذل انرژی به سوی نویسنده‌گی اگر چه از یک سو قوت نویسنده‌گی را در شخص تقویت می‌بخشد ولی از سوی دیگر صاحب خود را چون مسند قضا در حق قاضی به ضعف علمی مواجه می‌سازد به ویژه او نویسنده که از فیض قران و سنت محروم می‌باشد زیرا او در مراحل اولی از عمرش با قران چندان علاقه نداشته که از جایگاه اصحاب پیامبر در اسلام و از احترام شان به نزد پیامبر و قدرشان به نزد خداوند جل جلاله می‌فهمید زیرا او خود در اواخر عمرش و در کتاب پسین خود به نام (قرآنی را که اکنون یافتیم) ضمناً اعتراف دارد که تا پیش تر از این کتاب با قرآن کریم آشنایی نه چندان داشته است نه آشنایی درست و تمام عیار. به هر تقدیر سید قطب در قبال صحابه گستاخی‌ها دارد او در کتاب خود (عدالت اجتماعی در اسلام صفحه ۲۹۰) نوشته می‌کند کسانی که امامت ابوبکر را در مرضوفات پیامبر اشاره به جانشینی وی بعد از رسول خدا دانسته‌اند اشتباه نموده‌اند هدف اش اینکه خلافت حق علی بود ابوبکر در واقع او را غصب کرد سید قطب به این نظر خود به گونه همه‌جانبه از نظریه اهل سنت و الجماعت بیرون شده است بخاطر اینکه اهل سنت و حتی

متقدمین از اهل تشیع راجع به خلافت ابی ابوبکر بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم ملاحظه ندارند.

سید قطب می گوید بودن خلافت در مهاجرین یک واجب اسلامی نبود هدف اش اینکه حکم حدیث الائمة من قریش چنانچه رهبر فکر نو هم گفت قابل لاجراء نمی باشد و ما را جمع به این موضوع در نزدیک تحقیق قابل ملاحظه داشتیم شما اگر علاقه داشته باشید می توانید به آن مراجعه نمایند.

سید قطب می گوید دوست نداشتن اوس و خزرج یکدیگر را سبب شد که ابوبکر انتخاب شود باز هم هدف اش اینست که خلافت ابی ابوبکر غصبی بوده است نه خلافت حقه و طوری معلوم میشود که سید قطب در عداوت با صحابه جلوتر از مودودی در حرکت است بخاطریکه مودودی از انتقاد بر بالای انصار مدینه گریز نموده است ولی سید قطب انصار مدینه را مخالف از نص قرآنی با هم دشمن می خواند و اللهمم فرماید (فاصبحتم بنعمته اخواناً) سوره آل عمران (۱۰۳) به یاد آورید زمانی را که شما با هم دشمن بودید و الله تعالی به دل های شما الفت انداخت و شما انصار به احسان خدا جل جلاله با هم برادر گشتید

سید قطب می گوید مردم علی رضی الله عنه را که داماد و پسر عموی پیامبر بود همواره از خلافت عقب می زدند خصوصاً بعد از عمر و این جفا در حق علی بود سید قطب به این انتقاد خود بر بالای کلیه مهاجرین و انصار طعن می زند و به ایشان توهین می کند. بخاطر اینکه مهاجرین و انصار به اتفاق آراء عثمان را بر بالای علی ترجیح داده بر مسند خلافت بردند. سید قطب در طعن بر بالای عثمان رضی الله عنه میگوید: عثمان پیرمردی بود که تصمیم های اسلامی سست داشت فکر می کرد که رسیدن او به خلافت بر او هر قسم آزادی می بخشد تا بتواند خویشاوندان خود را

به منصب های مهم بگمارد و برشان از بیت المال تحایف و عطایای گزاف بخشد او بسیاری وقت بر انتقاد کننده گان می گفت پس برای چه من خلیفه شده ام؟

سید قطب می گوید عثمان خویشاوندان خود را که بنی امیه بود بر گردن مردم سوار کرد او کابر اصحاب پیامبر را از مناصب شان معزول می ساخت و به جای شان خویشانان خود را می گماشت اینکه برای سالهای متمادی او را بر عهده ولایت گذاشت و قلمرو ولایت او تا به اردن و فلسطین گسترش داد در حالیکه او در عهد عمر تنها دمشق و نواحی او را اداره می نمود. سید قطب بر بالای همه مهاجرین و انصار غضب است و بر بالای شان انتقاد می کند که چرا ایشان این مرد هشتاد ساله فرسوده را پس از عمر خلیفه مسلمان ها ساختند. او می گوید جای تاسف است که عثمان پس از عمر خلیفه می شود اگر علی خلیفه می شد این بی نظمی ها صورت نمی گرفت.

سید قطب می گوید معاویه خلافت اسلامی را به حکومت موروثی دودمان بنی امیه تبدیل کرد و این امر به هیچ وجه خواست اسلام نبود بلکه از یادگارهای دوران جاهلیت بود (به نقل از کتاب مذهب شیعه از دید علمای بزرگ از هر نوشته عبدالله) و کتاب عدالت اجتماعی از سید قطب.

تبصره کوتاه

ما راجع به گفته های سید قطب بتصره کوتاهی داریم و سپس بدنبال موضوع خود می رویم من (نویسنده) هرگاه لقب های بزرگ و دنباله دار عقل گرایان چون دکتور فلان متفکر اسلام دیپلوم فلان پرفیسور فلان پوهاند فلان و پوهندی را می شنوم به حدی مرعوب می گردم و دلم را لرزه فرا می گیرد که با خود میگویم تا میتوانی بگریز و ساحه را ترک بگو در غیر آن به

عنوان ملا پیش مقتدیان و شاگردها کم خواهی آمد ولی زمانیکه مضامین و مقالات ایشان را به مطالعه می گیرم می بینم که ایشان احمق ترین مخلوق خدا جل جلاله بوده اند به اصطلاح مردم پنجشیر مان توت سیاه را از گو ک که در بین آن راه می رود تمیز داده نمی توانند در مثال از سید قطب می توان نام برد او یکی از عقل گرایان مشهور بوده است ولی اوتا پایان عمرش نتوانسته است در بین یاران پیامبر و در بین جمال ناصر دیکتاتور کشور مصر که او را به زندان انداخته بود فرق بکند بلکه گمان می کرد که حق او ست ناصحابه را مانند جمال ناصر به زیر تیغ انتقاد ببرد، و بی چاره نفهمید که

از جلال الدین بلخی تا جلال الدین حال

فرق ها است از بلور الی سـفـال

و من (نویسنده) به روشن فکران و جوانان وطن خود چنین توصیه می کنم شما سیاست بکنید زیرا او حق مدنی شما است شما به اطراف سیاسیون به غرضکسب منصب و تحصیل قدرت جمع شوید بخاطر اینکه این کارها از لوازم زنده گی انسان ها است ولی در فکر و اندیشه به خصوص که در رابطه به موضوعات و مسایل دینی می باشد هرگز از ایشان تقلید نکنید بلکه اصلاً بر بالای آنها اعتماد نکنید بخاطر اینکه ایشان از دین شان معلومات درست ندارند متکی به عقل خود وارد موضوعات اسلامی می شوند و می خواهند دین خدا جل جلاله را مطابق میل خود و به گونه فیصدی، عرضه و تنفیذ نمایند. بناً اگر شما از گروه های عقل گرا چون سید قطب چون مودودی چون رهبران فکر نو و عبدالکریم سروش پیروی کنید آنها شمارا غرق دریا می کنند این مسکین های خدا جل جلاله همراه با عقل گرانی و لقب های سنگین شان همین قدر نفهمیده اند که برخی موضوعات اند که حتی حکومت های بشری بر بالای آنها خط سرخ کشیده اند بر رعیت حق آن را نمی دهند تا از آن خط عبور کنند و یا هم

در آن بحث و تبصره کنند، گله بچه فکر نو نمی دانند که برخی مقربین در گاه هستند که حتی خلیفه انسان‌ها هیچ نوع شکایت را در حق ایشان نمی پذیرد بلکه باعث ناراحتی او نیز می گردد ایشان نمی دانند که هرگونه تبصره در حق یاران پیامبر شرعاً ممنوع قرار دارد پس نباید از خط سرخ شرعی عبور کنند نه هر جای مرکب توان تاختن: که جاهاسپرباید انداختن ایشان نمی دانند که رسول الله صلی الله علیه و سلم از آزار و اذیت ابی بکرشدید ناراحت می شود و هیچ نوع شکایت را راجع به علی نمی شنود. امام احمد (رح) در فضائل صحابه (در باب فضایل علی (رض) به سند حسن از بریده (رض) روایت میکند: بریره (رض) میگوید مادریک غزوه جانب یمن باعلی بودیم و از علی رنجیدیم من و سه نفر دیگر باهم توافق نمودیم که به رسول الله صلی الله علیه و سلم به نوبه از وی شکایت می کنیم، هرگاه به مدینه بازگشتیم به نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم به شکایت رفتیم، و هر یکی از ما چهار نفر به نوبت از علی شکایت کردیم، هرگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت را شنیده می رفت رنگ او تغیر می کرد و در غضب می آمد تا اینکه در آخر نوبت من رسید، هرگاه من به شکایت آغاز کردم رسول الله صلی الله علیه و سلم دست مرا گرفت و گفت تو مگر علی را بد می بینی من گفتم بلی یا رسول الله، رسول الله صلی الله علیه و سلم به من گفت تو علی را بد نبین زیرا علی از من و من از علی هستم، و از همین جهت بود که بریده (رض) تا آخر در صف حامیان علی (رض) قرار داشت" و در روایت دیگر آمده است هرگاه شخص اولی ایستاد و گفت یا رسول الله علی چنین کار را انجام داد، رسول الله صلی الله علیه و سلم به او گوش نداد، شخص دومی ایستاد و از او شکایت کرد باز هم رسول الله به او گوش نداد شخص سومی ایستاد و از علی شکایت کرد باز هم رسول الله او را شنید و هرگاه شخص چهارمی ایستاد و از علی شکایت کرد رسول الله

صلی الله علیه وسلم در حالیکه چهره مبارک از اثر غضب تغییر کرده بود به سوی او روی گردانید و گفت (دعوالی علیاً دعوالی علیاً دعوالی علیاً) علی را بر من بمانید علی را بر من بمانید علی را بر من بمانید، ۷۶۸/۲

عمر در مورد ابی بکر چیزی گفت پیامبر خدا به گونه ناراحت و غضب شد که حد و اندازه نداشت و بر عمر گفت شما بر من یار مرا آرام می‌مایند یا نه می‌مانید.

روزی خالد خطاب به عبدالرحمن بن عوف حرفی گفت که عبدالرحمن از او رنجید پیامبر خدا شدید ناراحت شد و بر خالد گفت شما چرا یاران مرا آرام نمی‌گذارید در حالیکه هر دو صحابی هستند ولی عبدالرحمن مانند عثمان از عشره مبشره و از سابقین اولین میباشد یعنی قدامت در اسلام دارد. من (نویسنده) می‌گویم چرا گله بچه جمعیت فکر نواز طعن و تشنیع یاران پیامبر دست نمی‌کشند و چرا گله بچه از این نمی‌ترسند که رسول الله صلی الله علیه و سلم از ایشان ناراحت شود، و ناراحتی رسول الله صلی الله علیه و سلم زیانبار است قهر و غضب خدا جل جلاله را در قبال دارد مگر گله بچه فکرنواز قهر و غضب خدایشان نمی‌ترسند.

سید قطب چون روافض خلافت‌های ابوبکر عمر و عثمان رضی الله عنهم را نمی‌پذیرد بلکه آنها را خلافت‌های غصبی و ستمگرانه می‌داند از نظر سید قطب بعد از وفات رسول خدا خلافت حق علی بود که او هم داماد پیامبر بود و هم پسر عموی او نه حق ابی بکر نه حق عمر و نه هم حق عثمان.

این موضوع طولانی و دامنه دار است بر دفع این اعتراض علاوه بر اینکه محدثین اهل سنت در صحاح، سنن، مسانید و معاجم روایات صحیح دارند، کتاب‌های مستقل و جداگانه نیز تالیف نمودند که تحفه اثنا عشریه

از شاه عبدالعزیز به زبان فارسی از زمره کتاب‌های مشهور در موضوع فوق بشمار میرود و ابن تیمیمه رح در کتاب خود (منهاج السنه) در دفاع از این نوع انتقادات خوب در خشیده است زیرا علامه یوسف‌حلی شیعی در کتاب خود (منهاج الکرامه) انتقادات سید قطب را بسیار به تفصیل خوب و با جزئیات بیشتر و در عین حال به عبارت‌های نهایت بلیغ سلیس و ساده تحریر داشته است و شیخ الاسلام ابن تیمیمه هم با قوت علمی که الله جل جلاله بر او بخشیده است به جزئیات مفصل و مستند از وی دفاع نموده است چون اعتراض سید قطب راجع به خلافت‌های ابی بکر (رض) و عمر (رض) نهایت رکیک حتی از نظر اکثر اهل تشیع هم بی اساس است از این جهت ما بخاطر دفع آن در این مقام وقفه نمی‌گیریم اگر خواننده علاقه به تفصیل دارد می‌تواند که به یکی از آن دو کتاب مراجعه کند و ناگفته نباید ماند که مختصر منهاج السنه از ابن تیمیمه به زبان فارسی نیز ترجمه شده است فارسی‌زبانان می‌توانند از آن استفاده نمایند. و اگر اجل یاری کرد کتاب ابن عربی (العواصم من القواصم) را من ترجمه خواهم کرد انشاءالله تعالی.

و اما راجع به سایر انتقادات گله بچه و عقل‌گرایان مذکورین در رابطه به صحابه اگر خدا جل جلاله بخواهد اینست با آماده‌گی تمام در پرتو کتاب و سنت مطابق به برداشت علمای معتبر و مطرح امت اسلامی وارد میدان دفاع خواهیم شد.

دفاع از صحابه در پرتو آیات قرآن کریم

باید دانست که صحابه (رض) به نزد اهل السنه همگی عدول هستند و مراد از عدالت صحابه، عدالت‌شان تنها در باب روایت نیست بلکه عدالت‌شان در تمام شاخه‌های حیات‌شان است، که آنرا تقوا نامیده میشود، و تقوا

در همه صحابه موجود است در برخی ها بیش و در برخی ها کم، دلیل به این آیت (۷) سوره حجرات است (ولاکن الله حبیب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون، لاکن الله ایمان رابرشما محبوب گردانید و آنرا بر دل‌های شما زینت بخشید، و کفر، فسق نافرمانی را بر شما منفور گردانید، و اینها هدایت یافته گان اند، در ابتدای آیت الله تعالی از تقوای شان خبر میدهد و در آخر آیت میگوید اینها هدایت یافته گان هستند، شیخ ما ابو زکریا (رح) می گفت بلکه در قرآن کریم یکصد بیست آیت است که به مدح، عظمت تقوا و عدالت صحابه رضی الله عنهم دلالت می کند و از، عفت، خدا ترسی، دینا گریزی، شفقت ذات البینی، همت، شجاعت، مبارزه با مال و جان در راه خدا جل جلاله، دفاع از دین خدا و پیامبر او، موقف گیری شان در برابر دشمنان خدا جل جلاله، بالاخره از ایثار، فداکاری، و جانبازی شان در راه اشاعه دین و اقامه حکومت اسلامی تقدیر و تمجید کرده است.

ایمان شانرا معیار بر صحت ایمان دیگران قرار داده است و از ایشان به امت مختار، عالی، مؤمن، جانباز، ایثارگر، فداکار، از تائید نصرت الله تعالی بر خوردار، صادق، قانت، مغفرت طلب، سرشار از نعمت های الهی آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر با هم دوست و برادر یاد کرده است، آنانیکه در کارهای خیر به قوت سهم می گیرند و از کارهای بد و بی هوده اجتناب می ورزند، شهدا و صالحین هستند و در مجلس پیامبران جا دارند، در راه خدا می رزمند و از اینکه که ایشان را ملامت می کند هراس ندارند، در روشنی قرآن کریم زنده گی می کنند، و در اطاعت پیامبر و دفاع از دین خدا جل جلاله جان بازی می کنند، خدا و رسول او را دوست دارند، از شنیدن آیت های قرآن به گریان رفته بسجده می افتند، دل های شان از ترس خدا می لرزد و از آتش دوزخ هراسان هستند، به جنت خدا

جل جلاله دل بسته، صباح و بیگاه به طاعت مصروف طلب خوشنودی پروردگار شان می باشند، در راه خدا رنج و زحمت ها را متحمل میشوند و بر بالای رب خود توکل دارند.

نماز را برپا می دارند و در راه خدا ج بر طبقه مستضعف چون بی نوایان، فقراء، مساکین، یتیمان، مسافرین و در مانده گان از اموال شخصی که در دست دارند مصرف میکنند؛ به دشمنان خدا ج سر تسلیم خم نمی کنند و در هیچ نوع ارتباط با ایشان نمی باشند بلکه از پدران، پسران و برادران آن شان هم اگر مسلمان نباشد بیزاری میکشند، از مجاهدین حمایت و مهاجرین را که از اثر ظلم کافران ستم گر از خانه هایشان کوچیده اند به نزد خود جا میدهند و با ایشان مواسات مینمایند. آگاه و بیدار هستند در برابر برادران مسلمان و مهاجرین خویش از گذشت و تحمل کار میگیرند. خداوند ج ایشان را بخشیده است و از ایشان راضی و خوشنود است الله ج در خطاب به رسول الله صلی الله علیه و سلم میگوید (واذا جاءك الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام) هرگاه ایشان به نزد تو می آیند تو برشان خوش آمدید و مرحبا بگو و چون (ما از ایشان خوشنود هستیم و ایشان را در مورد عفو خود قرار داده ایم) تونیز ایشان را مورد عفو خود قرار بده (و از ایشان خوشنود باش) ولقد عفا الله عنهم (۱۵۵) آل عمران فاعف عنهم و شاورهم فی الامر (۱۵۹) آل عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم از ایشان راضی و خوشنود بود و ایشان تا آخرین رمق حیات او خوشنودی او را با خود داشتند رسول الله صلی الله علیه و سلم در مرض الوفاات از داخل حجره پرده را که در جانب مسجد قرار داشت بلند کرد و به سوی مسجد نگریست دید که صحابه رضی الله عنهم چون بنیان مرصوص در صف جماعت در حالت ادای نماز قرار دارند، تبسم کرد و پرده را دوباره رها کرد، علماء میگویند و همان آخری نظر رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که

به سوی یاران اش رضی الله عنهم نظر کرده و با تبسم که خنده پیغامبران
 علیهم السلام می باشد با ایشان و داع نموده است. او برادر ایکه تو سنگ
 های آسمانی بر فرق جمعیت فکرنورا می خوانی: تو اندکی با خود فکر
 کن خداج از عثمان، طلحه، زبیر، ابو موسی، عمرو بن العاص و معاویه
 خوشنود است و از ایشان اعلان خوشنودی میکند (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) (سوره فتح (۱۸) -
 (وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) (سوره توبه (۱۰۰) و رسول الله صلی الله علیه
 و سلم هم از ایشان خوشنود بود به خصوص از ابی بکر و عمر و انصار
 مدینه و از ایشان خوشنود وفات شد، ولی سید قطب، مودودی و گله بچه
 جمعیت فکرنو از ایشان خوشنود نیستند؛ بنا، بر بالای شان اعتراض دارند
 و از ایشان اظهار نفرت مینمایند مثل عربی است (أَنْفٌ فِي الْمَاءِ وَ اسْتُ
 فِي السَّمَاءِ) و مثل فارسی است شاه میدهد و لی شاه قلی نمیدهد (یعنی
 خدا خو از عثمان راضی ست ولی گله بچه ول گرد وداکترهای کلینیک ها
 ازش راضی نیستند اینکه توجوان جمعیت فکرنو اکنون، جانب خدا و رسول
 او را می گیری یا جانب گله بچه را او به تو ارتباط می گیرد.
 (فایده اول) او صاف یاران پیامبر ص را که ما شرح دادیم (الخ) تو می
 توانی در سورت های بقره، آل عمران، نساء، انعام، مائده، اعراف و تا
 سورت های لیل و بینة تلاوت کنی که نیاز به ذکر نمبر آیات نیست. ۱"
 (فایده دوم) الله ج از کلیه و همه صحابه کرام خوشنودی خود را اعلام
 نموده ست. حُمَید میگوید من از محمد بن کعب قرظی راجع به جنجال
 های داخلی صحابه پرسیدم محمد بر من گفت "تو به جنجال های داخلی
 صحابه چه کاری داری؟ قد غفرالله لجمعیهم و اوجب فی کتابه لهم
 الجنة) خداوند ج کلیه آنها را بخشیده ست و جنت را در کتاب خود

برایشان واجب گردانیده است؛ هدف اش اینکه بر تو جواز ندارد که بالای علی و یا معاویه و عثمان یا زبیر انتقاد کنی و یا هم گمان بد بکنی) حمید میگوید، من گفتم: در کجای از کتاب خود برایشان جنت را واجب گردانیده ست؟ حمید میگوید محمد بن کعب قرظی ابتداء استغفرالله را خواند، و به تکرار سبحان الله گفت سپس به سوی من روی گردانیده گفت: تو مگر آیت (۱۰۰) سوره توبه نخوانده ی؟؟؟ روی آیت فوق علما اهل سنت اجازه نمیدهند تا روی اختلاف که در اواخر خلافت عثمان و پس از آن در بین صحابه واقع گردیده است بحث صورت بگیرد. اول بخاطر اینکه چاره ندارد که بحث کننده چون سید قطب، مودودی و گله بچه جمعیت فکر نو به عزت یکی از صحابه تعرض نکند، حتما تعرض خواهد کرد، چنانچه مودودی گفت شک نیست که عائشه، طلحه، زبیر از شخصیت های قابل احترام در اسلام اند ولی اشتباه کرده اند و اشتباه، اشتباه ست، از هرکسیکه باشد، نمیشود که به سخن پردازی ما به روی آن پرده هموار کردو این بی چاره نمی فهمد که چون خداوند ج از شخصیت های موصوف خوشنود است، اگر او ایشان را مورد نقد قرار بدهد در واقع خوشنودی خدا ج را زیر سوال قرار داده ست.

و خوشنودی خدا ج را زیر سوال قرار دادن، انسان را زندیق میگرداند زیرا بر زندیق تعریف های زیاد شده است در یکی از آن گفته شده است زندیق کیست که کارهای خدا ج را زیر سوال قرار می دهد و می پرسد که چرا خدا حکم داده ست که دست دزد در بدل ده روپیه قطع گردد. در حالیکه ارزش شرعی یک دست پنج هزار روپیه شرعی میباشد، " علماء و حکمای دین شناس در پاسخ گفته اند چون دست جنایتکرد ازین جهت ارزش او از پنج هزار به ده و یا هم کم تر از آن پایان آمد" اذا خانت هانت، خیر باشد، این یک مسئله شرعی بود بطور ضمنی و اطراد او را تذکر دادم از

فائده خالی نبود؛ اکنون باز میگردیم به موضوع خود، و او اینکه بحث از جنجال‌های صحابه باعث میشود که باحث بر بالای یکی از صحابه انگشت انتقاد بگیرد و اعلان خوشنودی خدج را از ایشان زیر سوال قرار بدهد و بگوید چرا خدا این خائن‌ها را مورد عفو خود قرار داد و ازین نوع مردم جنایت‌کار به گفته مودودی که بخاطر خونخواهی عثمان خون‌ده هزار مردم بیگناه را ریختند چگونه خدا ج اعلان خوشنودی میکند و به این ترتیب خود را چون کارمندان امنیت ملی داکتر نجیب در قطار زندیقان جابزند و روی همین نکته مرشدین و علمای سلوک فرموده اند -

گر فرق مراتب نکنی زندیقی

وجه دوم: براینکه علمای اهل سنت و الجماعت رح اجازه نمیدهند تا روی کشمکش‌های داخلی صحابه که ملوکیت از کجا آغاز شده و چگونه عثمان خلیفه سوم مسلمانها در مرکز خلافت اسلامی و در داخل متزلش و آنهم از سوی شورشیان که از خارج مدینه هجوم آورده بودند به شهادت میرسد، و چرا در برابر خلافت علی شورش‌ها برپا میگردد، و امثال آن بحث صورت بگیرد، اینست که بحث‌های موصوف بخواهی نخواهی به جدیت در افکار مسلمانان تاثیر منفی میگذارد، طوریکه مسلمان اعتماد خود را که نسبت به رجال دین داشت از دست میدهد و در رابطه به باورهای دینی خود بی‌علاقه میگردد، فکر میکند که احکام شریعت اسلام مثل احکام دین‌های یهودیت و نصرانیت ساختگی، بافتگی و غیر قابل اعتماد هستند، بخاطر اینکه متولی و ناقلین آن کسانی اند که بر سر متاع دینا و طلب ریاست با هم افتیده اند و خون‌ده‌ها هزار مردم بی‌گناه را ریخته اند و شاید هم عرف و عادات همان مردم قبیله‌گرا به شکل دین برای مان به میراث مانده باشد. و تجربه علمای سنتی درین راستا صادق و قابل اذعان

است به خاطر اینکه هر آن جوان که از دانشگاه‌های ایران باز می‌گردد و یا هم رساله‌های ایرانی‌ها را چون گله بچه فکر نو مطالعه می‌نماید روزی چند نمی‌گذرد که به تیر کمان خود دین خدا و مسائل شرعی را هدف می‌گیرد نهاد می‌سازند به نام‌های مختلف چون جمعیت فکر و در آن فکر پیامبر فکر صحابه فکر تابعین و فکر علماء سنتی را جدا از دین نامیده و مورد نقد قرار می‌دهند صحیح‌ترین کتاب مسلمان‌ها پس از قرآن اعنی بخاری را به زعم‌شان به چالش می‌کشند کاریکه اروپا و امریکاء با وجود پیشرفت‌شان در عرصه تخنیک از آن عاجز آمده‌اند.

تاریخ نویسان داستان سرای به ویژه آن‌های که شیعه و روافض هستند، به نحوی ازین ماجرا داستان نوشته کرده‌اند که به خواندن و یا هم شنیدن او اصلاً مسلمان نمیتواند، حواس خود را در برابر عدالت صحابه کنترل نماید (الا من رحم الله تعالی) بلکه باید در برابر یکی از ایشان موقف منفی اتخاذ نماید و بدون درنگ به گروه روافض پیوندد و شاید هم بدل خود بگوید تا اکنون علمای سنتی مان به دروغ‌گویی و افسون‌گری مارا فریب داده بودند و از ابو بکر غاصب، عمر سمتگر، عثمان نعثل و، معاویه باغی، طلحه و زبیر خون‌آشام (معاذالله) بر ما توصیف میکردند. آن وقت است که قرآن و حدیث را که به زعم‌شان این خائنین ملی روایت کرده‌اند به پشت پا می‌زند و اگر فرضاً به کمبود احکام در زندگی روزمره خویش مواجه میگردد ناگزیر ست که به پشت روایت‌های که بر بالای اهل بیت تزویر گردیده است برود، یا انتظار این را بکشد تا امام فراری و غائب به نام مهدی از کدام سوراخ با قرآن اصلی بیرون بیاید و یا اینکه ایمان و اسلام را یکسره وداع بگوید. من (نویسنده) از تجربه خویش حکایت میکنم، من کتاب (الامامة و السياسة) منسوب به ابن قتیبه را شروع به مطالعه نمودم و ناکفته نباید ماند که مودودی در نقد بر صحابه از همین کتاب استدلال

میکند، با وجود اینکه من آموخته‌های خود را یکسره از افکار بزعم رهبر
فکر نو تندروان اهل سنت، محققین سنت گرایان حنفیه و توحیدی‌های
مکتب دیوبند اخذ نموده‌ام، چون در خلال مطالعه کتاب به جای
رسیدم، اگرچه خود را به آنجا نمی‌آوردم و به زبان چیزی نمی‌گفتم که در
ذهن اختلال و فکر توحیدی، سنتی، حنفی، دیوبندی حتی فکر پنج‌پیری
که به سر داشتم رو به انحراف نهاد، هر قدر مطابق عادت جماعت تبلیغی،
(کثر الله تعالی سوادهم و ادام جما عتهم) سبحان الله و حسب عرف
امیان وطن مان، توبه، توبه می‌گفتم؛ ولی باز هم خیالات شیطانی در رابطه
به صحابه رضی الله عنهم به سرم می‌چرخید و با آموخته‌های سنتی و
مسلمی که داشتم مجادله می‌نمود. بخاطر اینکه نویسنده کتاب متذکره
داستان‌های مکاری، دروغ‌گویی، دنیا پرستی حکایت‌های نیرنگ زدن
وحیله بازی منسوب به سوی صحابه و کشمکش شان را بر سر قدرت به
عباره‌های فصیح و بلیغ سلیس و روان تذکر می‌دهد و مانند رهبر فکر نو و
گله اطراف اش ساکت و خاموش، بدون ضرب مهر بطلان از بالای آن
عبور میکند، که حواس سلیم شخصیت‌های استوار چون جنید بغدادی،
فضیل ابن عیاض، ابراهیم بن ادهم هم نمیتواند از آن بی اثر بماند، اثرات
شیطانی کتاب مذکور چند روزی رنجم می‌داد ولی دیری نگذشته بود که
از اثر برکت تعلیم و تعلم قرآن کریم که مصروف آن می‌باشم از ذهن من رخت
بر بست و ترکم گفتم زیرا من به تکرار گفته‌ام هر آن کسیکه به قرآن کریم و
سنت رسول تمسک کند مطابق به وعده الله ج (من اتبع هدای فلا یضل
ولا یشقی) سورة طه (۱۲۳) نه شیطان میتواند او را اغوانماید و نه هم
دشمنان خدا میتوانند بر بالای او پیروز گردند روایت بخاری و مسلم است
که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است (ترکت فیکم امرین لن
تضلوا ما تمسکتما بهما ابدًا کتاب الله و سنتی)؛ و روی همین اساس و به

عباره دیگر از اثر برکت پیروی کتاب و سنت است که گروه اهل سنت و الجماعت و در آخر قطار شان بنده فقیر ازین راه تاریک و باریک، دشوار و پر خم و پیچ توانسته اند صحت و سلامت عبور نمایند. "خدا ج را سپاس و باز خدا ج را سپاس" و منت از خدا و رسول اوست" بعدها که من به کتاب قاضی ابن عربی رح (العواصم من القواصم) دست یافتم در آن دریافتم که کتاب امامت و سیاست از ابن قتیبه عالم مشهور اهل السنّت و الجماعت نبوده ست بلکه کدام یک رافضی او را تالیف و به خاطر ترویج او را بسوی ابن قتیبه (رح) نسبت داده است.

باز هم در همین موضوع میمانیم..

ما گفتیم نوشتن، خواندن و یا هم شنیدن مشاجرات صحابه رضی الله عنهم مومن را در رابطه به اسلام و باور های دینی اوبی علاقه میسازد، ازین جهت است که بالاترین میزان لاییک ها را ما از گروه شیعه و روافض داریم، من در ابتدای کتاب سنگ های آسمانی که در سیزده رمضان مبارک نوشتن او را آغاز نموده بودم از وجدان سالم محقق صاحب رهبر حزب وحدت افغانستان به افتخار یاد کردم، ولی ده روز از رمضان مبارک گذشته بود محقق صاحب باخانم جوان چهره برهنه خود روی پرده تلویزیون ظاهر شد و خانم جوان خود را بخاطر کاندیداتوری برای کرسی پارلمان که در سال ۱۳۹۷ قرار ست دایر گردد برای مردم مسلمان افغانستان به معرفی گرفت؛ من (نویسنده) فکر میکردم آخوند های شیعه در حفظ نوامیس استوار و مستحکم اند ولی متوجه این نشده بودم که دین و عقیده شیعه هر لحظه احتمال زوال اومی رود، زیرا ایشان بر بالای دین و رجال دین باورمند نیستند "و آنانیکه در صدد توهین یاران پاک رسول الله ص برآمده اند و خود را سنی عنوان میکنند آنها نیز یا شیعه زده اند و یا هم از کیسه شیعه ها تمویل شده اند و اگر فرضاً یکی ازین دودر ایشان وجود نداشته

باشد، در آن صورت ما گفته می‌توانیم که دل‌های اینها از فیض کتاب و سنت محروم و ذهن‌شان تاریک است، در خانه خراب و تاریک هم رهگذران به قضای حاجت دور می‌خورند و هم جن‌ها برای خود کاشانه می‌سازند، روی همین اساس ایشان در رابطه به عثمان، عائشه، طلحه، زبیر رضی الله عنهم انتقادات شیطانی را که بوی فاضلاب از آن به مشام میرسد برای جوانان ارایه مینمایند. لذا جوانان مان میباید تا از ایشان در حذر باشند.

فانده سوم: اگر گفته شود بلی الله ج صحابه را در حیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم، مورد بخشش خود قرار داده است و از ایشان اعلان رضایت نموده است، ولی چون ایشان پس از گذشت بیست و چهار سال از وفات پیغامبر به زعم‌شان دست به جرائم زدند، وعده‌های قرآنی که به مغفرت و جنت برایشان شده بود، هم ملغا قرار گرفت و از بین رفت.

در پاسخ باید گفت شیخ الاسلام در کتاب (الصارم المسلول) گفته است رضا از صفت‌های ذاتیه باری تعالی میباشد، لذا در آن احتمال تغییر نمیرود، اینطور شده نمیتواند که الله ج ابتداء و در حیات پیغمبر از ایشان اعلان خوشنودی کرده باشد و پس از وفات او از ایشان خفه شود بلکه الله ج از ازل میدانست که امت پس از وفات پیغامبر حتماً باهم درگیر میشوند و اختلاف میکنند، حتی پیغامبر (ص) هم بر علی رضی الله عنه گفته بود که او خلیفه مقرر میگردد سپس در اثر اختلافات او کشته میشود و با وجود علم ازلی خود به اختلاف‌شان الله جل جلاله از ایشان اعلان رضایت و خوشنودی کرد، این دلیل است که الله ج از کلیه صحابه خوشنود است؛ حافظ ابن کثیر در تفسیر میگوید، هلاکت و زیان نصیب شیعه‌ها باد که از صحابه رضی الله عنهم اعلان خفگی میکنند من (نویسنده) میگویم تباهی و روسیاهی نصیب سید قطب، مودودی و گله‌بچه جمعیت فکر نو باد که خوشنودی الله ج را در نظر نگرفته از عدالت صحابه انکار می‌ورزند و بر

بالای عثمان، عائشه، و طلحه، زبیر و معاویه و عمرو بن عاص رضی الله عنهم انتقاد میکنند. سخن کوتاه اینکه در قرآن مسلمانان، از صحابه رضی الله عنهم بدون استثناء به خوبی یاد شده است، خوبترین مردم بعد از پیغامبران علیهم السلام و بهترین امت در بین امت‌ها خوانده شده اند، از صداقت، شفقت، ترحم ذات البینی و امانت داری شان در قرآن کریم تقدیر به عمل آمده است، اینکه سید قطب میگوید اوس و خزرج باهم دشمن بودند، اینکه گله بچه جمعیت فکرنو در رأس شان مودودی میگوید معاویه دستور داده بود تا عاملین و مامورین او از طریق منابر به علی لعن و طعن بگویند، عثمان خائن و قبيله گرا بود و معاویه نیروی ایالتی رابه هدف شخصی اش استعمال کرد، بد بویست که از دهن شان به مشام میرسد خداوند ج صادق است و اینها دروغ و غوغو از این جهت است که ما سنت گرایان در رابط به انتقادات گله بچه فکرنو بر بالای صحابه (رض) میگویم سُبْحانک هذا بهتان عظیم.

راجع به عدالت صحابه کتاب خدا (ج) راست گفته است و کتاب های تاریخ دروغ

اگر تو سوال کنی که کتاب های تاریخ چون طبری، بدایه و نهایه، مروج الذهب، امامت و سیاست و غیره هم، چنین انتقادات را راجع به صحابه نوشته اند در پاسخ باید گفت؛ تعدادی از این مؤرخین چون تاریخ طبری شیعه ها هستند.

و این موضوع را خوب بیاد باید داشت که بنام ابن جریر و نفر است هر یکی از آن تفسیر و تاریخ دارد و هر یکی از آن به لقب طبری یاد میشود. که یکی از آن سنی و شافعی المذهب است که از سوی حنابله در خانه اش نظر بند شده بود و دومی آن شیعه میباشد و قول مؤرخ که شیعه باشد اصلاً قابل

سمع نیست اما آن تعداد از مورخین که سنی هستند آنها آن آیات مربوط به اختلافات درونی صحابه (رضی الله عنهم) را به حیث تاریخ روایت کرده اند. نه به حیث عقیده و نظر؛ بخاطر اینکه موضوع علم تاریخ گرد آوری قضایا. و حوادث تاریخی است نه نقد و بررسی روایات بنا مؤرخین اهل سنت حوادث و مشاجرات صحابه را به هدف اظهار عقیده. و یا هم به هدف تأیید نقل نکرده اند و دیگر اینکه روایت های مربوط به عدالت صحابه اصلاً سند ندارند اگر سند هم دارند سند شان اصلاً درست نمی باشد مگر اقل قلیل، و روایت بی سند و غیر صحیح به نزد اهل علم قابل پذیرش نیست به ویژه که مبنی علیه از برای جرح رجال برجسته دین باشد فرضاً و تقدیراً از نوع فرض محال اگر ما بپذیریم که روایت تاریخی درست ثابت شود باز هم او به نزد ما مردود است بخاطر اینکه او در تعارض با قرآن کریم قرار دارد. و تاریخ در برابر قرآن کریم هیچ نوع اعتبار و ارزش ندارد. قرآن کریم میفرماید (و ما بدلو تبدیلا) سوره احزاب (۲۳) صحابه در دین تبدیلی نیاوردند. مودودی میگوید: معاویه در سلطنت خود سنت را تحریف کرده بود که مسلمانان را از کافر میراث میداد

الله میفرماید (اذلة علی المومنین) مایده (۵۴) صحابه در برابر هم نرم و مهربان هستند (رحماء بینهم) سوره فتح (۲۹) فاصبحتم بنعمته اخوانا) سوره آل عمران (۱۰۳) شما با هم برادر گشتید. ولی مودودی میگوید آستانداران معاویه طی دستور معاویه از طریق منابر بر علی نفرین میگفتند. سید قطب میگوید: اوس و خزرج یکدیگر را دوست نداشتند و باعث شد که در عوض علی ابوبکر به مقام خلافت برسد.

قرآن کریم عثمان را در آیت (۱۶) سوره عبسه از سفره الکراما البرره به شمار می آورد ولی مودودی و سید قطب و گله بچه فکرنواوران عثلی یعنی پیرفرسوده سست و ضعیف، قوم پرست و راجع به پول بیت المال خاین

میخوانند. من (نویسنده) میگویم شما خود (خاین و هلاک هستید خداوند مطابق حال تان باشما معامله بکند).

دو نظر خطرناک از مودودی راجع به صحابه

مودود در کتاب خلافت و ملوکیت خود میگوید من میپذیریم که نود درصد، راوی هادرتاریخ مجروح و غیرثقه هستند. ولی اگر ماروایت های شانرا نادیده بگیریم اوراق تاریخ راسیل میبرد. در پاسخ باید گفت: خدا کند که همه آنرا سیل ببرد و ضایع شود زیرا ضایع شدن اوراق تاریخ بدین ماضرر ندارد اما اگر صحابه مجروح قرار بگیرند در آن صورت دین مجروح قرار میگیرد و حتی پیامبر اسلام زیر سوال قرار میگیرد بخاطر اینکه سیرت صحابه جز سیرت پیامبر میباشد.

(۲) مودودی میگوید من در کتاب خود خلافت و ملوکیت اکتفابه کتاب (العواصم والقواصم) از ابن عربی و (منهاج السنه) از ابن تیمیه نکردم به خاطر اینکه آن دو منزلت و کلاء مدافع صحابه را به خود گرفته اند (اعمال صحابه را به توجیه و تاویل تصحیح می کنند)

در پاسخ باید گفت که این مسئولیت ایمانی هر مسلمان است که وکیل مدافع صحابی باشد و از طعن و تشییع که از سوی روافض و سایر دشمنان دین بر بالای وی وارد میگیرد، مسئولانه دفاع نماید، مودودی نباید ازین عمل قاضی ابن عربی و ابن تیمیه خفه باشد. (کینه توزی و نفرت از صحابه به حکم قرآن نشان کافر است) الله ج راجع به مثال صحابه و دین اسلام میفرماید: " کزرع اخج شطاه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوجه، یعجب الزراع نباته لیغیظ بهم الکفار و عدالله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفراً و اجراً عظیماً " سوره فتح (۲۹)

مثال محمد و کسانی که با او هستند در انجیل مانند او زراعتی است که تیغ خود را بیرون آورد و او را محکم ساخت و قوی شد پس بر ساق خود ایستاد، طوری که در شگفت می‌آورد دهقان را این همه بخاطر اینکه الله جل جلاله بسبب شان کافران را در غضب بیاورد"

حافظ ابن تیمیه در کتاب (الصارم المسلول) مینویسد در آیت حکم بر وصف مشتق تعلیق گردیده است، بناً کفر علت در غضب آمدن در برابر صحابه رسول میباشد پس هر آن کسی که بر بالای صحابه غضب باشد در واقع او با کفار در کفر شان شریک میباشد، امام مالک رح میگفت هر آن کسی که در دل او کینه با یکی از صحابه باشد این آیت او را شامل میباشد، امام قرطبی رح میگفت (لقد احسن مالک فی مقاله و اصاب فی تاویله، فمن نقص واحداً منهم او طعن علیه فی روایتی فقد رد علی الله رب العالمین و ابطال شرائع المسلمین) کسی که یکی از ایشان را کسر شان بکند و یا هم در روایت او طعن بزند در حقیقت او بر بالای رب عالمیان رد کرده ست، و همه شریعت مسلمانان را باطل ساخته ست، علامه بقاعی رح در تفسیر نظم الدرر میگوید (فمن ابغض صحابياً خیف علیه الکفر لآنهم اول مراد با لایة و من ابغض کلهم کان کافراً) نظر به حکم آیت: هر او کسی که با یکی از صحابه کین ورزد خوف کفر بر بالای او میرود بخاطر اینکه مصداق اول «آیت همانها هستند، و کسی که با کلیه صحابه کین ورزد او کافر میباشد، اکنون که سید قطب صاحب، مودودی صاحب و گله بچه جمعیت فکرنو و دکتوران شان به عثمان، عائشه، معاویه، طلحه، زبیر و عمرو بن العاص رضی الله عنهم کین ورزیده اند و از ایشان نفرت دارند قضاوت را در مورد به خواننده گان و اهل انصاف واگذار میکنیم. که در حق ایشان چه حکم می کنند"

مودودی صاحب گفت عثمان پانصد هزار دینار را که خمس غنیمت مال افریقا بود بر مروان بخشید (هدف اش اینکه عثمان خائن بود در بیت المال مسلمانان خیانت میکرد) و تاریخ بن خلدون نوشته ست اینطور نبوده ست بلکه مروان آنرا خریداری نموده است. ومن قال وهبه اياه لم يصح، کسیکه میگوید او را برایش بخشید، درست نمیباشد. و ما در بحث عدالت صحابه در پرتو احادیث حدیث صحیح خواهیم آورد که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر عثمان رض لقب امین را عطاء کرده است.

سید قطب میگوید وجود اختلاف در بین قبیله های اوس و خزرج سبب شد که ابوبکر خلیفه شود. (هدف اش اینکه ابوبکر لیاقت خلافت رانداشت) و مسلمانان همیشه علی راعقب میزدند به خصوصاً بعد از عمر (هدف اش اینکه علی خلیفه بلا فصل پیامبر بود. ولی ابوبکر و عمر و عثمان حق اورا یکی بعد از دیگری غضب کردند)

انتقادی که بر سر زبان های شیعه ها است. در حالیکه خلافت ابوبکر به نزاهت سنت و جماعت به اجماع صحابه منعقد گردیده است، مومنان که در آن زمان صحابه بودند همگی به اتفاق نظر بر ابی بکر بیعت کردند. کسی از ایشان در مورد نظر مخالف نداشت ابن حزم ظاهری در کتاب (محلّی) میگوید اجماع صحابه بدون تردید حجت شرعی میباشد و همچنان خلافت عثمان به اجماع مهاجرین و انصار تشکیل شده است. ایوب سختیانی میگفت هر نوع تزلزل و تردید در صحت آن توهین به مهاجرین و انصار به حساب میرود روی همین ملحوظ است که فضیلت خلفای راشدین در بین شان از نظر اهل سنت و الجماعت به ترتیب خلافت های شان میباشد.

و خلافت عمر به وصیت ابی بکر صدیق به میان آمده است روایت میآید که ابی بکر صدیق هنگام وفاتش در وصیت خود گفت من در حالتی قرار دارم که بدترین فاسق روی زمین هم در آن وقت از خدا میترسد، من درین

حالت خود عمر را بر زمام داری امت محمد (ص) لایق میبینم و او را انتخاب مینمایم و او را به شفقت و ترحم بر بالای مهاجرین و انصار وصیت میکنم (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) عنقریب خواهد دستمگران فهمیدند که ایشان به کدام پهلو خواهند گشت، من (نویسنده) میگویم و ابی بکر صدیق در وصیت خود حق و صواب را دریافت، بخاطریکه در آن زمان در بین صحابه کسی تصور نمی شد که راجع به سیاست امت مسلمه و مصلحت شان با عمر برابری کند،

عمر بود که امپراتوری های رومی ها و فارسی ها را درهم شکست پایه های خلافت اسلامی را به گونه بی سابقه تقویت بخشید و قلمرو او را از حجاز تا قسطنطنیه و ایران موجود گسترش داد کارنامه که از انجام آن عثمان عاجز بود علی را به جای خود بگذار ابن تیمیه (رح) در کتاب خود منهاج السنن میگوید: علی نه تنها اینکه

فتوحات نداشت، بلکه قلمرو های خلافت خود را هم نتوانست اداره کند بلکه آنها یکی بعد از دیگری به گذشت زمان از اداره او خارج میگردیدند تا زمانیکه ضیق قلب اش را کوبید و او را مجبور ساخت که نعره (اللهم لقد شمونی و شمتهم فاقبضی غیر مفتون) را بزند، ای بار خدایا به تحقیق ایشان مرا و من ایشان را خسته ساخته ام پس تو مرا پیش از اینکه در فتنه ها گرفتار شوم قبض روح بکن.

باز هم می مانیم در موضوع

ابوبکر رضی الله عنه بنا به بصیرت و هبی که داشت خلافت را بر عمر رضی الله عنه به وصیت گذاشت، شیخ الاسلام ابن تیمیه رح در مجموعه الرسائل (۲۲) جلد (۳) از عبدالله بن مسعود روایت میکند که او میگفت از کیای (شخصیت شناس های) دنیا سه نفر گذشته اند، اول شان دختر

شعیب ع بود که در رابطه به موسی ع بر پدر اش گفت، او را اجیر بگیر بخاطر اینکه او خوب قوی و امانت دار است، دوم شان خدیجه الکبرا بود که شخصیت رسول الله صلی الله علیه و سلم را پیش از اینکه او به پیامبری مامور بگردد شناخته بود تا اینکه با وی نکاح کرد از و بین زنان اولتر از همه به وی ایمان آورد و تمام مال خود را نثار اسلام و ابنای او نمود، سوم شان هم ابو بکر صدیق بود زیرا او بنا بر شناخت که از شخصیت عمر رضی الله عنه داشت او را بر خلافت و زعامت مسلمانان برگزید، و عائشه رضی الله عنها میگفت عمر احوذی (زیرک و عیار) بود لذا شما محفل های خود را به ذکر محاسن عمر زینت ببخشید.

متأسفانه که سید قطب خفه است که چرا علی از طرف ابی بکر از خلافت پس زده میشود و روافض به لهجه صاف تر نسبت به سید قطب میگویند! ابو بکر بد میکند که خلافت را بر عمر وصیت میکند، سید قطب میگوید عثمان پیر مرد فرسوده و ناتوان در امور حکومت داری بود و مودودی و گله بچه جمعیتفکر نو میگویند عثمان قبیله گرا بود از خلافت، خویش خوری ساخته بود، زمامداران امور را نه به اساس شائسته سالاری بلکه به اساس رابطه خویشاوندی

بر پست های مهم دولتی مقرر میکرد، بیت المال مسلمانان را بر خویشاوندان خود توزیع میکرد، این کارهای او بستر را....
بر ملوکیت و سلطنت هموار کرد، صحابه را ناراحت ساخت و باعث این شد که مردم انتقاد بکنند و به شورش گری برآیند و وی را در داخل منزل اش به شهادت برسانند.

خوش کلامی‌های گله بچه فکرنو در نقد صحابه زیباست و جواب‌های تلخ ما زیباتر

من (نویسنده) می‌گویم گله بچه فکرنو و پیشوایان شان راجع به نقد صحابه به ویژه عثمان رضی الله عنهبزعم خودشان خوش گفته اند، نکو گفتند و در سفتند، و ما با حوصله مندی و انتقاد پذیری تمام گوش فرا دادیم و اکنون از ایشان تقاضا مینمائیم که با حوصله مندی تمام به نقد سخنان خودگوش فرا بدهند.

ما می‌گوئیم شیخ السلام ابن تیمیمه رح بعد از اینکه دلایل عقلی و نقلی بی شمار به عدالت صحابه رض نقل می کند می گوید: با وجود این همه دلایل اگر باز هم شخصی به صحابه (مثل عثمان رض) طعن می زند او از خری که در خانه خود دارد همه جاهل تر است به خاطر اینکه انگشت انتقاد گرفتن بسوی صحابی نشان زندیقیت ست، اگر شما از انتقادات فوق خود رسماً از طریق مطبوعات و یا هم رسانه ها (صوتی باشند یا تصویری) توبه نکنید علمای سنتی ناگزیر شمارا زندیق خواهند گفت، « زیرا ابن حزم گفته است صحابه همه شان بطور قطع و یقین جنتی هستند! و شما بر بالای ایشان انتقاد دارید »

ابن حجر عسقلانی رح در مقدمه اصابه (۱/۱۰) طبع دارالمعرفت بیروت سال طبع سال ۲۰۰۴ میلادی و ۱۴۲۵ ه ق قول ابی زرعه رح نقل کرده است (اذا رأیت الرجل ینتقض احداً من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فاعلم انه زندیق و ذالک ان الرسول حق و القرآن حق و ما جاء به حق و انما ادای ذالک کله الصحابه، و هنو لآ یریدوه ان یجرحوا شهودنا لیبطلوا الكتاب و سنت و الجرح بهم اولی و هم زنداقة) «هرگاه شما شخصی را میبینید که او یکی از یاران نبی ص را عیب میگوید شما بدانید که او زندیق است بخاطر اینکه پیغامبر حق است، قرآن حق است، آنچه را

پیغامبر بر ما آورده است حق است، همه اینهارا بر ما صحابه آورده اند و اینها (منتقیدین) میخواهند بر بالای گواهان ما جرح وارد نمایند تا بدین وسیله بتوانند کتاب و سنت را باطل بسازند، لذا ایشان خود به جرح سزاوار تر اند.، لذا ایشان زندیق هستند، « به اساس حکم ابی زرعه رح افراد منتقد گله بچه فکر نوبر بالای صحابه همه شان زندیق هستند. و من (نویسنده) سخن امام ابی زرعه را بر تائید نقل نموده ام، علما محققین به شمول مالک (رح) می گوید هدف منتقدین صحابه در واقع نقد شخص پیغامبر (ص) است چون افشامیشوند ازین جهت جرات کرده نمیتوانند که مستقیماً بر بالای پیغامبر انتقاد بکنند لذا در عوض نقد بر شخص پیغامبر، آنها به نقد یاران اومی پردازند تا از این طریق بر هواداران خود تلقین نمایند که پیغامبر اسلام به قانون

عن المرلا تسل و ابصر قرینه

فان القرین بالمقارن یقتدی

شخص مطلوب نبوده است و گرنه این اشخاص نامطلوب در اطراف او گرد نمی آمدند (۱) (معاذالله) معنای شعر اینست که راجع به شخصیت هیچ نیازیست که تو پرسسی (فلان چه قسم یک شخص است) بلکه توبه سوی یار و رفیق او نظر کن خود میدانی که شخص مورد نظر توجه قسم یک شخصیت است بخاطر اینکه هر کس با هم طبع خود زننده گی می کنند کبوتر با کبوتر باز با باز روی همین ملحوظ است که مفتی محمد شفیع (رح) در کتاب (مقام صحابه) می گوید سیرت صحابه جز سیرت رسول الله صلی الله علیه و سلم می باشد و روی همین نکته قاضی عیاض در کتاب (شفاء راجع به حقوق مصطفی) می نویسد، توقیر و تعظیم اصحاب پیغامبر جز توقیر و تعظیم خود. قال^{۱۱} ابن تیمیه (رح) وقد ثبت فی الصحیح من

النبي صلى الله عليه وسلم انه قال (لا يدخل النار احدٌ بايع تحت الشجرة
٤٢٦ الصارم المسلول

پیغامبر است و رسول الله صلى الله عليه وسلم هم می فرماید (فمن
اذا هم فقداذانی) کسیکه یاران مرا اذیت کند در حقیقت او مرازیت کرده است
و مسلمان هاست که اذیت پیغامبر زندقیت و باعث قهر و خشم خدا
(ج) می باشد، خداوند من و کسانی را که

کتاب سنگ های آسمانی را به هدف دفاع از صحابه می
خوانند از قهر و خشم خویش در امان خود داشته باشد آمین،

عدالت صحابه رضی الله عنهم در پرتو حدیث

حافظ ابن حجر (رح) در کتاب (الاصابة) ١/٩ می نویسد (اتفق اهل
السنة على ان الجميع عدول ولم يخالف في ذلك الا شذوذ من المبتدعة
وقد ذكر الخطيب في الكفاية فصلاً نفيساً في ذلك فقال عدالة الصحابة
ثابتة معلومة بتعديل الله اياهم واخباره عن طهارتهم واختياره لهم فمن
ذلك قوله تعالى كنتم خیرامة (١) وكذلك جعلناكم امة وسطاً (٢) (اهل
سنت همگی به این اتفاق نظر دارند که صحابه همه شان بدون استثنا عادل
هستند و راجع به این موضوع جز تعداد کمی از گروه های بدعتی کس دیگری
مخالفت نورزیده است اومی گوید، عدالت صحابه (رضی الله عنهم)
ثابت و معلوم است بخاطر اینکه الله (ج) ایشان را تعدیل نموده است
از طهارت ایشان و از اینکه او ایشان را انتخاب نموده خبر داده اس. و هرگاه الله
تعالی ایشان را تعدیل کرده است ایشان نیاز به تعدیل دیگران ندارند،
خطیب می گوید اگر درباره صحابه آیت ها و احادیث را که ما ز کردیم هم وارد
نمی بود باز هم احوال ایشان به عدالت شان و جوباً دلالت می کرد
زیرا ایشان جهاد کرده اند در راه الله (ج) هجرت نموده اند، پدران، پسران

و برادران خود را بر سر دین خدا به قتل رسانیده اند، مناصحت قوت ایمان و یقین شان از کسی پوشیده نمیباشد خطیب می گوید صحابه از کلیه کسان که بعد از ایشان می آیند و یا آمده اند به شمول معدلین، افضل و بهتراند
خطیب

میگوید^{۱۳}: (هذا مذهب كافة العلماء ومن يعتمد قوله) این مذهب همه علماء و مذهب آن کسی است که بر بالای سخن او اعتماد کرده می شود حافظ ابن حجر می گوید مازری گفته است تمامی صحابه عادل نیستند بخاطر اینکه در جمله صحابه کسانی اند که به هدف کار نزد پیغامبر آمده اند و دوباره بازگشته اند و کسانی هم اند که صرف یک روزیانیم روز با پیغامبر بوده اند بنا برخی از صحابه عدول هستند نه همه شان ابن حجر (رح) میگوید مازری غلط شده است، والقول بالتعميم هو قول الجمهور وهو المعتبر) حافظ ابن تیمیه (رح) در کتاب (الصارم المسلول) می گوید اگر صحابه عدول نباشند ایشان خیر امت نمی بودند بلکه شرامت میبودند، امت وسط بهتر عند الله نمی بودند بلکه امت بدتر به نزد اومی بودند، حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب (الاصابة) می نویسد! به نزد سلف باوصف صحبت هیچ طاعتی برابر شده نمیتواند.

به این معنی که شان صحبت مافوق قیمت است هیچ نوع طاعت نمیتواند جای او را پر کند.

۱ بخاری و مسلم هر دو از ابوسعید خدری (رض) در کتاب مناقب قول رسول (الله) را روایت می کنند (لاتسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهباً ما ادرك مداحدهم ولا نصيفه) یاران مرا بد نگوئید، به ذاتی که جان من بدست اوست سوگند است اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خدا (ج) مصرف کند اونمی تواند که به اندازه

ثواب مصرف دوپا و ونه هم به اندازه ثواب مصرف یک پا و ایشان را بدست بیاورد، و در سنن ابی داود کتاب السنن قول سعید ابن زید (رضی الله عنه) آمده است لمشهد احدهم منهم مع رسول الله یغفر لیه وجهه خیر من عمل احدکم عمره ولو عمر عمر نوح اینکه یکی از صحابی با رسول الله صلی الله علیه وسلم در جهاد حاضر بوده است. و به روی او غبار رسیده است و از طاعت تمام عمر شما بهتر است اگر چه عمر شما عمر نوح بگردد.

۲۰) ابن حجر عسقلانی می گوید به تواتر از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است (خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم) (۳) بزار به سندی که رجال آن ثقه هستند حدیث جابرا روایت می کند که رسول الله (ص) فرمود (ان الله اختار اصحابی علی الثقلین سوی النبیین والمرسلین) الله (ج) یاران مرا جز پیغامبران بر بالای انس و جن انتخاب نموده است.

بهبز بن حکیم از پدر خود و پدرش از جد او و جد او از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند که او گفت (انتم توفون سبعین امة انتم خیرها واکرمها) شما هفتاد امت را تا تکمیل نمودید و شما در بین هفتاد امت بهترین و محترم ترین آن هستید.

۴) حدیث متفق علیه است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید (لاتسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهباً ما ادرك مداحدهم ولا نصیفه وفي رواية البرقانی لاتسبوا اصحابی اودعوالی اصحابی فان احدکم لو انفق کل یوم مثل احد ذهباً ما ادرك مداحدهم ولا نصیفه) روایت مسلم می آید که رسول الله (ص) این حدیث را در خطاب برخالد (رضی الله عنه) ارشاد فرمود زمانی که او در مشاجر لفظی عبدالرحمن بن عوف (رضی الله عنه) را ناسزا گفت بخاطر یکه عبدالرحمن بن عوف از سابقین اولین است زمانی که او بر نصرت رسول الله (ص) مال خود را مصرف میکرد و در خدمت او قرار داشت، در آن وقت خالد

با پیغامبر در حالت جنگ و دشمنی قرارداد داشت حافظ ابن تیمیه (رح) می‌گوید (لاتسبوا الصحابی) حکم عام دارد زیرا او خطاب عام است هر کسی را در بر می‌گیرد که می‌خواهد صحابی را بد بگوید.

(۵) روایت بخاری می‌آید که پیغامبر (ص) در خطاب به او شخصیکه ابوبکر را ناراحت ساخته بود گفت (فهل انتم تارکولی صاحبی) آیا شما رفیقم را می‌گذارید یا نه؟ (حاکم در مستدرک به سند صحیح از طریق عبدالله بن سالم بن عتبّه بن عویم بن ساعده عن ایبه عن جده روایت میکند که رسوالله (ص) می‌فرماید (ان الله اختارنی واخترالی اصحاباً جعل منهم وزراً انصاراً واصهاراً فمن سبهم فعليه لعنة الله والملاکة والناس اجمعین لا يقبل الله منه يوم القیامة صرفاً ولا عدلاً) به راستی الله (ج) مرا انتخاب کرد و برای من یاران انتخاب کرد که از ایشان بر من وزیران، معاونین دامادان و خسرها گردانید پس کسی که ایشان را بد بگوید بر بلای اولعنت خدا لعنت ملایکه و لعنت مردمان باشد خداوند در روز قیامت نه عبادت فرضی او را الله تعالی قبول می‌کند و نه هم عبادت نقلی او را. حاکم گفته است حدیث صحیح است اگرچه شیخین او را تخریح نکرده اند ۷۳۲/۳ و ذهبی باوی توافق نموده است شیخ السلام ابن تیمیه رح در کتاب الصارم المسلول ۴۲۹ می‌گوید حدیث به سند مذکورش محفوظ میباشد ابن ماجه به این سند یک حدیث را روایت نموده است که ابن ابی حاتم در رابطه به او گفته است (محله الصدق) یعنی لیاقت اعتبار دارد هرگاه حدیث دیگر مانند وی او را یاری نماید به وی می‌شود که استدلال کرد مادر آینده خویم گفت که سب در کلام عربی هر آن سخنی را گفته میشود که بدان آبروی شخص خدشه دار گردد بناً دشنام، غیبت، عیب‌گیری، تمسخر تنقیص و بدگویی همگی در آن داخل می‌باشد و از سوی دیگر ابوبکر عمر خسران رسول الله صلی الله علیه و سلم، معاویه خسر بوره رسول الله صلی الله علیه و سلم عثمان

و علی دامادان رسول الله صلی الله علیه و سلم طلحه، زبیر عمرو بن العاص و سایرین در زمره معاونین رسول الله صلی الله علیه و سلم داخل هستند که سید قطب مودودی و در عصر موجود مان گله بچه جمعیت فگر بر بالای شان تبصره دارند عیب شان رامیگیرند بدشان رامیگویند ا به نقد و بررسی کارنامه های شان در ذهن جوانان مان آبروی شان را خدشه دار می سازند، و عدالت شان را زیر سوال می برند.

۱ (اخرجه احمد فی مسنده حدیث ۴۴۷/۴ مستدرک حدیث ۸۴/۴) لذا به حکم رسول الله (ص) از لعنت خدا لعنت ملایک و مردمان مسلمان بی نصیب نخواهند ماند و اگر عاجل توبه نکنند در روز قیامت عبادت های فرضی و نقلی شان هم رد خواهد شد، خداوند از خسران آخرت مافقیران را در امان خود داشته باشد.

۷ عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله (ص) فرمود (اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر اصحابی فامسکوا) هرگاه تقدیر ذکر می شود شما چیزی نگوئید و هرگاه از یاران من نام گرفته می شود شما چیزی نگوئید (یعنی در مورد شان تبصره نکنید ابن حجر در فتح الباری ۴۷۷/۱۱ گفته است طبرانی به سند حسن این حدیث را روایت کرده است.

۸ رسول الله صلی الله علیه و سلم راجع به قتال روم فرموده است (اول جيش من امتی یغزو البحر قد اوجبوا) نخستین لشکریکه از امت من جهاد بحری می کنند آنها جنت رابه خود واجب گردانیده اند (بخاری باب ما قیل فی قتال روم) به اتفاق امت اولین لشکر بحری مسلمانان لشکر معاویه بوده است بناً اواز جمله کسانی است که جنت را بر خود واجب گردانیده اند و الله تعالی فرموده است (ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الزکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون. انبیاء ۱۰۵) ما در کتاب داود پس از کتاب موسی نوشتیم که زمین شام را بنده گان صالح من به میراث می گیرند و به اتفاق

مورخین اولین کسیکه در شام به حیث والی مقرر گردیده است او معاویه رض بوده است..

۹ رسول الله صلی الله علیه و سلم در حق معاویه (دعا فرموده است (اللهم اجعله هادياً مهدياً واهديه) رواه الترمذی، و مشکوات ۵۷۹ خداوند معاویه را ره‌نما و ره‌نمائی کرده شده بگردان و او را هدایت بکن.

۱۰ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است (الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم عرضاً من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فیبغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فیوشک ان یوخذ) ترمذی ۲/۲۲۶ مشکوات ۵۵۴ شمارا جمع به یاران من از خدا (بترسید ایشان را پس از من هد ف قرار ندهید زیرا کسیکه ایشان را دوست بدارد بخاطر دوستی بامن ایشان را دوست می دارم و کسیکه با ایشان کیکن می ورزد او بخاطر کین اش بامن با ایشان کین می ورزد و کسیکه ایشان را اذیت می کند به تحقیق مرا اذیت کرد و کسیکه مرا اذیت می کند او خدا (ج) را اذیت میکند و کسی که خدا را اذیت میکند او را خداوند (ج) عنقریب مواخذه خواهد نمود.

۱۱ رسول الله (ص) می فرماید (اذا رئیتم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله علی شرکم) ترمذی ۲/۲۲۷ هرگاه شما کسانی را می بینید که ایشان یاران مرا توهین می کنند شما برشان بگویید هر کدام شما (صحابه و یاهم شما) که بدهستید لعنت خدا (ج) بر بالای همان باشد و ما پیش تر به اساس احکام کتاب، احکام سنت و به اقوال علمای برجسته امت اسلامی این موضوع را با اثبات رسانیدیم که صحابه برترین و بهترین مخلوق خدا (ج) پس از انبیا (ع) می باشند لذا می شود که بگوییم ای منتقدین عثمان و معاویه ای کسانی که شما به شخصیت های جنتی و بزرگان

اسلام چون طلحه، زبیر و عایشه (رضی الله عنهم) را توهین می‌کنید هر یکی از شما طرفین که بداست ما بر بالای همان طرف نفرین می‌فرستیم. ۱۲ و معنای حدیث فوق از انس (رضی الله عنه) روایت شده است لفظ او اینست (من سب أصحابی فقد سبني ومن سبني فقد سب الله) رواه ابن البناء، ص ۴۳۰

۱۳ عطابن ابی رباح (مرسلاً) روایت دارد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود (لعن الله من سب أصحابی) و طبرانی او را از طریق عایشه و ابواحمد زبیر او را از طریق ابن عمر (رضی الله عنهم) موصولاً روایت نموده اند و لال کابی هر دو را یکجا روایت کرده است معنای حدیث این شد کسیکه یاران مرا عیب‌گیری نماید و توهین کنند خداوند او را لعنت می‌کند لفظ حدیث خبر است و معنی او انشا من (نویسنده) نمیدانم که عقل گریان چرا به این اندازه بی عقل شده اند که به نقد و توهین صحابه چون پروانه به عشق آتش خود را احمقانه به لعنت خدا (ج) می‌اندازند و به خشم او گرفتار می‌نمایند.

۱۴ در مسند فردوس ۱/۲۰۹ حدیث آمده است که رسول الله (ص) فرموده است (کل الناس یرجو النجاة الا من سب أصحابی) همه مردمان امید نجات را داشته باشند مگر آنهاییکه اصحاب مرا توهین می‌کنند. و در ۱/۴۰۶ مسند موصوف حدیث به این لفظ روایت شده است (و اذا رثیم الذین یسبون أصحابی فالعنوهم) هرگاه شما کسانی را می‌بینید که یاران مرا به بدی یاد میکنند شما ایشان را لعنت بگویند.

۱۶ و در شرح فقه اگبر ۱۸۹ حدیث آمده است (من سب أصحابی فاضربوه) کسیکه یاران مرا به بدی یاد میکند شما او را بزنید ازین جهت عمر بن عبدالعزیز رح کسانی را که صحابه را به بدی یاد می‌کردند به دست خود شلاق می‌زد.

۱۷ امام احمد (رح) در فضائل صحابه به ۵۵۰/۱ به سند صحیح حدیث روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم عثمان (رض) را امین خوانده است، قال ابوهریره (رض) سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول انکم تلقون بعدی فتنهً و اختلافاً او قال اختلافاً و فتنهً قال قائل من الناس فمن لنا یارسول الله؟ فقال و علیکم بالامین و اصحابه و هو بشیر الی عثمان بذالک،

۱۸ امام احمد (رح) در فضائل صحابه ۵۵۹/۱ از سمره بن جندب روایت می‌کند هرگاه رسول الله بر تجهیز غزوه تبوک آماده گی میگرفت عثمان (رض) هزار دینار آورد و او را به دامن رسول الله صلی الله علیه وسلم ریخت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت (ماضراً عثمان ما عمل بعد الیوم یردد ذالک مراراً) به عثمان ضرر نمی‌رساند هر آن عملی که پس از امروز انجام بدهد، و این سخن را رسول الله (ص) چند بار تکرار کرد.

۱۹ امام احمد (رح) به سند صحیح حدیث کعب بن عجره را در فضائل ۶۱/۱ روایت نموده است کعب (رض) می‌فرماید، روزی رسول الله (ص) از فتنه بر می‌آید کرد و او را به مانند یک نشان داد، در همین حالت یکنفر که از اثر گرمی به سر خود قطیفه خود را نهاده بود از آنجایی گذشت، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: این شخص بایاران خود در آن روز بر هدایت می‌باشند، یکنفر از مجلس بلند شد و به شانه آن گرفت و روی او را به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گردانید و گفت همین یارسول الله، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بلی: ما دیدیم که او عثمان بود.

زکر رسول الله فتنه فقر بها فمر رجل مقنع فقال هذا و اصحابه بومئذ علی الهدی فقام الیه رجل فاخذ بمتکبه و استقبل بوجهه الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله هذا قال نعم فذا هو عثمان.

۲۰ امام احمد (رح) در ۱/۵۶۴ روایت می‌کند هرگاه صحابه عثمان (رض) را خلیفه مقرر کردند عبدالله بن مسعود (رض) گفت (امرنا خیر من بقی ولم نال) از بین صحابه بهترین شانرا ما خلیفه تعیین نمودیم و هیچ نوع کوتاهی هم نکردیم.

۲۱ در ۱/۶۳۷ فضائل از عبدالله بن عمر (رض) روایت می‌کند که او می‌گفت (کنانتحدث علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان خیر هذه الامة بعد تبینا ابوبکر ثم عمر ثم عثمان فیبلغ ذالک رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا بنکره) مادر زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم در بین خود می‌گفتیم بهترین این امت پس از پیغامبر شان ابوبکر است سپس عمر است سپس هم عثمان این سخن ما به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌رسید و هیچ نمی‌گفت.

۲۲ در کنز العمال و الصارم المسلمون حدیث آمده است که عبیدالله بن عمر مقداد بن اسود صحابی رضی الله عنه را ناسزا گفت هرگاه عمر رضی الله عنه اطلاع یافت کارد طلب کرد تا زبان پسر خود را قطع کند، بزرگان صحابه که مقداد بن اسود نیز در میان شان بود بر شفاعت خواهی به نزد عمر رضی الله عنه آمدند عمر رضی الله عنه گفت (دعونی انی اقطع لسانه لیکون سنة من بعدی) شما مرا بگذارید که من زبان پسر خود را قطع نمایم تا اینکه او سنت بماند بعد از من یعنی اگر کسی صحابه پیامبر را در آینده به بدی یاد می‌کند زبان او باید قطع کرده شود.

علت حرمان و ناکامی اخوان المسلمین در مصر اسلامی

من (نویسنده) می گویم خداوند جل جلاله زبان منتقدین عثمان و عائشه رضی الله عنهم را قطع کرده است سید قطب و پیروان مکتب اش با وجودی هشتاد سال سعی و تلاش و اکثریت مطلق شان در کشور اسلامی مصر خداوند زمام داری او را نصیب شان نگردانید تا بتوانند ازادانه به آبرو خراشی صحابه زبان بگشایند بلکه گمنام و خاموش در پشت میله های زندان جان دادند و در گذشتند. در حالیکه فعالین مسلمان ترک در وقت بسیار کم کشور ترکیه را که در ظلمت کفر فرو برده شده بود، دوباره از حلقوم کفار سکولر بیرون آوردند و اکنون حاکمانه در آن اسلام گرایی می نمایند (ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذ لکم فمن ذالذی ینصرکم من بعده) فتوای های کمر شکن علمای چیره دست سرزمین هند کبیر علیه مودودی، زبان مودودی را به داخل دهن اش خشکانید، و از سرعت تحریک او کاست و امیدست که زبان گله بچه فکر نوهم در آینده های نه چندان دور خشک و قصر جمعیت شان به خاک یکسان گردد، به همین قدر از حدیث اکتفاء می کنیم و گرنه احادیث باب بسیار است محدثین هر کدام در باب مناقب و امام احمد در کتاب (فضایل الصحابه) روایت شان کرده اند"

فصل هفتم

تشریح کلمات ایکه در نقد صحابه به کار برده می شوند مثل سب

تعریف سب

باید دانست که در مبحث عدالت صحابه، در احادیث وهم چنان در کلام علماء کلمه سب آمده است، غالباً او به دو و دشنام ترجمه می شود، و این مرص شیعه، روافض و گروه خوارج است، زیرا این گروه ها، مخالف همه موازین اخلاقی به صحابه رضی الله عنهم دو، و دشنام می دهند، ولی سب به دشنام خلاصه نمی شود، بلکه توهین، تحقیر، غیبت، تمسخر، تنقیص و کسر شان. و بد گوئی را نیز شامل می شود، شیخ الاسلام در کتاب (الصارم) در بحث سب صحابه ۴۱۸ می گوید، هر آن سخنی که آبروی شخص را خدشه دار بسازد، و باعث کسر شان او گردد، او را سب گفته می شود.

چنانچه در حدیث بخاری آمده است، در غزوه تبوک رسول الله صلی علیه و سلم پیش از اینکه به لشکر به تبوک برسد، فرمود در اینجا یک چشمه

است تا اینکه من به انجا نرسیده ام کسی به چشمه دست نزند، هرگاه رسول الله صلی علیه وسلم به انجا رسید، دید که دو نفر پیش از وی به چشمه دست زده اند، لفظ حدیث چنین آمده است (فسبّ هما رسول الله صلی الله علیه و سلم) معنای حدیث اینست پس بدو ناسزا گفت ایشانرا، زیرا این احتمال در حق رسول الله صلی علیه وسلم امکان ندارد که به ایشان دشنام داده باشد و هم چنان سبّ در آیت ۱۰ سوره انعام (ولاتسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله بغير علم) به معنای ناسزا گفتن است نه به معنای دشنام اگر چه دشنام را اونیز شامل می باشد

حکم توهین صحابه

قاضی ابویعلی (رح) از محدثین حنا بله و بدرالدین عینی از حنفیه (رح) در عمدة القاری در شرح کتاب التفسیر سوره نور بلکه تعداد بی شمار از علمای مذاهب مختلف گفته اند، اگر کسی عائشه را به آنچه بدگونی کند که الله جل جلاله او را در مورد برانت داده است او به اجماع مسلمان ها کافر است (الصارم ۴۲۱) امام مالک (رح) می گوید کسیکه ابوبکر (رضی الله عنه) را ناسزا گوید، باید شلاق زده شود یعنی حکم او تعزیر است ولی اگر کسی عائشه را بد می گوید او باید کشته شود، بخاطر اینکه او از حکم قران مخالفت ورزیده است الله تعالی می فرماید (یعظکم الله ان تعودوا المثلله ابدان کنتم مؤمنین) النور ۱۷

ابو سائب قاضی از حسن بن زید الداعی حکایت می کند، که روزی یکنفر از علویان در حضور او عائشه را به فحش یاد کرد، حسن بن زید بر غلام خود فرمان داتا او را گردن بزند، علویان گفتند این شخص از گروه ما علویان است حسن بن زید گفت (معاذ الله) این شخص بر نبی طعن زده است نبی صلی الله علیه وسلم را خبیث گفته است، بخاطر اینکه اگر حرم

او خبیثه باشد نبی صلی الله علیه وسلم خود حتماً خبیث خواهد بود زیرا
الله می فرماید (الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات) النور ۲۶،
زن های خبیث بر مردان خبیث می باشند و مردان خبیث بر زنان خبیث
اگر عائشه خبیث بوده باشد پس نبی صلی الله علیه وسلم هم خبیث بوده
است، لذا این شخص کافر است او را باید گردن بزیند، قاضی ابو سائب می
گوید در حضور من غلامان حسن او را گردن زدند (الصارم ۴۲۱) بناءً
حکم سب عائشه رضی الله تعالی عنها شرعاً قتل است، و باید به این
متوجه بود که تواز شیعیان راجع به عائشه توجه می شنوی، بخاطر اینکه در
برخی از محافل رسمی که ما با علمای شیعه وطن خود برخوردیم آن ها از
خلفای راشدین و صحابه رسول به نیکی یاد می کنند و برایشان از الله جل
جلاله خوشنودی طلب می کنند، اگرایشان توحید الله را بپذیرند و راجع به
آل واصحاب پیغامبر تقیه نکنند خوبرادران ما هستند، و اگر عائشه رضی
الله عنها را چون فاطمه رضی الله عنها احترام نمایند و اعتقاد به حرمت و
عفت او داشته باشند در آنصورت می شود که ما با ایشان عقد اخوت
ببندیم و در فضای توحید، مبرا از پرستش مخلوق و هر نوع شرک با هم
برادر وارزیست نمایم"

حکم توهین سائر ازواج مطهرات

کسیکه یکی از ازواج مطهرات غیر عائشه را سب کند از علماء در مورد
او دو قول نقل گردیده است، اول اینکه حکم او مانند حکم او کسی است
که یکتن از صحابه رضی الله عنهم را توهین می کند یعنی حکم او تعزیر
است او باید تازیانه زده شود، قول دوم اینست که او باید کشته شود، یعنی
حکم این شخص عین حکم او کسی است که او عائشه را به فحش یاد می
کند زیرا در فحش گفتن ازواج پیغامبر (ص) هر کدام آن که می باشد، عار،

عیب، و دردی بر شخص پیغابری طاری می‌گردد که سزای او جز قتل چیز دیگر شده نمی‌تواند،

(حکم توهین سائر صحابه رضی الله عنهم)

علماء راجع به شخص ایکه به یکی از یاران نبی صلی الله علیه وسلم و یاهم به یکی از خانواده او به استثنای ازواج مطهرات، توهین می‌کند، اختلاف دارند، تعدادی می‌گویند کافر شده است باید کشته شود و تعداد دیگری هم می‌گویند او فاسق است ادب باید داده شود،

امام احمد رح می‌گوید: طوری باید مورد لت و کوب قرار داده شود که عبرت بر دیگران گردد امام احمد رح می‌گوید حتماً باید تعزیر شود، حاکم حق این را ندارد که او را مورد عفو قرار بدهد بلکه او را شلاق بزند، و سپس از وی بخواهد که توبه نماید، اگر توبه کرد، خوب و اگر توبه نکرد دوباره او را به زندان مجازات نماید و تا زمانی او را در زندان بماند که بمیرد و یا هم از نظریه خویش باز بگردد کرمانی رح این حکم را از اسحاق، حمیدی و سعید بن منصور نیز روایت نموده است و امام احمد رح می‌گوید: چقدر مشایخ را که من ملاقات نموده ام همه شان را به این نظر یافتیم. امام احمد رح می‌گوید: من همچو شخص را در رابطه به اسلام اش متهم میدانم ولی نمی‌توانم قتل او را اجازه بدهم،

در مقابل تعدادی از فقهاء کوفه به کفر همچو شخص فتوی صادر نموده و قتل او را جواز داده اند از فقیه کوفه محمد بن یوسف فریابی راجع به شخص پرسیده شد که او ابوبکر (ض) را دشنام می‌دهد او در پاسخ گفت، این شخص کافر است، فقیه دوم کوفه احمد بن یونس می‌گوید اگر یکنفر یهودی هم گوسفند ذبح کند و یک نفر را فضی هم، من از ذبیحه یهودی میخورم نه از ذبیحه را فضی بخاطر اینکه این مرتد است،

ابوبکر بن هانی هم می گوید ذبیحه روافض خورده نمی شود بخاطر اینکه ایشان حیثیت مرتد را دارند و با ایشان معامله مرتدین باید صورت بگیرد، عبدالله بن نونس که از اعیان اهل کوفه بود می گفت رافضی حق شفعه را از مسلمان ندارد، فضیل بن مرزوق کشتن رافضی را از قربات عندالله می شمرد و تعداد بسیاری از علمای حنابله آن عده خوارج را نیز کافر خوانده اند که از عثمان و علی رضی الله عنهما اعلان برائت مینمایند، ابی طالب از امام احمد رح روایت می کند که او دشنام عثمان را زند یقیت می دانست و راجع به او کسیکه ابوبکر یا عمر و یا عایشه را دشنام می دهد می گفت من فکر نمی کنم که او مسلمان بوده باشد

(قول فیصل راجع به حکم توهین سائر صحابه)

قول راجح و فیصله کن در رابطه به توهین صحابه به استثنای حرم رسول الله اینست که توهین صحابه فسق است، کفر نیست جزای او تأدیب است قتل نیست (۱) ولی اگر شخص علاوه به توهین صحابه عقیده به خدایی علی رضی الله عنه و یا هم به نبوت او به جایی محمد (ص) دارد (۲) و یا هم او قرآن را محرف و دست خورده گی می گوید (۳) و یا او عقیده دارد که قرآن توجیهاتی دارد که به سبب آن اعمال فرایض مشروعه ساقط قرار می گیرند مثل گروه های قرامطه، تناسخیه، منکرین حدیث و باطنیه (۴) و یا او عقیده دارد که اکثر صحابه پس از وفات پیغامبر فاسق گردیدند (۵) و یا هم به ارتداد گرویدند درین صورت شخص موصوف بدون شک کافر است زیرا او عقیده دارد که ناقلین قرآن و سنت کافران و فاسقان یعنی بدترین امت ها، هستند در حالیکه الله جل جلاله صحابه را بهترین امت ها نامیده است (کنتم خیر امة اخرجت للناس) ال عمران (۱۱)

(۶) و هم چنان اگر کسی صحابه را طوری نقد می‌کند که دین و عدالت همه شان زیر سوال می‌رود، مثلیکه بگوید صحابه پس از وفات پیغاب، یکسره فاسق شدند، ستم کردند، خلافت را به ناحق غصب نمودند این شخص کافراست. بخاطر اینکه ایشان به تعدیل الله، ربّ عالمیان و به تعدیل پیغاب (خیر القرون قرنی)، عادل هستند، و این منتقد در عدالت شان طعن می‌زند، (۱) و اگر نقد او به دین و عدالت شان آسیب نمی‌رساند، مثلیکه او پدر یکی از ایشان را دشنام بدهد یا به هدف اینکه یکی از صحابه را به غضب بیاورد بر بالای وی طعن می‌زند، یا او یکی از صحابه را به بی علمی، و یا هم به عدم بصیرت سیاسی و یا هم به قلت شجاعت توصیف بکند و یا هم بگوید ایشان بخیل و دنیا دوست بودند، (۲) و یا هم نقدناقد به عدالت همه شان ارتباط نمی‌گیرد (۳) و من می‌گویم و یا هم ناقد قصد جرح عدالت شان را ندارد بلکه اومی خواهد میدان گفتمان سیاسی خویش را به ذکر مشاجرات شان گرم بسازد درین صورت، تنقیص صحابی فسق شمرده می‌شود نه کفر، امید که دکتوران فکرنو بنابه حسن ظن که ما در حق شان داریم "از گروه دومی بوده باشند نه از گروه اولی یکی از استادان ما که از حواریین و فادار به مودودی بود و خود را فلسفی هم عنوان می‌کرد، اومی گفت بلی صحابه عدول هستند ولی در باب روایت و بس، جواب اول ما اینست که عدالت در باب روایت جزء از عدالت در دین است و جز بدون کل چون کل بدون جز متحقق شده نمی‌تواند پس زمانی که ایشان در باب روایت عدول شده می‌توانند در باب دین شان نیز عدول خواهند بود زیرا کسیکه در دین خود عادل نباشد، به این معناکه جنایت کند بر بالای خدا جل جلاله دروغ بسازد، او بسیار به ساده گی، به سینه بازویی باکانه بر بالای پیغامبر هم دروغ خواهد ساخت، روی همین نکته دکتور جمعیت فکرنو گفت حدیث حجت شده نمی‌تواند بخاطر اینکه احتمال این

در آن موجود است که راوی یعنی صحابی به حسن نیتی که دارد و یا هم بر حل یک قضیه که او به با نسبت مواجه گردیده است، خود حدیث را اختراع نموده باشد، ما در پاسخ می‌گوییم: بلی احتمال مذکور موجود بود اگر صحابه در باب روایت و در باب دین شان عدول نمی‌بودند، ولی ایشان در باب روایت به اتفاق ماوشماو در باب دین شان به اتفاق جمهورامت اسلامی به تعدیل خدا (ج) و به تعدیل رسول او عادل می‌باشند، لذا احتمال فرضی را که شما در حق ایشان ذکر کردید او صرف یک احتمال عقلی است در خارج نمی‌تواند وجود پیدا کند، پاسخ دوم ما اینست که خدا و رسول او صحابه را به گونه مطلق تعدیل کرده اند که باب روایت و باب دین هر دو را در بر می‌گیرد بناء تقید او به باب روایت بر خود دلیل می‌خواهد که خوشبختانه وجود ندارد،

(سوال) صحابه صرف در باب روایت حدیث عدول هستند نه در باب همه دین، دلیل او اینست که از صحابه رضی الله عنهم گناه‌ها سرزده است، بخاطر اینکه ایشان معصوم نیستند، و گناه عدالت شخص را در دینش، زیر سوال می‌برد، پس چگونه شده میتواند که صحابه در تمام جوانب دین خود عدول بوده باشند؟

(جواب) بلی: ما مقدمه اول را می‌پذیریم و اعتراف داریم که صحابه معصوم نیستند، ازین جهت گناهان از ایشان سرزده است ولی این مقدمه را نمی‌پذیریم که گناه مطلقاً عدالت صاحب خود را زیر سوال می‌برد، بلکه گناه عدالت صاحب خود را زمانی زیر سوال می‌برد که صاحب گناه محفوظ نبوده باشد، و صحابه رضی الله عنهم از گناه محفوظ هستند، معنای محفوظ اینست که ایشان مغفور لهم (بخشیده‌گی) هستند، هرگاه از ایشان گناه سرزده است "به گناه خود اصرار نه ورزیده اند، بلکه عاجل از آن توبه کرده اند و از آن بازگشته اند واللہ جل جلاله توبه ایشان پذیرفته

است و ایشانرا به اعلان مغفرت تعدیل نموده است روی همین ملحوظ قشیری در رساله مینویسد، در ولی شرط است که اوازگناه محفوظ باشد، چنانچه در بنی شرط است که اوازگناه معصوم باشد (۲۹۲) ولی ابن تیمیه (رح) میگوید این نظر کسانی است که در تعظیم اولیاالله افراط میکنند، (۵۲) مجموعه الرسائل، من (نویسنده) میگویم درین مقام حق باقشیری است به خاطر اینکه اگر ولی الله مغفور نباشد او ولی الله شده نمیتواند و از بشارت های (لا خوف علیهم ولا هم یحزنون) (ومن آذی لى ولیاً فقد آذنته بالحرب) برخوردار بوده نمی تواند فرق در بین صحابه و سایر اولیاالله همین قدر است که صحابه به تعدیل الله تعالی و رسول او عدول هستند و سایر اولیاالله به تعدیل نیاز دارند، خلاصه جواب این شد، قیاس که به اساس آن شما به عدم عدالت صحابه استدلال نمودید که در تقریر آن گفتید: صحابه عدول شده نمی توانند بخاطر اینکه از ایشان گناه صادر شده است، و هر آنکه از او گناه صادر شده باشد او عادل شده نمی تواند پس صحابه هم عادل بوده نمی توانند) عقیم است به خاطر اینکه شرط در انتاج شکل اول کلیت کبری می باشد، و کبری قیاس شما کلی نیست، به خاطر اینکه گناه در عدالت صاحب خود که محفوظ باشد، ضرر رسانیده نمی تواند و صحابه رضی الله عنهم همه شان محفوظ می باشند، هر گاه

گاهی از ایشان صادر شده است همزمان مورد عفو الهی قرار گرفته اند، شیخ الاسلام ابن قیم (رح) ده سبب بر مغفرت گناه ذکر کرده است، که یکی از آن توبه از گناه است، و این سبب به طور بارز در صحابه رضی الله عنهم مشهور بوده است زیرا الله جل جلاله در صفت ایشان فرموده است (الذین اذا فعلوا فاحشةً او ظلموا انفسهم ذكروا الله و استغفرو الذنوبهم و

من يغفر الذنوب الا الله ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون) ال عمران (۱۳۵)

صحابه کسانی اند که هر گاه از ایشان گناهی سر میزند و یا به جان‌های خود به انجام گناه صغیره ستم کنند عاجل‌الله را یاد می‌کنند و از گناهان خود مغفرت طلب می‌کنند، و کیست ذاتی که او گناه‌ها را ببخشد به جز از الله تعالی و اصرار نمی‌ورزند به آنچه کرده‌اند در حالیکه ایشان می‌دانند (۲) دوم شفاعت پیغابیر، (۳) سوم اعمال شائسته (۴) چهارم قدامت و سبقت در اسلام (۵) دعاء و استغفار (۶) رحمت و فضل خداوندی، زیرا رسول الله در قید حیات بود او بر مغفرت‌شان دعاها طلب کرده است، ایثار و جان‌بازی‌ایکه صحابه در راه خدا و نصرت رسول او نموده‌اند در امت‌های گذشته نظیر داشته است و نه هم بعد از صحابه در گروهی دیده خواهد شد، فضایل و سوابق‌شان در اسلام ان قربتی است که طاعت و قربت عمر انسانی اگر چه به طول عمر نوح علیه السلام هم باشد باوی برابر شده نمی‌تواند، اگر گناهی از ایشان صادر میشد طوری به خدا جل جلاله گریه و زاری میکردند که رحم بیننده به ایشان می‌آمد، فکر می‌کردی که راهبان صوامع اند از ترس خدا جل جلاله ملق و پهلومی خورند، و اینکه ایشان به چه اندازه از رحمت خداوندی که ایشان بر خوردار بودند از آن تو پراسان نکن، که نطق بیان از آن تنگی و کوتاهی میکند

از جمله آیت‌های که الله جل جلاله از موقف خویش در برابر‌شان خبر داده می‌گوید. لقد تاب الله على النبي والمهاجرين والانصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة (۱۱۷) التوبه

ان الذين تولو منكم يوم التقى الجمعان انما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم (۱۵۵) آل عمران فاعف عنهم وشاورهم في الامر

(۱۵۹) آل‌عمران لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
(۱۸) فتح

الله بر بالای مهاجرین و انصار مهربانی کرده است، ایشان را مورد عفو و بخشش خود قرار داده است، تو هم (ای پیغمبر) ایشان را مورد عفو خود قرار بده، الله ج از کسانی که با تو در زیر درخت بیعت نمودند خشنود است، الله از سابقین اولین که گروه‌های مهاجرین و انصار هستند راضی است و ایشان از الله راضی هستند و الله بر اینها وعده جنت را داده است و الله تعالی در وعده خود صادق است و به آن حتماً وفا خواهد کرد، و رسول الله صلی الله علیه و سلم هم فرمود (علیکم بسنتی و سنت الخلفا الراشدين المهدیین، عضوا علیها بالنواجذ) (اقتدو بالذین من بعدی ابی بکر و عمر).

شما لازم بگیرید سنت من و سنت خلفای راشدین را که هدایت داده شده است به و دندانهای پسین خود سنت شان را محکم بگیرید، شمامبه دو خلیفه که پس از من می آیند اعنی بوبکر و عمر اقتدا کنید، خداوند (ج) از کسی اعلان خوشنودی میکند که او در باب دینش عادل باشد الله وعده جنت را بر کسی میدهد که او در باب دینش عادل باشد، رسول الله صلی الله علیه و سلم به اقتدا او کسی حکم میکند که او در دینش عادل و امین باشد، نه مجریم و نه خائن شیخ الاسلام ابن تیمیه (رح) در مجموع الرسائل خویش میگوید با وجود دلایل فوق باز هم اگر کسی بخواهد بر بالای خلفای راشدین و کارنامه‌های شان طعن بزند او از خری که در خانه دارد هم جاهل تر میباشد من (نویسنده) میگویم به خاطر اینکه جهل خر خانه او جهل بسیط است ولی جهل عقل گرایان فکر نو جهل مرکب است، خود نمی فهمند و فکر میکنند که می فهمند ولی علمای سنتی وطن شان نمی فهمند، و دور کردن جهل مرکب دشواری‌ها دارد، امام ذهبی (رح) در تذکر تالحفاظ ۲/۸ از خلیل بن احمد

بخش دوم سنگ‌های آسمانی □ ۲۶۹

(رح) روایت میکند که مردمان به چهار طبقه تقسیم اند، جاهل ترین جاهلان شان همان های اند که جهل مرکب دارند.

- ۱: آنکس که بداند و نداند که بداند
- بیدار کنیدش که در خواب نماند
- ۲: آنکس که بداند و بداند که بداند
- اسپ طرب خویش ز گنبد برهاند
- ۳: آنکس که نداند و بداند که نداند
- لنگان خرک خویش به منزل برساند
- ۴: آنکس که نداند و نداند که نداند
- در جهل مرکب ابدالدهر بماند

تعریف العصمة

اگر چه عصمت الانبياء عليهم السلام از زیر موضع بحث مان خارج است ولی به طور ضمنی دامنه بحث به آن کشانیده شد، بناء به طور کوتاه از او بحث مینمائیم،

اینکه گفته میشود انبياء عليهم السلام معصوم هستند چه معنی دارد؟ و کیفیت عصمت از گناه چگونه است؟ علی قاری رح در شرح فقه اکبر (۵۹) به نقل از شاگرد حافظ ابن کثیر علامه قونوی می گوید: علماء بر سر تعریف عصمت سه گروه اند؟ گروه اول به این نظر اند که عصمت فضل خداوندی است به این معنی که الله جل جلاله سرشت بنده خاص خود را مانند سرشت ملائکه خلق می کند، به این گونه که او به طبع خود به طاعت مائل و از معصیت متنفر می باشد بناء به این تعریف، طبیعت معصوم در آفرینش مغایر از طبیعت بشری می باشد.

گروه دوم می‌گویند در باب عصمت الله جل جلاله سرشت معصوم را موافق سرشت سایر بشر آفریده است ولی او را از انحراف‌های اخلاقی جبراً باز داشته است به این معنی که به عصمت که الله بر او بخشیده است اختیار او را راجع به معصیت سلب نموده است، معصوم توان این را ندارد که به معصیت اقدام نماید،

گروه سوم به این نظر اند که عصمت عنایت خاصه باری تعالی است که بنده خاص خود را به آن نوازش می‌دهد، تا او به اختیار خود به طاعت مایل و از معصیت متنفر می‌باشد، به اساس تعریف مذکور معصوم مختار است می‌تواند که به معصیت اقدام کند و از طاعت امتناع ورزد ولی بنا به عصمت که الله جل جلاله بر او عنایت کرده است او به معصیت اقدام نمی‌کند و از طاعت امتناع نمی‌ورزد انتهی کلامه رحمه الله تعالی

و به اساس همین تعریف ما می‌گوئیم انبیاء علیهم السلام قبل از نبوت شان و بعد از نبوت شان از گناه، صغیره باشد و یا هم کبیره، عمدتاً باشد و یا هم خطاء و سهواً معصوم هستند، به این معنی که صدور گناه اگر چه از ایشان عقلاً ممکن است ولی شرعاً ممتنع می‌باشد، صدور گناه از ایشان عقلاً ممکن است به خاطر اینکه عصمت اختیار شان را سلب نکرده است، توان اقدام به گناه را دارند، صدور گناه از ایشان ممتنع است بخاطر اینکه موانع شرعی و عقلی بر سر راه آن موجود است علماء در کتاب‌های تفسیر، علم کلام و فقه و در طی رساله‌های مستقل این موضوع را به رشته تحریر در آورده اند، اینکه مودودی می‌گوید: از موسی علیه السلام بزرگترین گناهان صادر شده است نویسنده گان را به خود می‌خنداند، (فعلیه ما علیه)

تعریف حفاظت

اینکه علمای اهل سنت می‌گویند صحابه رضی الله عنهم محفوظ هستند معنای آن اینست: صحابه مغفورلهم هستند خداوند گناه‌های ایشان را بخشیده است تفصیل موضوع از این قرار است، صحابه معصوم نیستند که گناه از ایشان سر نزده باشد بلکه از ایشان گناه صادر شده است و گناه با دو نوع آن صادر شده است، بلکه اعمالیکه مصلحت او را ایجاب نمی‌کرد هم از ایشان به وقوع پیوسته است که دل‌های متضررین بی‌دفاع همان زمان را به درد آورده است، و راه را به طعن و تشنیع و مخالفین شان گشوده است ابن حجر عسقلانی رح در اصابه به گونه نمونه از حادثه بسربن ارطاة رضی الله عنه در مدینه پس از شهادت عثمان رضی الله عنه تذکر داده است، ولی بدون وقفه مورد عفو الهی قرار گرفته‌اند، بخاطر اینکه یا ایشان در اجتهاد خود خطا شده‌اند و گناه بنا به همان خطاء اجتهادی از ایشان صادر گردیده است و خطاء در باب اجتهاد شرعاً مغفور خوانده شده است و یا اینکه ایشان عاجل تائب شده‌اند و قانون شرعی در مورد اینست که التائب عن الذنب کمن لا ذنب له، و یا هم الله جل جلاله بنا به ایشار و فداکاری بی نظیر که ایشان در نصرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و در راه خدمت به دین خدا جل جلاله انجام داده‌اند، ایشان را مورد عفو خود قرار داده و از ایشان اعلان خوشنودی و مغفرت نموده است إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ (۱۱۴) سوره هود.

سوال: فرق در بین صحابه و سائر اولیاء الله چیست؟ به خاطر اینکه در سائر اولیاء همه تحفظ شرط است.

جواب: در سائر اولیاء احتمال این می‌رود که (معاذ الله) مرتد شوند و عدو الله قرار بگیرند ولی در جانب صحابه احتمال مذکور تقریباً تحت صفر قرار دارد، بدرالدین عینی در عمدة القاری و ابن حجر رح در فتح الباری در

شرح کتاب التفسیر بخاری (تفسیر سوره مائده) نوشته اند، به احسان الله جل جلاله کسی از صحابه به ارتداد نه گرائیده است، کسانی که پس از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم از دین خود باز گشتند آنها بادیه نشینان جافی و جاهل بودند نه صحابه، به همین اساس است که الله جل جلاله از صحابه رضی الله عنهم به طور مشخص اعلان رضایت، محبت و مغفرت نموده است زیرا الله تعالی به علم ازلی خود می دانست که حیات صحابه به ایمان و تقوی خاتمه پیدا می کند و علم باری تعالی قابل تغییر نمی باشد.

البته گناه و تجاوز بر یگدیگر که از ایشان صادر گردیده است الله جل جلاله او را دوست نداشته است از آن راضی نبوده است و برای مؤمنان پسین اجازه این را نداده است تا از آن یاد کنند و یاهم از ایشان در آن موارد پیروی نمایند، اینکه الله تعالی این سلسله اعمالشان را دوست نداشته است آن دلیل شده نمیتواند که ایشان اولیاء الله و مغفور لهم نبوده باشند؛ ولی آن ولی الله که الله تعالی به علم ازلی خود می داند که او به ارتداد (اعوذ بالله من ذالک) می گراید و عدو الله قرار می گیرد، الله تعالی اصلاً از او اعلان خوشنودی نمی کند و بر او وعده مغفرت را نمی دهد بلکه او در حال اینکه ولی الله است به قهر و غضب خدا جل جلاله گرفتار است زیرا الله تعالی به علم ازلی خود می داند که حیات او به کفر و الحاد پایان می یابد ولی با وجود این همه، ایمان، تقوی و اعمال صالحه که در همچو ولی قبل از اینکه او به ارتداد برود، موجود است الله تعالی آنها را دوست دارد و شرعاً او قابل اعشار نیز می باشد بناءً قبل از اینکه او مرتد گردد اگر کسی به امامتی او نماز خوانده باشد نماز او درست است، شرعاً به بطلان او حکم کرده نمی شود زیرا موصوف در آن زمان شرعاً مؤمن بود و ادای نماز به امامتی مؤمن شرعاً درست می باشد، تحقیق فوق نتیجه کاوش ناقص نویسنده است احتمال صواب و خطا هر دو را دارا می باشد، والله اعلم و علمه اتقن واحکم.

توصیه بر جوانان فکر نو

برادران نهایت محترم متوجه باشید، که انسانیت، مروت، کمال زیرکی، هدایت و عقلانیت همه و همه در دین خدا خدا (ج) میباشد که صرفاً و صرفاً از طریق تعلّم کتاب و سنت بدست می آیند، اگر کدام یکی از شما طالب عزت، عقلانیت و یا کمال باشید شما میتوانید او را از طریق علوم کتاب خدا و سنت رسول او که خیلی ها وسیع، دامنه دار و زمان گیر هم است او را به دست بیاورید و پروفیسور ها و دوکتوران جمعیت فکرنورا که ما عقلانیت شان را تا اکنون تحت نظر شما به نقد و بررسی گرفتیم رها کنید بخاطر اینکه ایشان اشخاص بی کمال و بی هنری هستند ایشان میخواهند به اساس عقل و آن هم عقل شلتوت و ابی دقیقه، ضیاء گوگ ترکی و طه حسین مصری غلام احمد پرویز و سر سید احمد خان پاکستانی آیت های کتاب خداوند (ج) و احادیث رسول الله (ص) را به چالش بکشند، هدفی که با داران شان از رسیدن به او عاجز مانده اند، و خود هم اذعان دارند که از حصول همچو هدفی عاجز خواهند آمد ولی رنگ های عقلی و کمک های نقدی پشت پرده ایشان را در کبر و غرور آورده است، از این جهت است که علمای سنتی را در رابطه به تفسیر آیت های قرآن به بهانه اینکه دین جدا است و فهم دین جدا، نادان خطاب میکنند و از اینکه رسالت پیغمبر مان جهان شمول و زمان شمول باشد انکار می ورزند و بر نقد جامع صحیح بخاری علمای سنتی را به مبارزه می طلبند. و به این متوجه نمی شوند که نقد بخاری کار آسان نیست و آنهم در حضور علمای کوه نورد و کوره کشیده سنتی بلکه اورنگ عقل گرانگین رایکسره می برد و برابرد او را از میدان رجال علم و قلم خارج میسازد،

حکایت

مولانای بلخی می گوید روزی یک دویبه درخم رنگ ریز افتید، هرگاه از داخل او خارج شد به سوی خود دید که بدنش رنگ های متنوع گرفته است، فکر کرد که او طاووس گردیده است، موصوف به نازیدن و تازیدن آغاز کرد، ولی دیری نگذشت که باران آمد و رنگ عارضی اورازایل نمود و، به حالت اسبقش بازگردانید،

نه که طاوسان کنندت امتحان
خوار و بی رونق بمانی در جهان.

محترمین طاووسان فکرنو

- ۱- خداوند ج را به ملای ریش انبوه و مدیر مکتب لیسه تشبیه شما میکنند.
- ۲- خدای مخلوطی شما صورت دادید و شما اوراعبادت میکنند ۳-
- از تقدیر خدا ج شما انکار میکنند ۴- زنان عقیفه رابه ترک حجاب شما دعوت میکنند ۵- از احادیث شما انکار می ورزید ۶- قران را شما خیال محمد (ص) می خوانید ۷- از فرضیت روزه رمضان بر بالای ثروت مندان شما انکار دارید ۸- در بین دین و فهم دین شما به تفکیک قایل هستید ۹- عموم رسالت رسول الله صلی الله علیه و سلم را شما نمی پذیرید ۱۰-
- ترتیب خلافت خلفای راشیدین را شما به نقد و بررسی می گیرید ۱۱-
- عدالت صحابه را شما قبول ندارید ۱۲- عثمان (رضی الله عنه) را شما خاین و خلیفه فرسوده می گوید ۱۳- امامان دین چون احمد بن حنبل، ابن تیمیه، عبدالحی لکنهوی و امثالهم را شما به مسخره میگیرید ۱۴- از معجزات انبیاء و علامات قیامت چون ظهور دجال و دابت الارض شما گریز دارید ۱۵- رجم را که یک حکم اسلامی است شما حکم یهودیت می خوانید ۱۶- علمای سنتی را مغرور، تندرو، متکبر، کافرگر و فساد پیشه

شما لقب می‌دهید، (۱۷) و دین محمد رسول الله را شما یکسره قابل تبدیل می‌دانید، و به تبدیلی آن کمره‌مت بسته‌اید، من فکر می‌کنم که از قلم شما نه دین سالم ماند و نه هم مذهب، شما نه اوامر خدا ج را بی نقد ماندید و نه هم نواهی پیغمبر او را، نه شما به تفسیر قرآن قناعت کردید و نه هم به حکم حدیث، نه وهابی را پذیرفتید و نه هم حنفی‌های دیوبندی را، اگر شما این کبر و نخوت را از سرهای خود دور نکنید به آزمون‌های مواجهه و به دشورای‌ها گرفتار خواهید شد.

سوال: سید قطب گفت خلافت ابی بکر بنا به یک عارضه‌بیه میان آمد و او اینکه اوس و خزرج در بین خود جور نبودند، شما در مورد چه جواب دارید؟

جواب: خلافت ابی بکر به اجماع صحابه به میان آمده است نه بنا به عارضه.

سوال: مودودی گفت عثمان خمس غنیمت افریقا را به مروان بخشید در مورد شما چه گفتنی دارید؟ جواب: ابن خلدون ۲/۱۳۹ گفته است بلکه مروان او در بدل پانصد هزار روپیه همان وقت از اداره خلافت خرید و کسی که گفته است بلکه عثمان او را به وی هبه نمود درست نیست.

سوال: اینکه اعتراض‌های دیگری از سید قطب و مودودی بدون جواب باقی ماند؟

جواب: همه انتقاد‌های شان بر روایت‌های تاریخی استوار است و رجال روایت‌های تاریخی به گفته شخص مودودی ۹۰ درصد متروکین و صغفاء می‌باشد، بناً استدلال از آنها به جرح رجال کتاب و سنت درست نمی‌باشد، دوکتور صلابی در مورد کتاب سنگینی نوشته است که داکتر ابراهیم به فارسی او را ترجمه نموده است ولی صلابی از رطب و یابس هم گذشته است حتی به روز نامه، ماهنامه مجله هاوگاه نامه ها هم استدلال نموده

است که از نظر من ارزش کتاب او را پایین آورده است و دیگر اینکه به تکرار روایات و ایراد شان در غیر مواضع شان در حجم کتاب افزوده است و به حشو و تطویل انجامیده است، البته رساله (عواصم من القواصم) از قاضی ابن عربی منهاج السنن از ابن تیمیه و مختصر تحفه اثنا عشر از شاه عبدالعزیز در باب آجوبه عقل گرایان کفایت میکند، و عقل مندان میتوانند با آنها مراجعه نمایند، و جواب مختصر از کلییه انتقاد های شان این است که روایات مذکور در تضاد با قران و سنت قرار دارند لذا از اعتبار ساقط میباشند

عدالت صحابه از دیدگاه اساتین علمای مطر حامت اسلامی

از موضوع عدالت صحابه (رضی الله عنهم) فقه های اصولیین در مبحث سنت و علمای رجال در ضمن بحث از طبقات رواة ذکر میکنند، علمای اصولیین به اتفاق نظر میگویند که (الصحابه عدول) صحابه همه شان عادل اند، البته تعداد از مشایخ حنفیه چون عیسی ابن ابان (رح) راجع به قبول روایت شان قواعدی چند وضع کرده است مثلیکه او میگوید! شرط در قبول حدیث هرگاه او در تعارض با عقل و قیاس قرار میگیرد این است که راوی او فقیه بوده باشد، اگر او فقیه نبود در آن صورت روایت از اعتبار ساقط است و در مثال ابی هریره (رضی الله عنه) را پیش کرده است که او حدیث مصرات را روایت کرده است و حدیث مذکور در تعارض با عقل و قیاس، قرار گرفته است، زیرا قانون در تضمینات این است که مضمون مماثل با مبدل منه خود بوده باشد یا به مثل صوری و یا هم به مماثلت معنوی که او عبارت است از قیمت شی ولی اینکه در حدیث مصراة در بدل شیر حاصله از حیوان، حکم پرداخت یک صاع خرما وارد گردیده است، این حکم در مخالفت با عقل و قیاس وارد گردیده است،

بخاطر اینکه صاع خرما مماثلت با شیر ندارد نه به مماثلت صوری و نه هم به مماثلت معنوی، عیسی بن ابان (رح) می گوید چون راوی این حدیث ابو هریره (رضی الله عنه) است و اوفقیه نیست بناء حکم حدیث متروک قرار میگیرد و نا گفته نباید ماند که رهبر فکر نو در گفتمان پیشنهادی اش (بباید حفنیّت را جاگزین وهابیت نمایم) وهمچنان (از افراطیت تا میانه روی) میگوید. و دیگر اینکه امام ابو حنیفه بر صحت حدیث شرایط خود را دارد، هدفش از شرایط امام حنیفه (رح) راجع به صحت حدیث همین شرطی است که فقهای اصولیین او را تذکر داده اند ولی رهبر فکر نو نفهمیده است که شرط موصوف از صاحب المذهب نیست بلکه عیسی بن ابان (رح) او را اختراع نموده است (فتح الباری شرح بخاری).

و محققین حنفیه او را نه پذیرفته اند، بخاطر اینکه حدیث مطلقاً حجت است چه عقل با او در تعارض قرار داشته باشد، چه نباشد دوم اینکه ابو هریره (رضی الله عنه) از فقهای صحابه میباشد در دوران خلافت خلفاء او فتوا میداد سوم اینکه حدیث مصراة را علاوه از ابی هریره فقیه امت عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) نیز روایت کرده است.

به هر صورت: علمای اصول همگی اتفاق دارند که صحابه عدول هستند، شاه عبدالعزیز (رح) در فتوای عزیزیه میگوید مراد اصولیون این نیست که صحابه معصوم هستند از ایشان اصلاً کناه سر نمیزند بلکه مراد شان این است که در باب روایت از ایشان خیانت و کذب اصلاً صورت نمیگیرد، به این اساس روایت شان و شخصیت های شان از زیر انتقاد خارج میباشند، کسی حق ندارد بر بالای شان انتقاد نماید ناگفته نباید ماند که صحابه مطلقاً در باب روایت و در باب دین هر دو عدول هستند زیرا دلیل به تخصیص وجود ندارد، اینکه شاه صاحب عدالت شان رابه باب روایت خاص کرده، بخاطر اینکه بحث روی روایت است: "شیخ الاسلام ابن تیمیه

(رح) میگوید صحابه معصوم نیستند ولی محفوظ هستند به این معنی که همزمان با صدور گناه از ایشان مورد عفو و غفران الهی قرار گرفته اند بخاطر اینکه آنها به گناه مداومت نمی کردند بلکه بدون وقفه به ندامت و توبه می پرداختند، شیخ الاسلام میگوید در ولی این شرط نیست که مانند نبی از او اصلاً گناه سر نزنند. بخاطر اینکه صحابه (رضی الله عنهم) بدون شک اولیا الله هستند ولی گناه از ایشان صادر گردیده است، البته در ولی الله شرط این است که او از گناه محفوظ باشد به این معنی اگر گناهی از او صادر می گردد عاجل از او باز گردد.

و توبه کند، در غیر آن هرگز او دوست خدا شده نمیتواند باز فرق در بین صحابه و غیر او اینست که صحابی عادل است زیر نقد داخل نمی باشد و سایر اولیاء الله زیر نقد علماء قرار دارند. و ابن حجر عسقلانی در کتاب (الاصابة) ۱/۱۰ مینویسد اهل السنة و الجماعة اتفاق دارند به اینکه صحابه همه شان عدول هستند، و از نظر اجماعی اهل سنت کسی مخالفت نورزیده است جز گروهی اندکی از مبتدعه.

خطیب در کتاب (الكفایه فی علم الروایه) در فصل عدالت صحابه، میگوید عدالت صحابه ثابت و معلوم است بخاطر اینکه الله ج ایشان را تعدیل نموده است ایشان را بر صحبت پیغمبر خود انتخاب نموده است و از طهارت شان خبر داده است بعد از آن آیت های سوره بقره (۱۴۳) آل عمران (۱۱۰) سوره فتح (۱۸) سوره انفال (۶۴) سوره توبه (۱۰۰) سوره حشر (۸) خطیب به تلاوت گرفته است و در آخر می گوید هر گاه تعدیل الله ج موجود باشد نیاز به تعدیل غیر دیده نمیشود.

خطیب میگوید صحابه به طور اطلاق از کلیه کسانی که پس از ایشان آمده اند و می آیند به شمول آنانی که می خواهند ایشان را تعدیل نمایند

بہتر می باشند، و این قول کلیه علما و قول او کسی است که بر قول او اعتماد میشود.

در تعقیب قول ابی زرعه رازی استاد امام مسلم (رح) را نقل میکند، که او میگفت هرگاه تو می بینی که یک نفر یکی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم را کم زنی میکند تو بدان که او زندیق است بخاطر اینکه ما ادعا میکنیم که قرآن ما حق است، پیغمبر ما حق است، هرآنچه را بر ما پیغمبر ما آورده است او حق است و بر دعوی خود صحابه را گواه می آوریم بخاطر اینکه آنها بر ما کتاب و سنت را رسانیده اند، و این کسی که صحابی را کم زنی مکیند میخواهد به شهود ما که صحابه اند، جرح نماید، و به وسیله او بتواند کتاب و سنت را باطل بسازد بناء بهتر این است که خود همین شخص مجروح قرار داده شود و گفته شود که این زندیق است.

حافظ ابن حجر (رح) در (الاصابة) ۱/۱۱ میگوید! مازری در شرح البرهان گفته است از تقدیرات در آیت های قران فهمیده میشود که کلیه صحابه عدول نیستند بخاطر اینکه در صحابه کسانی اند که صرف یک روز با وی بوده اند، و صرف یک مرتبه به زیارت او تشریف آورده اند و یا به غرض دیگری به نزد او آمده اند و عاجل باز گشته اند، بلکه عدول آنده از صحابه هستند که دایم در خدمت او بوده اند، او را نصرت کرده اند، در معیت او با دشمنان او جنگیده اند، حافظ میگوید قول مازری شاذ و مردود است، و تقدیرات متذکره در آیت ها قیود اغلبی هستند حافظ صلاح الدین علایی گفته است اگر قول مازری درست ثابت شود بسیاری صحابه که به صحبت و عدالت مشهور هستند از عدالت خارج میگردند مثل وایل بن حجر، مالک بن الحویرث، عثمان بن ابی عاص و سائرین ایکه بشکل وفد

به خدمت نبی صلی الله علیه وسلم تشریف آورده اند و دوباره به وطن های خود بازگشته اند،

حافظ ابن حجر (رح) در (اصابه) بعد از اینکه یک داستان از عمر (رضی الله عنه) را با سه نفر صحابی صحرا نشین ذکر میکند، میگوید داستان موصوف به این گواه است که نزد سلف صالح هیچ طاعتی با صحبت پیغامبر، برابر شده نمیتواند (۱/۱۱).

من گفتم صحبت پیغمبر او طاعتی است که هیچ عملی جای او را پر کرده نمیتواند اگر چه بر یک لحظه و یا هم ساعتی بوده باشد (ذالک فضل الله یؤتیه من یشأ و الله ذو الفضل العظیم) مفسرین در ضمن تفسیر سوره صف و ابن حجر مکی در تطهیر الجنان نوشته کرده اند که از عبدالله بن مبارک (رح) راجع به معاویه و عمر ابن عبدالعزیز خلیفه صالح که تابعی است سوال شد که کدام یکی از این دو بهتر است عبدالله گفت هزار مرد مثل عمر بن عبدالعزیز به او غباری برابر شده نمیتواند که در جهاد معاویه با رسول الله صلی الله علیه و سلم در دماغ اسپ معاویه داخل گردیده است. من (نویسنده) میگویم ای کاش گله بچه جمعیت فکر نو از این فضیلت معاویه اطلاع میداشتند تا او را توهین و تحقیر نمیکردند، و خدا ج توفیق شان نصیب کند تا از کرده خویش ندامت بکشند، قاضی عیاض (رح) می گوید هیچ کسی به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم برابر شده نمیتواند، معاویه یار پیغمبر، خسربوره پیغمبر کاتب پیغمبر است که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر بالای او راجع به وحی الهی اعتماد کرده است.

شاه عبدالعزیز (رح) در فتاوی عزیزیه میگوید صحابه از گناه محفوظ هستند مثل اینکه انبیاء (ع) از گناه معصوم میباشند چنانچه بر بالای انبیاء بنا به لغزش های شان طعن جایز نیست هم چنان بر بالای صحابه بنا به

صدور گناه از ایشان بخاطر لحاظ صحابی بودن شان طعن تشنیع جواز ندارد.

اما مسلم (رح) در جامع صحیح خود از ابی سعید خدری روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود (لایبغض الانصار رجل یومن بالله و الیوم الآخر) مردی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد با انصار مدینه کینه نمی ورزد، شیخ الاسلام میگوید مردم انصار بخاطر این در حدیث خاص شده اند که آنها رسول الله صلی الله علیه و سلم را در بین خود جا داده اند، و او را نصرت کرده اند، مال و جان خود را در خدمت دین او به مصرف رسانیدند، و بخاطر رسول الله صلی الله علیه و سلم با انس و جن، سیاه پوست و سفید پوست روی زمین به دشمنی ایستادند، و مهاجرین را در مال های خود با خود شریک ساختند، و یگانه گروهی که قامت دین خدا (ج) به دست شان راست گردیده است، همین انصار مدینه بوده اند زیرا مهاجرین در آن وقت هم فقیر بودند و هم کم، از این جهت هر آن کسی که مومن باشد و سیرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و مغازی او را بخواند، او نمیتواند که نفسخود را از محبت انصار باز بزند چنانچه منافق نمیتواند که از کینه با ایشان خود را بی طرف نگه بدارد، رضی الله عنهم و عنا اجمعین در مسند کامل ۱/۳۱ می آید که ما هیچ یکی از صحابه را جز به خیر به وجه دیگر یاد نمیکنیم، در مصنف ابن ابی شیبہ ۵/۱۲۶ می آید، و جب الامساک عما شجر بین الصحابه، راجع به اختلاف های که در بین صحابه واقع گردیده است واجب است که مومن خاموش باشد در معجم طبرانی حدیث آمده است که دلهای صحابه از بهترین دلها میباشد حافظ ابن تیمیه (رح) در کتاب (منهاج السنت) می نویسد (فلم یکن من الملوک المسلمین خیراً من معاویه) ۳/۱۸۵.

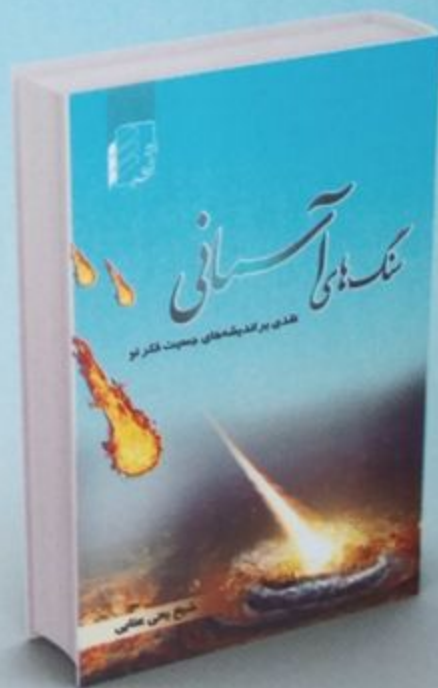
از امام شافعی (رح) راجع به مشاجرات صحابه سوال شد او در پاسخ گفت الله ج از این خون‌ها دست‌های ما را پاک داشته است لذا من نمیخواهم زبان خود را بدان ملوث نمایم.

امام احمد (رح) می‌گفت بر هیچ یکی از مسلمان‌ها جایز نیست که صحابه را به بدی باد بکند و اگر یاد میکند واجب است که او تعزیر گردد، و مورد ضرب قرار داده شود تا که توبه کند و اگر توبه نمی‌کند زندان شود تا در زندان بمیرد و یا هم از موقف خویش باز گردد، ابراهیم ابن میسره می‌گوید من گاهی هم عمر بن عبدالعزیز را ندیدم که شخصی را به دست خود شلاق بزند مگر اینکه کسی صحابه را توهین میکرد زیرا او این قسم شخص را (از اثر شدت خشم) به دست خود شلاق می‌زند. امام مالک (رح) چنین شخص را شریک کفار در کفر می‌خواند و قرطبی گفته است مالک (رح) در حکم خود به حق رسیده است زیرا شخصی که صحابه را توهین میکند در واقع او (ردّ علی ربّ العالمین و ابطال شرائع المسلمین) بر بالای خداج می‌خواهد رد کند و او میخواهد که شرائع مسلمانان را یکسر هباطل بسازد و استاد امام مسلم (رح) ابوزعه رازی می‌گفت که این قسم شخص زندیق است. امام احمد (رح) می‌گوید من در اسلام اوشک دارم ولی قتل او را جواز نمی‌دهم. امام طحاوی می‌گوید ما با اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم دوستی و با کسانی که با ایشان کینه می‌ورزند و یا هم از ایشان به بدی یاد میکنند دشمنی می‌کنیم زیرا محبت با آنها دین، ایمان، احسان، نفرت و کینه توزی با ایشان کفر نفاق و طغیان است من (نویسنده) می‌گویم دشمن دوست دشمن است چون ما صحابه را به شمول ابوبکر، عمر، عثمان، عائشه، خالد، ابوموسی، طلحه زبیر عمر و بن العاص و معاویه رض را از جان‌های خویش بیشتر دوست داریم بناء از سید قطب، مودودی، گله بچه فکرنو و از هر آن کسی که بر بالای صحابه انگشت انتقاد می‌گیرد

بیزاری می کشیم و در برابر او به دشمنی می ایستیم به همین عقیده الله تعالی را پرستش می کنیم و به همین عقیده خواهیم مرد ان شالله تعالی. هذا ما وجدته من مقالات جمعیت فکر و نقلته علی ما وجدته فمن صادف فيه خلافاً فی النفل او فی الرد فاصلحه، اصلح الله عز وجله بفضله حاله و سرّد اقواله و افعاله و هو حسبنا و نعم الکویل.

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات، سبحانک اللهم و بحمدک، اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک، سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین ۵/۲۵ عصر روز جمعه ۱۲ شوال المکرم مطابق ۱۶ سرطان ۱۳۹۶ ش، ۱۳۳۸ ق

پایان کتاب



انتشارات سعیدی

نشانی: ابتدای جاده آسمایی، کابل، افغانستان
شماره‌های تماس: ۰۷۰۵۸۱۴۶۴۲ و ۰۷۰۷۵۷۵۹۳۵

E-mail: shirahmad_saedy@yahoo.com

۲۰۰ افغانی

طرح جلد: اکرام‌الدین سعیدی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**